

۴۵۸۶ ص
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب استجار و اثمار
مؤلف ملا علی شاه ابن ملا قاسم خوارزمی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۶۰۸۳
شماره ثبت کتاب
۸۱۴۸
۶۱۷۷۰
۶۰۸۳
خطی . فهرست شده .
۶۰۸۳
بازدید شد
۱۳۸۲

کتاب اشجار و اثمار ملا علی‌شاه
ابن ملا قاسم خوارزمی معروف
ببخاری

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا آفریدگاری را که افلاک دوایر و نجوم نوایر بیافرید و شکر و سپاس واجب الوجودی را که عناصر و ارکان
در وجود آورد و از آثار علویات و تاثیر سفلیات مزاجهات مختلف و مزاجی که باعتدال نزدیکتر بود آدمی را از و
در وجود آورد و بشرف عقل و نطق مشرف و مکرم گردانید تا بحقایق علوم راه برند و بدقایق اشیا رسند و درود
و تحیات بر سید انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد و اشیاع و اتباع او باد و سلم تسلیما کثیرا کثیرا

اما بعد چنین گوید مؤلف این سوده علی شاه ابن محمد قاسم الخوارزمی المعروف بالبخاری اکرمه الله
عن نوایب الزمان که چون انعام و اکرام خداوند و صاحب دستور الممالک العرب والعجم افتخار جهان علما و
اهل ایمان مربی العلما والفضلا مقوی الضعفا والفقرا شمس الدنیا والدین سیف الاسلام
والمسلمین عمدة الملوک والسلاطین محمد ابن صدر سعید سیف الدنیا والدین احمد شاه ابن صدر سعید بدر
الدین مبارک شاه اطال الله فی الدنیا بقاءه در حق این فقیر غریب بسیار شد و فرزندان او که در برج
گوهران کان و اختران آسمان اند بدر الدین مبارک شاه و سیف الدین احمد شاه اطال الله بقاهما
شده بود بتحصیل این علم شریف دقیق و چیزی در حساب هندسی و حل زیج عمده که منتخب است جمع کرد
این ضعیف استفراغ گشتند و مجمل الاصول احکام که بحکیم کوشیار رحمه الله منسوبست

مطالعه

۱

مطالعه در آورده‌اند و چند کرت فرو خواندند و گفتند که ما را مجموعه باید که از احکام مشروح و مفصل
و از هر چیزی از آنچه در تربیت نجوم جمع در وی موافق حکم چنین درخواست کردیم با تمام رسید و
مقبول افتد این التماس را در فتنه بید کرد مصرع تا گوهر طاقت تو شود جفت اکرم ملال
خواطر بغایت رسیده بود و مزاج بنهایت رسیده و ضعف پیری قوی گشته و شفقت پدر و
فرزندی و مهر و رنج برد و ترتیب و مراقبت و حسن ادب و لطف زبان این جمع مجبور گردانیدست
تا این التماس بر زمین افتد پس آنرا اجابت کرده شد و از فرط فراغت خود دانسته شد و حقوق
عزت خدمت ایشانرا استقبال نموده گشت و این مختصر تالیف داده آمد انشاء الله و منه التوفیق

فصل بیچ شکی نیست که هستی همه موجودات از واجب الوجود است لذاته تعالی و تقدس و وجود
چیزی که او سبب آفرینش است چیزی که از آن سبب موجود گردد و آن چیز ظاهر شود و نه فلک را هست کرده و چندین
هزار کواکب در میان افلاک نشانده و از جمله هفت کوکب را بر هفت فلک سیر داده
باقی را بر فلک هشتم ثبت کرده و چهار عنصر مختلف پیدا آورده در زیر فلک قمر و اجرام
علوی را بمرتبه آباء علوی نهاده و اجسام سفلی را بمنزلت امهات نشانده و موالید ثلاثه را زاد
در وجود آورده و از میان این فرزندان که از مذکر و مونث بزایند از حکمت ازلی او آدمی
از این موجودات برگزیده و مکرم گردانیده و بسعادت تمام آسمانی و فوق همه نفس فضیلت داده
بر جمیع موجودات و حرکات و امزجه کواکب را علت و سبب گردانیده تا در این عالم

بطرفة العین چندین هزار چیز کون و فساد پذیرد که هیچ بدیگری ماننده نباشد پس پادشاه بحقیقت اوست
و افلاک و انجم نصب کرده و مدبران حضرت او و کارکنان بقدرت و ارادت او تعالی و
تقدس پس تأثیرات اجرام علوی در آدمی زاد بیش از آن اثر کند که در دیگر حیوانات و باز در شخص ظاهرتر
بحکم شریف تر بود و فضل الهی در او غالبتر باشد و از این سبب است که احکام نجوم در شریفان
درست تر آید **فصل** شرایط احکام بسیار است آنچه از وی ناگزیر است شناختن کیفیت مزاج بروج و
کواکب نیکو معلوم دارد تا تواند امتزاج دادن و فرق کردن میان سعد و نحس و قوی و
ضعیف و امثال آن و از علم طبیعی باخبر باشد و کثرت تجربت با قوه الهی چنانکه بطلمیوس
فرموده است در کلمه و بجای دیگر میگوید احکام غلبه ظن میان گمان و یقین باشد
پس اگر گمان را از میان بر خیزد یقین ماند و یقین حقیقت علم باشد نه غلبه ظن و شک را نیست
که منجم میان رگ زده و زخم خورده دشوار فرق تواند کرد بلکه نتواند و میان خفته و مرده همچنین
و اگر کسی گوید فرق می توان کردن او از حقیقت این صنعت خبر ندارد پس ثابت شد
که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن شامل بود صدق و کذب را پس نشاید حکم قطعی کردن
بر جزئی جهة آنکه دانستن کلیات احکام ممکن نباشد و جزویات را نهایت نبود چون
این مقدمه دانسته شد وقتی که بر طالع موجود حکم خواهد کردن نسبت با اقلیم و بلد مولود
و احوال دین و ملت و دولت او نیز معتبر داند و صفات پادشاه وقت را همچنین اما

اگر

اگر حکم امور عالم کند احوال پادشاه و اقلیم و ناصیه شهر و هوا او را نگاه دارد که هر اقلیم و
شهری و قومی را مزاجی دیگر است چنین اثر اجرام علوی با جرام سفلی رسد هر جسمی و موضعی بقدر استعداد او
نحو قبول کند و متأثر شود بدلیل آنکه اگر مانعی نباشد چنانکه آفتاب بر همه کوهها برابر بتابد اما در
بدخشان لعل پرورد و بکوه دیگر نوره و گچ و حکم هر بنا و شخص همین باشد که اثر کواکب
اینجا ظاهرتر است که استعداد او قوی تر است اما اصل مولود را از آن سبب نگاه دارند که
پادشاه هر چند بر طالع اتفاقی باشد سعادت پیش از بخت شان چند و هوا و اقلیم و بلد را
از آن اعتبار کنند که دلیل سرما در شهرهای گرمسیر چنان اثر کند که در شهرهای سردسیر و
رنگ و صورت بچگان و نطفه نهان باشد که بچگان هند و روم و احوال پادشاه را از آن
نگاه دارند که رعیت بر دین و روش پادشاه وقت باشند پس دانسته شد که تفاوت میان
احکام طالع سال عالم و مولود آن بود که آن بعموم خلایق بازگردد و احوال عالم
و این یک شخص معین بهر کس هر چه خواهد کردن اول دلیل آن طلب دارد چنانکه کیفیت
آنکه گفته شود و البته بر یکی دلیل هیچ حکم نکند تا دو دلیل یا بیشتر نباشد بر یک چیز و آنکه
گوید از سر علم و فکر و اعتقاد گوید و دیانت و امانت نگاه دارد و نظافت ظاهر
و فراغت خاطر و صفای ذهن و پاکی سیرت بدان یار کند و شفقت و راستی و مرحمت
پیش گیرد و جانب حق را مقدم دارد تا بیشتر احکام او صواب افتد و سعی در حفظ او

ولایق شخص ومناسب زمان گوید اما اگر شخص را سهم الغیب در درجه طالع افتد یا مشتری یا سهم
الغیب بود یا ناظر بود خاصه از خانهٔ علم یا از دو عقرب و یا عطارد بود در هفتم بود از طالع او یا سعدی
انجا بود خاصه عطارد بود که از نهم یا سیم طالع سعد ناظر بود احکام ان شخص راست باشد اگر چه در
اینعلم بی بضاعت افتاده باشد اما ان نادر بود چون این شرایط معلوم گشت باید که این
فقیر بنای این کتاب بر پنج اشجار نهاد و هر شجره را شعبات و اثمار **شجره اول**
در صفات و منسوبات بروج و کواکب **شجره ثانی** در احکام قرانات و اتصالات
دیگر **شجره ثالث** در احکام عالم **شجره رابع** در احکام موالید **شجره خامس**
در اعمال تسییرات و اولوا اشجار و اثمار نام کرد که این اثمار از اشجار بوستان روحانی
و عالم الهام رباند رسیده اند بسبب عنایات ازلی و از ترتیب استادان مشفق و مهربان
گویم پس این فقیر نیز انرا ایثار کرد از راه فقر و شکستگی نه از روی پندار و استدعا از مخدوم زادگان
و دوستان تا بعد از من در دعای درویش اولیاء کار [illegible] دارند و از خدا توفیق خواست در اتمام او
والله ولی التوفیق **شجره اول** در صفات و منسوبات بروج و کواکب و انواع و
اقسام بروج و ارباع عالم و اقالیم سبعه بر اینها هفت کوکب و [illegible] در کیفیت
هر یکی و اتفاق افتادن حالات دلیلها طالع در وقت مشتمل بر هفت شعبه و
شعبه اول در صفات و منسوبات بروج چهارده اثمار است **شعبه ثانی** در طول

عرض

عرض ارباع عالم و اوتاد طالع منسوبه ببروج و کواکب شش اثمار است **شعبه ثالث** در صفات
و منسوبات کواکب و راس و ذنب ده اثمار است **شعبه رابع** در اقسام بروج بر کواکب هشت اثمار است
شعبه خامس در نظرات کواکب چهار اثمار است **شعبه سادس** در مقادیر شهادتها و قوتها و
ضعفها کواکب هفت اثمار است **شعبه سابع** در انواع دلایل باحوال مختلفه نوزده اثمار است
شعبه اول در صفات و منسوبات بروج چهارده اثمار است **ثمره اول** در صفات حمل و حمل
برج آتشی و خانه مریخ است و شرف آفتاب و وبال زهره و هبوط زحل و مزاج گرم و خشک و طبع
آتش نهاری و مذکر و مشرقی و منقلب و بهر یک صورت [illegible] و جعد موی و
میگون موی و سبک روح و ناپارسا و نکاح [illegible] و تیز شهوت و میانه فرزند [illegible] و
از مردم دلیل است بر ملوک و امرا و لشکریان و مبارزان و ارباب سلاح و فراشان و اکر [illegible]
منجمان [illegible] دلیل بود بر دزدان و رنود و اوباش و فتنه انگیزان و عیاران و طباخان
و قصابان و سلاخان و سلاح داران و سرهنگان و از جواهر دلیل است بر مس و آهن و
کوی وار و تاج و سرهند و از جایها دلیل است بر آتش خانها و کوشکها و جایهای عالی و مقام
مکران و آهنگران و مطبخها و آغل گوسفندان و سلاح خانها و از چوبها دلیل است بر چوبها
برهنه و [illegible] و [illegible] و کم [illegible] دلیری و تیز خشم و کینه دار و حاکم(?)
و از دواب دلیل است بر گوسفند و بز و گاو(?) و آنچه سم شکافته بود و شتر و از نباتها دلیل است

بر فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و کبابه و مانند آن و از شهرها بابل و فارس و از بیماریها
درد سر و سرفه و باد و کری و کنگی و کوری و کلفت روی و ریح بهیمی است و نرم آواز و امه لعلم ثمره ثانی در
صفات و منسوبات برج ثور و برج ثور خانه زهره است و شرف قمر و وبال مریخ و حضیض عطارد و بمزاج سرد
و خشک است بر طبع خاک و نهاری است و مؤنث و شبی و جنوبی و ثابت و بر رنگ سفیدی روشن و نکاح زاد کلی
دوست و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیل است بر مردم بزرگ منش و معروف و ملوک و ملات
و وکیلان و عاملان و انبارداران و خواتونان و مطربان و خدمت کاران و عفیفه و چیزی بر جال بود
دلیل است بر مادران و خدمت کاران و مطربان و مردمان احمق و از نباتات دلیل است بر انچه شیرین بود و مغز
حار و تیز و میوها و سبزیها و انچه نو رسد و از جایها دلیل است بر سراها و بوستانها و تره زارها و در جایها
درون دوات دارند و بکوه نزدیک بود و جایها که در روی بود و از شهرها دلیل است بر دمشق و بصره و
همدان و سواد عراق عجم و اسکندریه و فرغانه و هراة و از خویها دلیل است بر حمق و کاهلی و مکر و تهمت و شیفته
غفلت و نامعقولی و از دواب دلیل است بر گاو و میش و نخجیران کوهی و از مرغان دلیل است بر کبوتر و فاخته
و بلبل و از جواهر دلیل بر طوق و حمایل و گردن بند و از اعضا دلیل است بر گردن و حلقوم و رگها و
عصبها و از بیماریها دلیل است بر درد گلو و انچه بر اطراف گردن حادث گردد و بهیمی است و میانه آواز
ثمره ثالث در صفات و منسوبات برج جوزا برج جوزا خانه عطارد است و شرف راس و وبال مشتری و هبوط
ذنب و حضیض زحل و اوج آفتاب و زهره و بمزاج گرم و تر است بر طبع باد و نهاری و مذکر و روزی

وذو جسدی

و ذو جسدین و معوج و بر رنگ سفیدی که با زردی زند و خوب صورت و میانه نکاح و میانه فرزند و
در بازار شمیانه و از مردم دلیل است بر اهل دیوانها و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و دبیران
و تجار و عمال و متصرفان و شعرا و شرفا و چیزی بر جال بود دلیل کند بر طراران و کیسه بران و مزوران
و دیوانگان و اینها که نیکی در کارها تعطیل کنند و از نباتها دلیل است بر درختان عالی میوه دار و
درخت جوز و بادام و از میوها مغز و انچه درون انرا خورند و انواع داروها و از جایها دلیل
بر کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها و جایهای گران و دیوانخانها و دبیرستانها و مکتبها
و جایهای مرغان و از شهرها دلیل است بر مصر و رقه و سعد و گیلان و موقان و اصفهان و کرمان
و از خویها دلیل است بر جوانمردی و گفتن حکایتها و روایات و حکمت و بزرگ جستن و تیز خاطر
و امیختن با مردمان و از حیوانات دلیل است بر جانوران پرندها و مرغ خانگی و قمری و از انها
مردم انس گیرند و از اعضا دلیل است بر بازوها و دستها و انگشتان و از بیماریها دلیل است
برشتهای بر رو و زخم و از بادها و سرخ و آتشی و بلند آواز ثمره رابع در صفات و
منسوبات برج سرطان برج سرطان خانه قمر است و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل و بمزاج سرد
و تر بر طبع آب و شبانه و مؤنث و شبی و منقلب و شمالی و بر رنگ اسمر و بسیار فرزند و با
پارس و از مردم دلیل است بر ملکزادگان و نایبان و امیران و کشتی بانان و ملاحان و
غواصان و شرابداران و اگر بر جال بود دلیل کند بر حمامیان و سقایان و فقاعیان و از جایها

دلیل است بر دریاها و آب کهها و رودها و حوضها و آبخانها و ساحلها و سقایها و از شهرها دلیل است بر ارمنیه
صغری و بحر ینبع و مشرق و خراسان و بروجرد و از نباتها دلیل است بر آنچه از آب روید چون قصب و بادنجان
و از خویها دلیل است بر ... و دنائت و کم همتی و از اعضا دلیل است بر سینه و پستان و شش و ...
و از بیماریها دلیل است بر کلف بر روی و ... و برص و سستی و درد پهلوها و از حیوانات دلیل است
بر آنچه در دریا بود و چرندگان زمینی و ... و الله اعلم **ثمره خامس** در صفات و منسوبات برج
برج اسد خانه آفتاب و وبال زحل و اوج مریخ و بمزاج گرم و خشک است و آتشی و مذکر و روزی و شرقی و
ثابت و برنگ سرخ و سفید و زردی و نکاح و رقت و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیل است بر
ملوک و سلاطین و سروران قوم و نزدیکان پادشاه و جوهریان و صرافان و سکه داران و درم گران و زرگران
و اگر بد حال بود دلیل کند بر مردم آتشکار و مطبخی و ... و برنج کر و از خویها دلیل است بر کبر و
و بزرگ منشی و تیز خشمی و کینه داری و طلب جاهها و منصب و از جواهر دلیل است بر لعل و یاقوت و زر
و بر صنعت و از جایها دلیل است بر تختگاه سلطان و قصرها و سراها و ... و دار الضرب و
کوهها با جوهر و کانها و ... و از شهرها دلیل است بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و سمرقند
و کرمان و دیلم و ... و بیت المقدس و از جانوران دلیل است بر پلنگ و شیر و یوز و
شکاری و کرکس و آنچه درنده بود از وحوش و از نباتها دلیل است بر خربزه و آنچه شیرین بود و از اعضا
دلیل است بر پشت و معده و پهلوها و عصبها و از بیماری دلیل است بر درد معده و درد چشم و ...

و کورشی

و کورشی است و کند دهان و برج سیوم است و میانه او آواز و الله اعلم **ثمره سادس** در صفات و منسوبات برج سنبله
برج سنبله خانه و شرف عطارد و وبال مشتری و هبوط زهره و برنگ گندم گون و خوب صورت و کم
نکاح و کم فرزند و گویند عقیم است و در بارش میانه و از مردم دلیل است بر وزرا و اصحاب دیوانها و
دبیران و مردم کاغذ و نایبان و عوانان و حکما و فضلا و علما و اهل حکمت و تمیز و چون بد حال بود
دلیل است بر وکیلان و دلالان و ... و بیاعان و در اصل بر مردم میانه حال و از خویها دلیل
کند بر خوبی گفتار و فصاحت و بلاغت و کتبت و اشعار و دانستن معقولات و حفظ و
کلام و فلسفه و از نباتها دلیل کند بر گندم و جو و ماش و باقلا و آنچه از دانها است و از جواهر
دلیل است بر درم و دینار و چیزهای منقش و ملون و از حیوانات دلیل است بر کبوتر و طوطی و دراج
و کنجشک و از جایها دلیل است بر سراهای علما و دیوانخانها و کتابخانها و انبار غله
و حبوب و کشتزارها و زمینهای مزروع و بازارها و جایهای پرده فروختن و از شهرها دلیل
کند بر اندلس و افریقیه و اطراف کوفه و صنعا و چیزی از شام و چیزی از فارس و از
اعضا دلیل کند بر کمرها و میانه و شکم و حجابهای درون و از بیماریها دلیل کند بر علتهای شکم
و درد ... سوداوی و لاغری و کم عقلی و آنچه در پوستها حادث شود و برج ... و بلند آواز
والله اعلم **ثمره سابع** در صفات و منسوبات برج میزان برج میزان خانه زهره است و شرف
زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و بمزاج گرم و تر است و بر طبع بادها و تیرماهی و منقلب و ...

و بمزاج سرد و خشک است
بر طبع خاک و ... است
و جنوبی و مؤنث
و ذو جسدین و ...

و مذکر و روزی و برنگ سفید که بگندم گون زند و خوب صورت و شیرین سخن و بسیار نکاح و تیز شهوت و بسیار فرزند
و ناپارسا و از مردم دلیل است بر اکابر و مردم رای و اهل خرد و ادب و شریف و لطیف و خوش لهجه و
مطایبه کنندها و طرب و با طاعت و راست کار و راست قول و راست زبان و اگر بد حال بود
دلیل است بر مطربان و رقاصان و قیادت و از خویها دلیل است بر کفر و امانت و در طبعش ترشی
بود و عاقل و کم صبر و از جایها دلیل است بر بادگیرها و بالاخانها و کوشکها و منظرها و جایهای باز است و
و تماشاگاهها و بستانها و کوهها با میوه و مجلس خانها و از میوها دلیل است بر آنچه لذیذ باشد و
شیرین و خوشبوی ها و از جواهر دلیل است بر آنچه از وی زینت کنند و کهر و کیسه و ... و از شهرها دلیل است
بر بلاد روم و اطراف روم و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم و از جانوران کنجشک
دلیل است بر هزار دستان و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانگی و از اندامها دلیل است بر سرین و شکم و
و زیر ناف و رحم و از بیماری دلیل است بر درد رحمها و بواسیر و باد فتق و زرد گشتن روی و کثرت در
و برج ... و بلغم اوا ... و الله اعلم **ثمره ثامن** در صفات و منسوبات برج عقرب برج عقرب
خانه مریخ است و وبال زهره و هبوط قمر و اوج ... بود و بمزاج سرد و تر است بر طبع آب و خریف و
ثابت و شمالی و مونث و برنگ سرخ که بسبز زند و باشد که اشقر بود و کم نکاح و بسیار فرزند
و ناپارسا و از مردم دلیل است بر امرا و لشکرکشان و مبارزان و دلیران و سپاهیان و سرهنگان
و کشتن داران و اگر بد حال بود دلیل است بر معرکه رانان و ... و غنیمت خوارگان و مخنثان

باد ...

وخادمان

و خادمان سفید پوست و گرمابه و جایهای کنار که آتش نهند و خمو ... رنجه دارند و حق
بوند و کاهل و از خویها دلیل است بر خدیعت و دروغ گفتن و حیلت ساختن و ترش روی
و کینه داری و از جایها دلیل است بر گذرهای آب و چشمها و کنده و جایهای بد آب و انجمن نهاد
جزایر و زندانها و سیاست گاهها و قمارخانه و دزدخانه و خرابات و از شهرها دلیل
بر بلاد حجاز و دشت عرب و یمن و جرجان و قومس و آمل و ساری و نهاوند و تبریز و از نباتها دلیل
است بر قصبها و درختانی که میوه دار نبود و بر لبهای رود خانها روینده و برادو ... و
از التهاد دلیل است بر جماق و گرز و کوارن و عصا و از جانوران دلیل است بر حیوانات آبی و حرکت
وارده و چرندگان ... و مارها و از اندامها دلیل است بر ذکر و فرج و مقعده و خصیه و
مثانه و میان رانها و از بیماریها دلیل است بر درد چشم و احتباس بول و جراحتها و آبله
و لکنت زبان و کری و کوری و نکاح و ... برج ... گفته اند ... و بعضی گفته اند سعد است
والله اعلم **ثمره تاسع** در صفات و منسوبات برج قوس برج قوی خانه مشتری است
و شرف ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و اوج زحل و حضیض آفتاب و زهره
و بمزاج گرم و خشک است بر طبع آتش و مذکر و روزی و دو جسدین و خریف و
تیره ... بسیار ... میانه و برنگ سفید که بلعل گون زند یا کافوری و کم نکاح است
و کم فرزند و از مردم بر ائمه و قضات و فقها و وزرا و اصحاب مصحف و اگر بد حال بود

دانا است

دلیل کند بر نابینایان و قاضیان و مسگران و زرگران و قفلگران و بیطاران و دوابداران و ریاضت
دهندگان ستوران و بیابان بردگان و دستوران و در اهل بر مردم میانه حال دلیل است بر تعصب کردن
در کارها و خانهای مسجد و صومعه و مدرسه و بایکزینه و از جواهر دلیل است بر زر و نقره و برنج و
قلعی و چیزهای مرکب و از نباتها دلیل است بر آنچه شیرین بود چون خرما و امرود و انگور و انجیر و
انگبین و از حیوانات دلیل است بر استر و اسب و دراز گوش و قیمتی و شتران تیز چون
ناقه و جمازه و از شهرها دلیل است بر قهستان و عراق و دینور و بغداد و نیشابور و جرجان
و از خانها دلیل است بر دار الضرب و دار القضا و صوامع و مسجد و جایهای اسبان و دود
فروشی و حمام و از اندام دلیل است بر رانها و رگها و عصبها و از بیماریها دلیل است بر
افتادن از دواب و زخم خوردن و از چهارپایان و بر بیماریهای متفرقه و نیمه آخر او بهتر است
و اول او تندتر است و برج بادی آواز والله اعلم **ثمره عاشر** در صفات منسوبات برج جدی
و برج جدی خانه زحل است و شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری و بمزاج سرد و خشک است بر طبع
خاک و جنوبی و ورستنی است و منقلب و مؤنث و شبی و بر رنگ سیاه روشن و نکاح کم است
و تیز شهوت و بسیار فرزند و از مردم دلیل است بر قلعه داران و رئیسان و لشکرکشان
و امرا و مردمان مشایخ طریقت و اهل صحرا و جبال و دهقانان و خاندانهای قدیم و اکثر جاهل
باشند دلیل کند بر کلانتران و صیادان و مزدوران و برزگران و بندگان و خادمان

و خاکبیزان

و خاکبیزان و کلالکاران و گورکنان و محبوسان و از تربیتها و از خویها دلیل کند بر دور اندیشی
و دروغ گفتن و لجاج و فراموشی و بخل و امساک و حیلتگری و ریاداری و کم همتی و از شهرها
دلیل است بر هند و مکران و ترک و روم و اهواز و از جایها دلیل است بر قلعها و حصنها و
خاکستر و سنگستانها با غار و شورستانها و جایهای سیاست و زندانها و تنگ خانها و گورستانها
و جایهای خراب و کهن و از نباتها دلیل است بر آنچه حیوانات و انواع داروها و درختان بی میوه و
دهتمه حد بردن و از جواهر دلیل است بر سرب و سنگ مقناطیس و سنگ خاره و آهن و هر نوعی
توتیا و از حیوانات دلیل است بر گوسفند و بز کوهی و خر کوهی و شکار و بوزینه و موش و سوسمار
و از حشرات زمینی آنچه معروف باشد و قوی و از اعضا دلیل است بر زانوها و عصبهای پیوند
زانوها و از بیماریها دلیل است بر لنگی و کری و کلی و پیسی و زشتی صورت و برج بهیمی است و ضعیف
اول او و بعضی گویند سبعی والله اعلم **ثمره حادی عشر** در صفات منسوبات برج دلو
برج دلو خانه زحل است و وبال آفتاب و حضیض مریخ و بمزاج گرم و تر است بر طبع باد
و زمستانی است و مغربی و مذکر و روزی و بر رنگ عسلی گون که با سیاهی زند و کم نکاح و اندک
فرزند و از مردم دلیل است بر ملکان قدیم و حاکمان و رئیسان و حکیمان و مشایخ طریقت
و پیران نحیف قدیم در کارها و متعلمان و عقلا و اصحاب رصد و کواکب و اکثر جاهل
بود دلیل کند بر عزیمت خوانان و طلسم سازان و افسونگران و فال گویان و آنان که

که بری در خانه بلور و آب نمایند و آب کشان براویه و مشک و کاریزکنان و خمرفروشان
و تربت نشینان و در اصل بر مردم فرومایه دلیل است و از خویها دلیل است بر عقل و تمیز و زیرکی
بغور چیزها و باریکی نظر و ترسندگی و صبوری و از شهرها دلیل است بر کوفه و حوالی آن و
قزوین و بادیه عرب و حجاز و غزنین و اطراف مغرب و بعضی از فارس و چیزی از گیلان
و از جایها دلیل است بر حصارها و کوشکهای عالی و آسیاها که از باد گردد و بادخانها
و جای که رصد بندند کواکب را و خانهای فقیران و کورخانهای بلند و خانقاهها و زاویه
درویشان و بیشها و درختستانها و آشیان مرغان و کنشت جهودان و از نباتها
دلیل است بر هلیلها و خیار چنبر و خرمای هندی و حبوبات و از حیوانات دلیل است بر
سنجاب و سمور و روباه و کلاغ و خرچنگ و لقلق و بوم و جغد و ستوران
بارکش و از جواهر دلیل است بر مهره سفالین و قلاده و آب و از اندامها
دلیل است بر ساقهای پای و استخوان پای و عصبها و از بیماریها دلیل است بر گنگی و
افتادن از بلندیها و در جایهای بد بوی و استخوان و اندام و هر علتی که از فکرت پدید
آید و ریح بادی و بلند آواز والله اعلم **ثمره ثانی عشر** در صفات و منسوبات برج حوت
برج حوت خانه مشتری است و شرف زهره و وبال عطارد و هبوط عطارد و حصص
مشتری و بمزاج سرد و تر طبع آب و شمالی و مؤنث و زمستانی و ذو جسدین و نکاح

و بسیار فرزند

و بسیار فرزند و تیز شهوت و دریابار است میانه و از مردم دلیل است بر علما و قضاة و حکیمان
و اشراف و اهل ورع و صوفیان و اگر بد حال باشد دلیل کند بر غواصان و ملاحان و کشتیبانان
و ماهی گیران و مردم زهر فروش و منافق و مزور و روستائی و از جایها دلیل است بر مدرسها و
رباطها و خرابها و سراهای علما و مسجدها و آبخانها و حوض خانها و سردابها و کوهها که در
دریا بود و ساحلهای معمور و صیدگاهها و از شهر دلیل است بر سمنان و طبرستان و مازندران و
بخارا و شام و دریای عمان و مشرق زمین هند و از خویها دلیل است بر خوی خوش و گشاده
روئی و سخاوت و تلطف و عفت و حماقت و دلیری و از نباتها دلیل است بر پنبه و ...
و سیب و شفتالو و کلادو و آلوچه و میوهای شیرین و خوشبوها و از حیوانات دلیل است بر مرغان
آبی و ماهیان بزرگ و فیل و گاودان دریائی و از جواهر دلیل است بر صدف و دانه بزرگ و عقیق
بعضی گفته‌اند سبع و پنجم اوست والله اعلم **ثمره ثالث عشر** در کیفیات درجات بروج و هر برجی از
دوازده برج را درجات باشد که بعضی را مضیئه خوانند و نیره و بعضی را مظلمه و دخانیه گویند
و بعضی را خالیه خوانند و بعضی را ذکر و بعضی را سعد و بعضی را نحس و اینها را باتفاق نحس
داشته‌اند و اینها را آثار گفته‌اند اهل بابل و از آن جاها خواسته‌اند و در صفت درجات خلاف
بسیار است آنچه سعد اند و نحس باتفاق آنرا یاد کردیم و آنچه در وی خلاف بسیار است بگذاشتیم اما
درجات سعد از حمل دهم و نوزدهم و از ثور سیم و هفتم و از جوزا یازدهم و هشتم و از سرطان

اول و دوم و سیم و چهارم و پانزدهم و بیستم از اسد پنجم و هفتم و هفدهم و از سنبله دوم و دوازدهم و پانزدهم و بیستم و از میزان ششم و پنجم و بیست یکم و بیست دوم و از عقرب دوازدهم و بیستم و از قوس سیزدهم و بیستم و بیست سیم و از جدی دوازدهم و بیستم و بیست هفتم و از دلو هفتم و شانزدهم و هفدهم و بیستم و از حوت دوازدهم و بیستم و بیست هفتم پس اگر درجهٔ طالع یکی ازین درجات افتد یا درجهٔ عاشر یا موضع نیرین بود از دو نیر یا موضع سهم السعاده یا موضع صاحب طالع یا موضع مستولی بر طالع یا عاشر مولود بسعادتهای عظیم رسد از طبیعت آن برج یا آن دلیل و یکی از آن سعادتها که بعضی از اصحاب احکام از آن غافل اند درجات نحس که آنرا آبار گفته در حمل پنج است آن و ما بر الح الط

و در ثور شش است و آن ح ی ح الہ الو و از جوزا پنج است ـ م بر الو لب و از سرطان شش است ـ بر لم الو لد و در اسد هفت است ا لح به بو الب لح لح و در سنبله پنج است الو لح الہ و در میزان چهار است ا ر کـ ل و در عقرب شش است ط ی ـ کز لح الہ و در قوس شش است ر ب بو لح الہ الو ل و در جدی هشت است ـ م ح ی ب الہ الہ الہ و در دلو پنج است ا ب ـ بو لح الط و در حوت شش است د ط ط لہ الو لح اینست آن درجات که آبار گفته اند ایشان را باصطلاح اهل بابل پس اگر یکی ازین درجات در درجهٔ طالع افتد یا مرکز عاشر یا موضع آفتاب یا ماه یا سهم السعاده یا موضع دیگر دلیل مولود هیچ سعادت نرسد و توقع مضرت بود

هر چند

هر چند که دلیل قوی افتاده بود بر عکس آنچه در درجات سعادت گفتیم و در اختیارات البته بکار نیاید که قمر در این درجات بود یا درجهٔ طالع ازین درجات یا درجهٔ بیت غرض ثمره

رابع عشر در صفت و منسوبات بروج از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالی اند و آنرا عالیه خوانند از آنکه روز افزون بود بر شب و از اول میزان تا با آخر حوت جنوبی اند و آنرا منخفضه خوانند از آنکه شب افزون بود بر روز اما از اول جدی تا با آخر جوزا معوج الطلوع اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا با آخر قوس مستقیم الطلوع اند و دراز مطالع اند اما بروج آتشی دلیل اند بر سعادت و گرما و بروج خاکی دلیل اند بر نباتات و سرما و بروج بادی دلیل اند بر حیوانات از آدمی و غیره و بر رفتن باد ها و بروج آبی دلیل اند بر حیوانات آبی و آبها و بارندگیها اما بروج آتشی دلیل بر مردم عالی همت و گردن کش و پاکیزه و بروج خاکی دلیل اند بر مردم غافل و احمق و ممسک و در روغ گوی و بروج بادی دلیل اند بر مردم شریف و عاقل و ممیز و عالم و بروج آبی دلیل اند بر مردم خسیس و کاهل و تعطیل کننده در کارها اما بروج که بر صورت آدمی اند بروج بادی اند و سنبله و نیمه اول قوس و بروج با عیب حمل است و سرطان و عقرب و جدی و بروج زشت صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی اما بروج خوب صورت و با جمال حمل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت اما بروج بریده اندام که آنرا مقطوعه

گویند حمل است و ثور و اسد و حمت امّا بروج ثالثه که بهم گویند حمل است و ثور و اسد و نیمهٔ
آخر جوزا و قوس و نیمهٔ اول جدی والله اعلم شعبهٔ ثانی در طول و عرض و ارباع عالم و اوتاد طالع
منسوب بهر یک و منازل قمر مشتمل بر شش اثمار ثمرهٔ اول طول عالم باصطلاح اهل ایران از اقصی
مغرب تا اقصی مشرق صد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک است از وحدان بقول متقدمان
از جزایر خالدات است و بقول متأخرین از ساحل ارض اوقیانوس که انرا بحر مغرب خوانند و ما بین
این دو صد و نود درجه است امّا عرض عالم از خط استوا تا قطب شمالی است او ان نود درجه است امّا ازین
نود درجه شصت و شش درجه معمور است امّا مواضعی که طول النهار بیش از نود درجه بود و عرض بیست درجه
که نصف معموره است انجا وسط آبادانی خوانند طول قبه گویند امّا مواضعی که طول النهار نود درجه بود
عرض ان بیش از سی و سه درجه بود انموضع که ربع مشرقی شمالی خوانند و او منسوب بود بمثلثهٔ آتشی
و شهرهای معروف از بلاد مشرق است و ترکستان و فرغانه و شاش و جند و خوارزم و بلغار و خزر و
دشت قبچاق و روس و ارمنیهٔ صغری امّا مواضعی که طول کمتر از نود درجه باشد و عرض هم کمتر از سی و سه
درجه انرا ربع مغربی جنوبی خوانند و ان منسوب است بمثلثهٔ بادی و شهرهای معروف او جزیرهٔ سیاه ها
از حبش و زنگبار و کنار دریای مغرب و یمن و مصر و شام و از شهرهایی که انرا مغرب شمالی خوانند
امّا مواضعی که طول او کمتر از نود درجه باشد و عرض بیشتر از سی و سه درجه بود انرا ربع شمالی
خوانند و ان منسوب است بمثلثهٔ آبی و شهرهای معروف او اندلس است و ترضان و افریقیه و افرنج

وصقالیه

شعبهٔ ثانی
ثمرهٔ اول

و صقالیه و روسیهٔ کبری ثمرهٔ ثانی در دانستن اوتاد طالع بر رجع طالع و عاشر و سابع و رابع را
اوتاد طالع گفته و ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الوتد و ثالث و سادس و تاسع و ثانی
عشر را زایل الوتد گویند بار چهارم را از طالع و دوازدهم و ششم و هشتم را ساقط گفته اند پس چهار
اوتاد این و چهار مایل الوتد و چهار را زایل الاوتاد و از این چهار که ساقطند که دوازدهم مایل
الوتد اند و لیکن دوم و هشتم او زایل الوتد است و لیکن دوازدهم و ششم او این چهار را ساقط
از ان گفته اند که بطالع نظر ندارند ثمرهٔ ثالث در نسبت طالع با رباع و عمر مولود درجه طالع
دلیل مشرق است درجه عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب
و ما بین درجه طالع و عاشر دلیل است ابتدای ناحیت که میان مشرق و شمال است و این ربع را مذکر و مایل
الوتد خوانند و لیکن دلیل است بر عمر مولود بر عهد صبا امّا از درجه عاشر تا غارب دلیل ابتدای ناحیت
که میان شمال و مغرب است و این ربع را مؤنث و زایل خوانند و او دلیل است بر عمر مولود در وقت
جوانی امّا از درجه غارب تا رابع دلیل است ابتدای ناحیت که میان مغرب و جنوب است و این ربع را مذکر
و مایل خوانند و او دلیل است بر عمر مولود از اوان کهولت امّا از درجه رابع تا درجه طالع دلیل است ابتدای که میان
جنوب و مشرق است و این ربع را مؤنث و زایل خوانند و او دلیل است بر عمر مولود بر زمان پیری امّا برج طالع
مذکر است و ثانی مؤنث و ثالث مذکر و رابع مؤنث و همچنین الی آخر همه مؤنث افتاده باشند ثمرهٔ رابع
در نسبت ارباع عالم بروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت عالم و شمس و زحل

منسوبست و مغیب برج میزان و مریخ منسوبست اما آنچه مابین مطلع و مغیب است از طرف شمال بسرطان و مشتری
منسوبست و آنچه مابین مطلع و مغیب است از جانب جنوب بجدی و زهره منسوبست و عطارد مشارک
ازین کواکب در این جهت اما قول متقدمین آنست که برج سرطان و مشتری دلیل عراق عجم است و برج
میزان و زحل دلیل روم و هند و برج عقرب و زهره دلیل عرب اند و برج جدی و عطارد دلیل هند و برج اسد
و مریخ دلیل ترک اما شمس دلیل مشرقی است و قمر دلیل مغربی و زهره و حوت دلیل ما وراء النهر و
حمل و شمس دلیل خراسان و سنبله و مریخ دلیل فارس و جوزا و عطارد دلیل شام و قوس و مشتری دلیل
عرب و زهره دلیل خوارزم و سنبله و عطارد دلیل خط و دلو و زحل دلیل بابل و ثور و مریخ دلیل
دشت قبچاق اند **ثمره خامس** در احوال منازل قمر بیست و هشت صورتست که در دوازده برج هر یکی
از چند کوکب که آنها را منازل خوانند و نامهای ایشان اینست شرطین بطین ثریا
دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر
زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر
رشا پس هر هفت ازین منازل در ربعی از ارباع فلک البروج جمع اند و بفصلی از فصول سال منسوب
و جهتی از جهات عالم چنانکه هفت اول نسبت به برج ربیعی و شمالی اند و صاعد و از ارباع
عالم آن ربع که میان مشرق و شمال است بدین هفت منسوبست اما هفت دوم نسبت به برج صیفی
دارند شمالی اند و هابط و از ارباع عالم آن ربع که میان شمال و مغرب است بدین هفت منسوبست

اما هفت سیم نسبت به برج خریفی دارند و جنوبی اند و هابط و آن ربع که میان مغرب و جنوب است
بدین هفت منسوبست اما هفت چهارم نسبت به برج شتوی منسوبست و جنوبی و صاعد اند و آن
ربع که میان جنوب و مشرق است بدین هفت منسوبست پس نود درجه هر ربعی را از فلک
البروج بهفت منزل قسمت کرده اند و هر منزلی را دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و کسری نصیب
افتاده است اما بعضی از منازل سعد اند و بعضی نحس و بعضی ممتزج و بعضی مذکر و بعضی مؤنث
و بعضی گرم و بعضی سرد و بعضی خشک اما قول بعضی آنست که هر نصفی که بفصلی منسوب است
طبع آن فصل دارند و بعضی گفته اند که هر منزل که در یک برج افتاده اند طبع آن برج دارند
و آن منزل که مشترکست میان دو برج ممتزج است اما اهل بابل و عرب و هند اختیارات بر منازل
نهاده اند اما آنچه بر حواشی تقویم طلوعات منازل نویسند آنست که چون منزلی از شعاع
آفتاب بیرون آید در صبح در مشرق ظاهر شود علامت طلوع آن بر برج نویسند و در برج نهم
فرع الدلو المقدم بود چهاردهم آذار ماه رومی علامت طلوع آن نویسند و بعد از او هر
یکی را سیزده روز طلوع بود و در سال کبیسه رومی زبره بعد از چهارده روز نویسند اما آنچه بر چهار
نقطه انقلاب اند شرطین در اول حمل و نثره در اول سرطان و غفر در اول میزان و ذابح در اول
جدی و **ثمره سادس** در دلالات دوازده خانه طالع طالع دلیل آمدن و جان و بقا
آغاز کارها و تدبیر در مصالح و آنچه خواهم کردن و طلبیدن و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از

اعضا دلیل است بر سر و روی مولود. بیت الثانی دلیل است بر مال و معاش و یاری و کیفیت آن و دخل و خرج و
سخاوت و بخل و خوردن و آشامیدن و از اعضا دلیل است بر گردن و حلقوم و اطراف گردن. بیت الثالث
دلیل است بر برادر و خواهر و نقل از جایی بجایی و نیکی و بدی احوال ایشان و بیماری و بحث علم آموختن چیزها
و کیفیت هر یکی و از اعضا دلیل است بر بازو و دستها. بیت الرابع دلیل است بر پدر و مادر و املاک و
ضیاع و عقار و جایگاه و دفن کردن مال و دانستن احوال پدر در قدم مولود و عاقبت کارها و کیفیت
هر یکی و از اعضا دلیل است بر سینه و معده و پستانها. بیت الخامس دلیل است بر فرزندان و طرب و هدیه و تشریف
از بزرگان و حوادث دل و بیت المال و خانه و اخبار و فرستادن رسولها و کیفیت احوال و نیکی و بدی و مطعومات
و از اعضا دلیل است بر پشت و جگر و [illegible]. بیت السادس دلیل است بر بیماریها و آفتها و عیبها و دانستن علتها
و صحت و سلامتی بیمار و مدت بیماری و شناختن احوال بندگان و خدمتگاران و ستوران و ضایع شدن چیزها و
کیفیت هر یکی و از اعضا دلیل است بر شکم و ناف. بیت السابع دلیل است بر ازواج و شرکا و خصمان و مخالفان
و نیکی و دشمنی و خصومتها و ظفر و هزیمت و یافتن دزدیها و کم شدن [illegible] جاهای که [illegible] فتنه و کیفیت احوال
هر یکی و از اعضا دلیل است بر زیر ناف و سرین و نشستنگاه. بیت الثامن دلیل است بر خوف و خطر و موت و میراث
و باطل شدن چیزها و [illegible] اندوه و نکبت و ماتم داشتن و بیت المال ازواج و شریکان است و
کیفیت احوال هر یکی و از اعضا دلیل است بر آلات شهوات و مقعد و رحم و مثانه. بیت التاسع
دلیل است بر سفرها و دین و ملت و بدعت و اعتقاد و طاعت و علوم خوابها و تعبیر و ارادت و لطف
طبع و عقل و کیمیا و دانستن احوال غایب [illegible] و کیفیت هر یکی و از اعضا دلیل است بر رانها

طل

مولود

مولود. بیت العاشر دلیل است بر سلطنت و رفعت و جاه و پادشاه و اکابر و سرداری و معروفی و مشهوری و
حکومت و احوال مادر و قدم فرزندان و شغل و عمل و عزل و کیفیت هر یکی و از اعضا دلیل است
بر زانوها و [illegible]. بیت الحادی عشر دلیل است بر سعادت و رجا و امید و یافتن مراد از دوستان و
[illegible] کردن و بیت المال سلطان و دولت و وزرا و خلفا و نایبان و خزانه و از عمل و شغل [illegible] دارند و احوال
عشق و عاشقی داشتن و دوستی و دوستان صادق و کاذب و کیفیت احوال هر یکی و از اعضا دلیل است
بر ساقها. بیت الثانی عشر دلیل است بر دشمنان و شقاوت و سخاوت و قرض دادن و گرفتن [illegible] ستوران
و گرفتار شدن و خلاص و تهمت و حسد بردن و شناختن نیکی و بدی احوال دشمنان و کیفیت هر یکی و از
اعضا دلیل است بر پایها. والله اعلم. شعبه ثالث در صفات و منسوبات کواکب و اختیارات. ثمره اول
در صفات و منسوبات قمر. قمر نیر اصغر و از فلک اول است بارد و رطب است مزاج و مزاج خواص او سرد
و تر است و مؤنث و شبی و رنگ سبز که بسفیدی زند اندک و طعم او شور است و با ترشی زند و از لونها نیز هر چه
بترشی مایل بود و بلغم است و از حسها بصر و ذوق دارد و از اعضا جانب چپ است و ریه و معده
و لسان و گردن و پوست نرم و از سنها طفولیت و از بیماریها آنچه از ماده بلغم تولد کند و از
مردم دلیل است بر خلفا و ولی عهدان و ملکزادگان و اگر منحوس بود دلالت کند بر پیکان و جاسوسان و
مردمان سفله و عوام خلق و کودکان خورد و از صورتها بر روی خوب و چشم شهلا و ابروی پیوسته و دندانها
کشاده و بر کبر و سروری و دلیل است بر مادر و دایگان و کنیزان و از خویها دلیل است بر مردم سلیم نفس و
آمیزنده و حریص در حق زنان و مردان و مردمان سخن چین و گاه تر زوج و از نباتات دلیل است

بر قصب و پنبه و کتان و ضیاریج و از جانوران دلیل است بر مرغان آبی و دراج و قمری و از معادن
دلیل است بر انواع و دنج و مروارید ریزه و نقره و از جامها انچه باندام بود و درکار دارند و
از جایها دلیلست بر ابگیرها و شرابخانها و رودها و چاهها و دریاها و باغها و حوضها و از شهرها
دلیل است بر بت پرستی و اقلیم هفتم او راست و شهرها او بلغار است و سقین و جابلقا و سقلاب
و روس و اقصی روم بگذرد بر طرف محیط تا بدریای مغرب **ثمره ثالث** در صفات
ممنوع باشد عطارد کوکب عطارد ممتزج است با هر کوکب که بیامیزد طبع او گیرد و اگر تنها بود
مزاج برج گیرد و از فلک دوم است تا بد و مزاج خاص او گفته اند سرد و خشک است و باد انگیز و
برنگ مخلوط بود آن امیخته باشد و سود او راست و از حسها ذوق دارد و از اندامها
دلیلست بر زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیل است بر صاحب
دیوانها و دبیران و مستوفیان و متکلمان و فرزندان اهل حکمت و منجمان و
مهندسان و اگر بد حال باشد دلیل کند بر شاعران و بندگان امرد و مردمان بیهوده
و فالگیران و از خوها دلیل است بر زیرکی و عقل و فکرت و حفظ و حرص و کارشتی و
اموختن مکر و حاضر جوابی و سخن فروشی و از سنها دلیلست بر سن پیش از بلوغ و
از نباتها دلیل است بر انچه ساق ندارند و بوی ترش زند و ماش و باقلا

و ماش و باقلی و کدو و کشنیز و درختان با میوه و انچه او را از هم بگیرند دیگر کردانند
و کلک و نی و از حیوانات دلیلست بر سگان شکاری و استر و روباه و طوطی و جرع
و بوزنه و از طیور انچه در شهرها قرار گیرند بلعب و از معادن دلیلست
بر کهربا و مهرها و زرنیخ و آهک و سیماب و جامهای منقش و رزینه و [illegible] و از
جامها دلیلست بر فوطه و جامهای ظریف و عبایی و عمامه و از بیماریها دلیلست بر ریختن موی
و صرع و دیوانگی و لکنت زبان و کشیدن سینه و برانداختن جنون و وسواس و مالیخولیا
و سرفه و فواق و از جایها دلیلست بر دیوانخانها و بر عبادتخانها و کتاب خانها و خانه
[illegible] و از دینها دلیلست بر دین حکما و اقلیم ششم او راست و شهرها از کوه یاجوج است
و جابرسا و زمین طبرستان و [illegible] و اطراف ترکستان و چرکس و بعض از
شهرهای شام و مصر تا بدریای مغرب ثمره [illegible] در صفات زهره زهره سعد
اصغر است و از فلک سیم تا بد و مزاج سرد و تر است و بوی خوش و برنگ سپیدی روشن و از
طعامها چربی و شیرینی که از شیر بود و از خلطها رطوبت غریزی دارد و از حسها حس شم
بچیزها خوش بوی و از اعضا آلت شهوت در رحم و گرده و ابرو و سیاهی چشم و سیاهی
موی و ساعد دست و کف و از سنها سن بعد از بلوغ و از مردمان دلیلست بر خاتونان
و زنان و جوانان و خوب صورتان و اهل طرب و زینت و خادمان و اگر بد حال بود بر
مخنثان و جامه شویان و مشاطگان و قوادگان و بدکاران و از خوها دلیلست بر خوش
خویی و کشاده رویی و سخاوت و معاشرت و طرب و لهو و لعب و هزل و مزاح و طلب سرود
و شور زدن سازها و موسیقی و عشق و دلیلست بر بسیاری نکاح و راندن شهوات و بکار
داشتن عطرها و رقاص و دلیلست بر مادران و دایگان و صورتهای فربه و ابادانی
و سطبری ران و ساق و خرد دست و پای و باریک میان و دراز پشت و کوتاه
[illegible] و از نباتها دلیلست بر انچه خوش باشد و شیرین و مغز میوها و انگور و شفتالو و آبی
و انچه و معادن بر جزع و زبرجد و مروارید دانه و سنگ سرمه و چشم و فیروزه و لاجورد

وپیرایه وانچه بدان آرایش و زینت کنند از لباسها دلیلت بر انچه از ابریشم وانچه سفید بود
و از جایها دلیلت بر تفرجگاهها و طلسمها و تره زارها و سبزها و گلزارها و هر کجا که تماشا و
عشرت را شاید بود و از بیماریها دلیلت بر انچه از مادهٔ بلغم تولد کند و از راندن شهوت
حادث شود و بیماری عشق و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و رنج کرده و بول و
احتباس بول و از حیوانات دلیلت بر خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزاردستان
و بلبل و کبوتر و انچه خوش صورت باشد و از دینها دلیلت بر دین اسلام و اقلیم
پنجم او راست و شهرهای معروف او حجاز است و زمین تبت و ختن و کاشغر و
فرغانه و شاش و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و ترمد و خوارزم و آذربیجان و
ارمنیه و روس و عرب و بابل و حجاز تا بدریا اقرب والله اعلم

ثمرهٔ چهارم در صفات و منسوبات آفتاب

آفتاب نیر اعظم است و نیر سعدات و بجرم نحس و از فلک چهارم تابد و مزاج گرم و خشک است
و گفته اند مذکر و روزی و متوسطات میان علویان و سفلیات و برنگ نارنجی است
درخشان و بطعم تیز است و لطیف و از خشها ... دارد و از اندامها دلیلت بر جانب
راست و فوق و از مردم دلیلت بر پادشاهان و حاکمان و سروران و گردنان و پیش
روان هر قومی و چون بد حال بود دلیل کند بر حیسان و معماران و استادان دستی
و رقیبان و از صورتها دلیلت بر مردم تمام و بزرگ سینه و قوی آواز و طرف بالا او بسطر
تر و از خویها دلیلت بر جود و فهم و ترفع و کبر و حرص و غلبهٔ حدت و سرعت رضا و طلب
ریاست و جمع کردن مال و همت عالی و از بیماریها دلیلت بر انچه از گرمی و خشکی حادث
شود و بدل تعلق دارد و درد چشم و دلیلت بر پدران و اتابکان و از نباتها دلیلت
بر نیشکر و ترانگبین و عسل و انار شیرین و انگور و خرما و از معادن دلیلت بر یاقوت
و لعل و زمرد و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیلت بر اسپان قیمتی و گوسفند کوهی
و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و سنقر و زنبور عسل و از جایها دلیلت بر معدنها و قصرها
و سرایها و تختگاه ملوک و از انها دلیلت بر کلاه و تاج و سربند و کمر مرصع و طوق مرصع و

وجامها بزر و از دینها دلیلت بر دین نصاری و بعضی گفته اند بر آتش پرستی و اقلیم
چهارم او راست و شهرهای او بلاد چین است و کشمیر و کوه بلور و بدخشان و غرجستان
بلخ و زمین خراسان و مازندران و کوه دماوند و الموت و قزوین و حوالی و مقر سیاه کوه
که از اشیز خوانند و همدان و شهرزور و رقه و بیت المقدس و فاره تا بدریا اقرب والله اعلم

ثمرهٔ پنجم در صفات و منسوبات مریخ

مریخ نحس اصغر است و از فلک پنجم تابد و مزاج گرم و خشک بافراط
و مذکر و روزی و بعضی شبی و بطعم تلخ است و تیز و برنگ سرخ و سفید و تیز و بوی ناخوش
دارد و صفراوی است و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیلت بر زهره و رگها
جنبنده و ساقها و گوشتها و از مردم دلیلت بر امرا و ملوک و لشکرکشان و ارباب سلاح
چون نحس بود دلیل بود بر اهل فتنه و شرور و زنان و دزدان و مفسدان و خونیان و از خویها
دلیلت بر دلیری و شجاعت و دروغ و طلاق و بیکساری و بدعهدی و از نباتها دلیلت
بر درختان با خار و چوب بقم و عود و سپندان و کندنا و سیر و پیاز و ترب و انواع زهرها
و از معادن دلیلت بر مغناطیس و آهن و مس و از صورتها دلیلت بر مردم بلند
بالا و بزرگ سر و اشقر و خورد گوش و سرخ موی و ابله زده روی و زخم زده و علامات
بر روی و دندان و از سنها آخر وسن و قوف و اول کهولت و از لباسها انواع سلاحها
ورزین و شام و هرات که اهن کنند و از حیوانات دلیلت بر گوسفند و خر گور و بز
و یوز و گرگ و شغال و گرزمار و افعی و عقرب و خارپشت و از جایها دلیلت بر آتش
کدها و لشکرگاه و جایگاه سیاست و مطبخها و هر جایگاه که حیوانات بکشند و از بیماریها
دلیلت بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و تبها پیوسته و جراحتها و سوختن و ریشها و کش
زرد و انچه بداغ و شق محتاج بود و ز حدت جگر و بر انداختن خون و هر علت که از گرمی
و خشکی پدید آید و از جامها انچه در حرب پوشند و از دینها آتش پرستی و بعضی گفته اند
بت پرستی و اقلیم سیم او راست و شهرهای او بلاد ترک کشمیر و ... و قلعها و جبال قفقاف و
بعضی از عنزو غزنین و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف او و اصفهان و ارشان

وخوزستان وبغداد وکوفه وآنچه حوالی عرب وبلاد مغرب بساحل والله اعلم بالصواب
ثمره ششم در صفات ومنسوبات مشتری سعدی سعد بزرگست واز فلک ششم تابد وبمزاج گرم
ترست بر طبع حیوان ومذکر وروزی وبرنگ سپیدی است که بغوری بازردی زند
وبطعم شیرینست وخوش بوی واز مردم دلیلست بر پادشاهان عادل ومردم شریف
وایمه وقضاة ووزرا وزهاد وبازرگانان بزرگ وتوانگران ومردم با دیانت وامانت
ورقیبان وخزانه داران وچون نحس بود دلیل بود بر زاهدان زرق فروش ومردم
منافق وخویشتن ستا وکسانی که حجت اندک چیز نفاق بسیار کنند وخود را نیک نمایند
واز خوها دلیلست بر تلطف وحلم وزهد وپارسایی وامانت وامر معروف ونهی از منکر
وراستی وحرص واصلاح کارها واز بیماریها دلیلست بدانچه از وی نفرت نباشد وامامها
وبادها که زنگ بگرداند واز نباتها دلیلست بر گندم وجو ونخود وبرنج وکنجد وقرطم
وسیب وانار شیرین واز معادن دلیلست بر زر وسیم والماس وبرنج وجوهرهای شریف واز
حیوانات دلیلست بر عالمان وواعظان واز جایها دلیلست بر عبادت خانها ومساجد
وصوامع ومنبرهاء عالمان وواعظان ومقامها عالی ومعمور وخزانه واز صورتها دلیلست
بر صورت شیرین وچشمها فراخ وموییا [illegible] زرنگ واز اندامها دلیلست بر روح طبیعی
ونطفه ومغز وجگر وحلقوم ورحم ورگها جهنده واز شناختن کهولت دارد واز
حسها حس لمس واز لباسها کبود وانچه عالمان دارند وفوطه وجامهای پاکیزه واو بر
سه دینها دلیلست از روی علم وپاکی وعدل وبعضی گفته اند بر دین ترسایی واقلیم دوم
اوراست وشهرهای او مکرانست وسیستان وطرف خراسان وحدود دریای فارس
وبحرین والحصا وین ومکه ومدینه واطراف مغرب **ثمره هفتم در صفات ومنسوبات زحل**
زحل نحس بزرگست واز فلک هفتم تابد وبمزاج سرد وخشکست بافراط بر مزاج موت
ومذکرات وروزی وگویند خنثی است وبطعم ترش است وبرنگ سیاه وبوی او نا
خوش است واز مردم دلیلست بر ملکان قدیم وارباب وخاندانها ومردم قلعه داران و

ودهاقین ومشایخ واگر بد حال بود دلیل بود بر تعطیل کنندهٔ علم ومشایخ بی کار و
بندگان ومزدوران وعمل کاران وخسیسان ومردمان [illegible] است واز اعضا دلیلست
بر سپرز واستخوان وروده وپوست وپشم وناخن واستخوان پشت واز بیماریها دلیلست
بر انچه دراز کش باشد چون استسقا ونقرس وسستی اعضا وکشش سیاه وبلغمها خام وعلتها
باطن ومزمن شدن وانچه در پیری حادث شود وسبب ان سردی وخشکی باشد
واز حسها دلیلست بر حس سمع گران واز خوها دلیلست بر ترس وفکر ووسوسه وصبر
وستیز کاری وکاهل واز صورتها دلیلست بر کسی که زشت بود وبزرگ سر باشد
وخرد چشم وپیوسته ابرو وفراخ دهان وستبر لب وسخت آواز واز سنها دلیلست
بر سن پیری ودلیلست بر سن پیری ودلیلست بر پدران وجدان واتابک ودایه
واز حیوانات دلیلست بر انچه بارکش باشند وسخت کار وشترمرغ وعقاب وکلاغ
وبوم وجغد ومگس وملخ وهرچه بر زیر زمین خانه دارد وچون موش ومار وماننده ان و
از جامها دلیلست بر انچه از پشم وموی سازند وپوستینها وخلق تنها واز نباتها دلیلست
بر عقاقیر وپنجاه داروها که قابض بود وهرچه کهن وگنده شده باشد واز معادن
دلیلست بر سرب وروی وانچه بکار نابرده وسنگها بی قیمت واز جایها دلیلست
بر کوهها خشک وبلند وغارها ومقامها خراب گشته وبناها قدیم وشارستانها
وگورستانها وقلاع واز دینها دلیلست بر دین یهودی واقلیم اول اوراست وشهرها
او سراندیب است واقصا هند وسند وجزایر دریا جنوب وحبشه وزنگبار تا بدریا
مغرب اما در پنج اقلیم خلاف کرده اند چنانکه صاحب مجمل آورده است که اقلیم دوم
شمس راست واقلیم سیم عطارد را واقلیم چهارم مشتری را واقلیم پنجم قمر را وهفتم مریخ را ودوم
اول وپنجم خلاف بنت وقول اول را اصح گفته اند **ثمره هشتم در دلایل سعادت وشقاوت**
از روی کلیات قمر دلیل کارها وکون وفساد است ودلیل موجودات واهل دنیا
وتغییر حالات هریک از موالید ثلثه خاصه نفس انسان وسهم السعادة بدو منسوبست

و دلیل سعادتهای خارجی چون مال و جاه و شمس دلیل امور آخرت و اهل عقبی
و رسیدن موجودات بکمال و تمام شدن هر موجودی خاصه نفس انسان و سهم الغیب بدو
منسوبست و دلیل سعادتهای داخلی است چون رای و تدبیر و از این سببست که موضو
عات سرایر باو دارند و قمر نهاده اند اما زحل دلیل سختی کارهای دنیاوی است از
روی شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری و سختی در آن کارها
و مریخ دلیل سختی کارهای دینیات از فسق و فجور و قتل و دزدی و دروغ و فسادی
که سبب شقاوت آخرت باشد اما زهره دلیل امور دنیاوی است و پوشیدن و زینت
و نکاح و توالد و تناسل و مشتری دلیل امور دینیست و اسباب آخرت و طلب کارهای پسندیده
و حسن اخلاق و آداب و پاکی و راستی و صحت دین و صدق و ورع و تقوی و جنس اینها سعا
دتهای آخرت اما اگر دو نحس مستولی شوند بر مولودی و بدحال بوند دلیل کند بر ظهور
فسادها و شقاوتها در دنیا و آخرت و اگر نیک حال باشد صفتهای هر دو نحس بقوت باشد اما
بفعل نیاید و اگر این نحسان در حظوظ سعدان یا سعدان بدیشان ناظر باشند آن صفتها
موجود نشود از مولود مگر اندکی یا از قوت بفعل نیاید یا در صورتی بفعل آید که پسندیده
بود و باتفاق بود اما اگر هر دو سعد مستولی باشند بر مولودی و بدحال بوند دلیل
کند بر موجود شدن اندکی از سعادتهای دنیاوی و اخروی و قناعت کند بدان و اگر نیک حال
باشند دلیل تمام شدن سعادتهای دنیاوی و اخروی باشد و اگر سعدان در خانهای نحسان
بوند یا نحسان بدیشان ناظر بوند دلیل ضعف آن سعادتها باشد و بی ثباتی در آن و امتزاج
سعادت با شقاوت در امور دنیاوی و اخروی اما عطارد مزاج سعود و نحوس قبول کند
و یاری دهد در سعادت و شقاوت دنیاوی و اخروی هر یک را و او متعلق است بهر طرف
پس حکم او مستولی بر موضع وی یا بدان کوکب که بوی ناظر باشد یا در خانه آن کوکب بود
ثمره نهم در صفات منسوبات راس و ذنب گفته اند راس گرم تر است بمزاج مشتری و سعد و زیادت
کننده است و او را عقده شمالی و جوزهر خوانند و ذنب سرد و خشک است بمزاج زحل

[illegible]

و نحس است و کم کننده و او را عقده جنوبی خوانند چون قمر در عقده راس آید عرض او
بطرف شمال افتد از منطقة البروج و چون در عقده ذنب آید عرض او بطرف جنوب
افتد و این راس و ذنب دو موضع است که تقاطع کرده اند فلک ممثل و فلک حامل که بقمر
منسوبست و عقده ذنب پیوسته در مقابل راس باشد و بعد میان هر دو شش برج بود
راست والله اعلم شعبه چهارم در اقسام بروج بر کواکب هشت ثمره اول در قسمت خانها
این دوازده برج را بر هفت کوکب قسمت کرده اند بچندین نوع و از آن جمله یکی نوع قسمت
خانه است چنانک آفتاب و ماه را هر یک را یک خانه است و پنج دیگر را هر یک دو خانه و خا
نهای این قاعده برانست که آفتاب پادشاه کواکبست و اسد پادشاه بروج و ثابتست
و بمزاج آفتاب و اشرف عناصرست پس خانه او را شایسته تر بود و ماه را برج سرطان لا
یق تر بود و از آن جهت که منقلب ترین بروج سرطانست و او بمزاج قمرست پس او لایق تر بود
بماه از بروج دیگر اما گفته اند از اول اسد تا آخر جدی بر توالی حیز آفتابست و از اول
دلو تا آخر سرطان حیز ماه و این هر دو حیز را ولایت نیز خوانند و هر یک را از خمسه متحیره
در حیز آفتاب یک خانه نصیب افتاده است و در حیز ماه یک خانه چنانک زحل را جدی است
از حیز آفتاب و دلو از حیز ماه و مشتری را قوس از حیز آفتابست و حوت از حیز ماه
و مریخ را عقرب از حیز آفتابست و حمل از حیز ماه و زهره را میزان از حیز آفتابست و
و ثور از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز آفتابست و جوزا از حیز ماه بر توالی افلاک
نیز گفته اند و سبب سعادت و نحوست کواکب ازین اقسام است و شکل افتادن خانها
ایشان با این دو نیر چنانک دو خانه زحل چون در مقابله دو خانه نیرین اند و نظر مقابله
تمام نحس است و کیفیة این گفته شود پس زحل را نحس بزرگ گفته اند و چون هر دو خانه
مشتری در تثلیث هر دو خانه نیرین اند و نظر تثلیث تمام سعادت است پس مشتری را سعد بزرگ
خوانده اند و چون هر دو خانه مریخ در تربیع هر دو خانه نیرین افتد و نظر تربیع نیم دشمنی است
پس مریخ را نحس اصغر گفته اند و چون هر دو خانه زهره در تسدیس هر دو خانه نیرین اند

و نظر تسدیس است نظر نیم دوستی است پس او را سعد اصغر گفته اند و چون هر یکی از
دو خانهٔ عطارد در حیز آن نیر که هست از خانهٔ او ساقط است پس او را اسم سعدی
و نحسی ننهاده اند و ممتزج خوانند اما گفته اند هر کوکب که در حیز آفتاب بود در
قوت و تربیت او باشد تا در آن ضعف بود و چون در حیز ماه بود در قوت و
تربیت ماه باشد تا در آن ضعف بود اما بقول دیگر سعادت و نحوست کواکب
را سبب قرب و بعد افلاک است از آفتاب و ماه و آن چنانست که یقین است که
اعتدال مزاج سبب سعادت است و افراط سبب نحوست پس چون فلک مریخ نزدیکتر است
با آفتاب از مشتری و زحل در مزاج او گرمی و خشکی با فراط است خاصه خشکی و ساقط است
از آفتاب پس او را نحس گفته اند اما فلک زحل دورتر این دو کوکب است از آفتاب
مزاج او سرد و خشک گفته اند با فراط خاصه در سردی و در تربیع آفتابست پس او را
نحس گفته اند بزرگ اما مشتری در وسط است و وسط با اعتدال منسوبست
و در تسدیس آفتاب پس او را اسعد گفته اند بزرگ چون این سه کوکب علوی اند سعادت
و نحوست ایشان از سبب آفتابست اما علت سعادت زهره قمرست و از جهت
که قمر نیز اصغرست و بدلیل آفتاب و زهره سعد اصغرست و بدلیل مشتری و مزاج زهره
موافق قمر و در حد وسط آن قمر و در تسدیس او پس او را اسعد اصغر گفته اند و اما
عطارد چون از قمر ساقط است بفلک او را مزاجی منسوب نکرده اند اما سبب سرعت
و تغیر گفته اند مزاج باد دارد و ممتزج باشد چون دو کوکب سفلی اند حالات ایشان را بقمر
تعلق کرده اند چنانکه علویان را با آفتاب اما از روی حقیقت هر کوکب هیچ مزاجی نتواند بود
جهت آنکه بسیط اند لکن حالات ایشان علت وجود مزاجها بود در مرکبات اما
صداقت و عداوت میان این کواکب و علت آن از دو شکل خانهاست چنانکه
در سعادت و نحوست گفتیم با نیرین پس هر کوکب که خانهٔ او دوازدهم خانهٔ دیگری افتاده
باشد آن هر دو کوکب دشمن همدیگر باشند و حکم تربیع و مقابله همینست و هر کدام کوکب که خانهٔ

او در تثلیث یا تسدیس دیگری باشد دوست همدیگر باشند مثلاً سنبله دوازدهم میزانست
و ثور دوازدهم جوزا پس میان زهره و عطارد دشمنی باشد و چون حمل با جوزا و عقرب
و سنبله در تسدیس افتاده اند میان عطارد و مریخ دوستی باشد و همچنین میان زهره و
مریخ دشمنی بود و میان زهره و مشتری دوستی بود و میان زهره و زحل دشمنی بود و میان
زحل و عطارد دوستی بود و میان نیرین و زحل دشمنی باشد و با مشتری دوستی باشد
و با مریخ دشمنی باشد و با زهره دوستی و با عطارد نه دوستی و نه دشمنی دارند والله اعلم ثمرهٔ
دوم در قسمت خانها بشرف هر کوکبی را برجی خانهٔ شرفست بدرجهٔ معین چون در آن خانه نقل
کند قوت شرف او ابتدا کند و چون بدان درجه برسد غایت قوت باشد و چون از آن درجه
در گذرد آغاز نقصان قوت باشد و بتدریج کمتر میشود تا بیرون شود پس این قسمت چنانست
که برج سرطان شرف مشتریست در پانزده درجه و حمل شرف آفتابست در نوزده درجه
و جدی شرف مریخ در بیست و هشت درجه و میزان شرف زحل در بیست و یک و ثور شرف
قمرست در سه درجه و حوت شرف زهراست در بیست و هفت درجه و سنبله شرف عطاردست
در پانزده درجه و جوزا شرف رأس است در سه درجه و قوس شرف ذنبست در سه درجه
اما این قسمت بدان سبب حسن افتاده است که سرطان طالع عالم است و مشتری دلیل حیات
شرف او درین خانهٔ او بهتر و آفتاب پادشاه فلک است در عاشر سرطان که برج حمل است شرف
او موافق تر بود و مریخ دلیل ضدیت است هفتم سرطان که جدیست بشرف او در خورد تر بود
و زحل چون دلیل کشت و زرع و عمارت است چهارم میزانست بشرف او شایسته تر بود و
اما از روی دیگر آنست که چون طالع و اوتاد اربعه او نیز بود دیدند اما چون قمر
خلیفهٔ آفتابست و از مایلی الوتد هیچ کدام قوی تر از یازدهم نیست و آن ثورست
پس شرف قمر در وی سزاوار تر بود و چون زهره سعدست و دلیل پاکی و حوت خانهٔ سعد
و موافق مزاج و هفتم از سرطان شرف او در حوت موافق تر بود و چون عطارد دلیل
عقل و علم و سنبله برج خاکی است و خانهٔ او شرف عطارد در وی سزاوار تر بود پس قمر

در تسدیس هردو سعد است و در تثلیث عطارد و مریخ و عطارد در تسدیس مشتری است
و تثلیث مریخ و مقابله زحل است و زهره در تثلیث مشتری و در تسدیس مریخ است پس ازین
اوضاع آن معلوم شد که بیشتر این کواکب ازین خانها بهمدیگر ناظرند خاصه خانهاء
سفلیان بسفلیان و خانهاء علویان بعلویان اما چون راس از کوکب نیست
شرف او در خانهٔ ساقط ثابت است و آن جوزا است و شرف ذنب بمخیس و آن قو
س است اما هر کوکب را خانه‌ایست که آنرا وبال خوانند خانهٔ رنج و زحمت و آن برج
هفتم بود از خانهٔ آن کوکب مثلا زحل را سرطان و اسد هردو وبالست از آنکه
اسد هفتم دلو است و سرطان هفتم جدی و وبال آفتاب دلو است و وبال ماه جدی و وبال
مریخ از حمل میزانست و از عقرب ثور و وبال زهره از میزان حمل و از ثور عقرب
و وبال مشتری از قوس جوزا است و از حوت سنبله و وبال عطارد از سنبله حوت و از جوزا
قوس پس تا کوکب در وبال بود در رنج بود و ضعیف حال باشد اما وضع دیگر
هبوطاتست و خانهٔ هبوط برج هفتم بود از خانهٔ شرف و درجهٔ هبوط همان درجهٔ شرف بود
پس خانهٔ وبال برج هفتم است از خانهٔ هر کوکبی و هبوط هفتم بود از خانهٔ شرف مثلا شرف
مشتری در سرطانست بپانزده درجه و برج هفتم برجست از سرطان پس هبوط مشتری در
جدیست بپانزده درجه و هبوط آفتاب در میزان بنوزده درجه و هبوط مریخ در سرطان و
هبوط زحل در حمل و هبوط قمر در عقرب و هبوط عطارد در حوت و هبوط زهره در سنبله
و هبوط راس در قوس و هبوط ذنب در جوزا و تا کوکب در هبوط باشد در زندان و بند
باشد و بس ضعیف بود **ثمره در قسمت ارباب مثلثات** این قسمت چنانست که هر سه برجی که
بر یک طبع اند و آنرا مثلثه خوانند پس چهار مثلثه باشد بر عدد عناصر و هر مثلثه را سه
کوکب داده اند و آن کوکب را ارباب آن سه بروج خوانند و اصل این قسمت آنست که مثلثه
ارباب کواکب مذکرند و مثلثه مونث را ارباب کواکب مونث چنانکه مثلثه آتشی که حمل و اسد
و قوس در طالعهاء روزی رب اول آفتابست و ثانی مشتری و در طالعهاء شبی رب اول مشتری
است

و ثانی آفتاب و شریک هردو بروز و شب زحل و بعضی کسان شریک را اعتبار نکنند
اما جمهور بکار داشته اند اما مثلثهٔ بادی را در طالع روزی بزحل و عطارد داده اند
و در طالع شبی اول عطارد را داشتند و ثانی زحل را و شریک هردو بروز و شب مشتری
و مثلثهٔ خاکی را در روز بزهره و قمر داده اند و در شب اول قمر را داشتند و ثانی زهره را و
شریک هردو بروز و شب مریخ و مثلثهٔ آبی در طالع روزی بمریخ و زهره داده اند و در شبی
اول زهره داده اند و ثانی مریخ را و شریک هردو بروز و شب قمر اما بعضی کسان
در طالع روزی زهره را مقدم داشته اند لیکن مقدم داشتن مریخ بقیاس نزدیکتر است
پس دو مثلثه مذکرند آتشی و بادی و کواکب ایشان مذکرند و دو مثلثه مونث اند خاکی
و آبی و کواکب ایشان مونث **ثمرهٔ چهارم در قسمت حدود** بر حسب نتیجه این اقسام حدود
بر چند وجه است آنچه مستعمل اهل روزگارست اینست و بطلمیوس این را اعتبار
کرده است و او را حدود اهل مصر خوانند و آن چنانست که هر برجی را بر پنج قسمت کرده
باقسام مختلف و اقل آن دو درجه است و اکثر آن دوازده درجه و آخر برج حدود نحسان
کرده اند و این قسمت وجهی و ترتیبی یاد نکرده است و او را بجدول نموده شد بدین صورت

و	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
[illegible]	مش	زه	عطارد	مر	مش	عطارد	زحل	مر	مش	عطارد	عطارد	زه
[illegible]	زه	عطارد	مش	زه	زه	زه	عطارد	زه	زه	مش	زه	مش
[illegible]	عطارد	مش	زه	عطارد	زحل	مش	مش	عطارد	عطارد	زه	مش	عطارد
[illegible]	مر	زحل	مر	مش	عطارد	مر	زه	مش	زحل	زحل	مر	مر
[illegible]	زحل	مر	زحل	زحل	مر	زحل	مر	زحل	مر	مر	زحل	زحل
[illegible]	مر	عطارد	مش	زه	زحل	شمس	قمر	مر	عطارد	مش	زه	زحل
[illegible]	شمس	قمر	مر	عطارد	مش	زه	زحل	شمس	قمر	مر	عطارد	مش
[illegible]	زه	زحل	شمس	قمر	مر	عطارد	مش	زه	زحل	شمس	قمر	مر

ثمره پنجم در قسمت وجوه کواکب این قسمت چنانست که هر برجی را سه بخش راست کرده اند
هر قسمی را ده درجه و هر قسمی را بکوکبی داده اند بر توالی بروج و کواکب چنانکه ده درجه
اول از حمل نصیب مریخست و ده درجه میانه نصیب آفتاب و ده درجه آخر نصیب زهره و
از ثور ده درجهٔ اول نصیب عطاردست و ده درجهٔ میانه نصیب قمر و ده آخر نصیب
زحل بر همین قیاس و ترتیب تا آخر حوت همان تا برج رسد با جدول حدود نموده
شد ثمره ششم در قسمت فرح کواکب این قسمت بطالع تعلق دارد و چون صورت طالع تعیین شود
افراح معلوم کرده و آن چنانست که چون عطارد کوکب عقل و نطق فرح او در طالع
باشد و قمر چون نیر اصغرست و دلیل حرکت و مصالح این جهانی است فرح او در
ثالث بود و زهره چون کوکب طربست و عشق و سعد اصغرست فرح او در ششم او نیز پس سعد
اصغر و نحس اصغر را فرح از طالع تحت الارض افتاده است اما آفتاب چون نیر اعظم
است و خانهٔ نهم دلیل سعادت آخرت و سفر فرح او در نهم باشد و مشتری سعد
اکبرست و دلیل رجا و امید و اصدقا فرح او در یازدهم بود و زحل چون نحس اکبرست
دلیل رنج و مشقت و نحسی فرح او در دوازدهم باشد پس نیر اعظم و سعد اکبر و
نحس اکبر را فرح فوق الارض بود اما هر دو نیر در مقابل یکدیگرند و در تثلیث
و تسدیس طالع و هر دو در مقابل یکدیگرند از طالع ساقط و مقابلهٔ فرح ترح باشد
و فرح خانهٔ شادی است و ترح خانهٔ اندوه و آن برج هفتم است از خانهٔ فرح ثمره هفتم
در اثناعشریات بروج و کواکب و این عمل هم بطالع نسبت دارد و آن چنانست که هر برجی
را بدوازده قسمت هر قسمتی دو درجه و نیم پس قسم اول صاحبیت را بود و قسم دوم بدو صاحب
برجی که دوم است همچنین تا بدوازده برج داده شود و طریق عمل آنست که اگر اثناعشریه
طالع خواهند بنگرند تا طالع چند درجه است آن درجات را در دوازده ضرب کنند
و از طالع سی کان سی کان بیفکنند و آنجا که کمتر از سی بماند اثناعشریه طالع وقت
افتد چنانچه افتد و این بجای نظر طالع افتد چنانچه افتد و این بجای نظر طالع بود اما

19

اثناعشریه کوکب را بنگرند تا کوکب در برجی که بود چند درجه قطع کرده است آن درجات را در
دوازده ضرب کنند و سی کان سی کان از برج کوکب طرح کنند آنجا که کمتر از سی بماند اثنا
عشریه کوکب آنجا باشد مثلاً زهره در حمل یازده درجه و چهار دقیقه پس از ضرب یازده در
دوازده صد و سی و دو حاصل آید و از ضرب چهار دقیقه در دوازده چهل و هشت دقیقه
این اعداد را از برج حمل سی کان سی کان طرح کردیم برسید حساب بدوازده درجه و چهل
و هشت دقیقه از برج اسد است اگر همین یازده درجه زهره را بچهار برج وسند چنانکه
دو و نیم بحمل و دو و نیم بثور و دو و نیم بجوزا و دو و نیم بسرطان بر قاعدهٔ اول که شرح داده
دادیم تا درجه مستغرق شود و یک درجه و چهار دقیقه باقی ماند پس یک درجه را در دواز
ضرب کنند دوازده حاصل آید و از چهار چهل و هشت دقیقه این نصیب اسد باشد
مناسب عمل او اما حکم اثناعشریه آنست که اگر کوکبی در اثناعشریهٔ کوکبی افتد چنان بود
که بصاحب اثناعشریه ناظر بود یا در خطی از خطوط او بود و بودن اثناعشریه در
برجی چنان باشد که صاحب اثناعشریه در آن برج و اثناعشریه مزاج صاحب خود دارد
و بعضی کسان دلایل را بدو و نیمبهر رانند اگرچه اهل روزگار او را اکثر استعمال کنند
و بکار دارند اما ما یاد کردیم تا کتاب بی فایده نباشد اما اقسام دیگر هست چون نهبهر
و هفت بهره و دریجان و اذریجان و جان بخار و مانند این و این قولها بیشتر بر قول
اهل هندست و درین عهد متروک ما تر یا ذکر کردم تخفیف سواد را ثمرهٔ هشتم
در نسبت ایام بکواکب شبانروزی یک دور فلک مستقیم است و اول روز بقول شارع از طلوع صبح
صادق است و بقول اصحاب احکام از طلوع نصف قرص آفتاب و نزد یک مقومان از دایرهٔ
نصف النهار است اما اول شب باتفاق از غروب نصف جرم آفتابست و طلوع سیاهی از
افق مشرق پس آن شبانروز را بیست و چهار قسمت کرده اند و هر قسمتی را ساعتی خوانند و سا
عات بر دو نوع بود مستوی و معوج مستوی آنست که یک جزو را از بیست و چهار جزو دایره
پانزده درجه مطلع باشد بدین سبب او را مستوی خوانند اما عدد او در روز و شب

مخالف باشد و او را [illegible] ند نیز خوانند اما ساعت معوج آنست که یک
جزو است از دوازده جزو روز و شب پس اگر روز دراز تر یا کوتاه تر شود عدد
او را دوازده بیش و کم نگردد اما نقص او زیاده و کم شود از پانزده درجه مطلق بسبب
زیادت و نقصان از زمان او و او را معوج خوانند و زمانی نیز خوانند اما
از هفته هر روزی را بکوکبی نسبت کرده اند و هر شبی را بکوکب و ساعات اول آن روز را از
ساعات معوج بدان کوکب داده اند چنانک روز یکشنبه منسوبست بآفتاب پس ساعت
اول ازین روز اوراست و ساعات دوم زهره را که تحت اوست و سیم عطارد را و
چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم باز آفتاب
و نهم زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را و چون دوازده
ساعت روز یکشنبه بر زحل تمام شد ساعت اول از شب دوشنبه مشتری را بود و
ساعت دوم مریخ را بهمین قیاس میکرده تا ساعات دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد
رسد و ساعت اول آن روز دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را بدین قیاس شب سه
شنبه زهره را بود و روز سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را بود و روز چهارشنبه
عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه قمر را و روز
آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را بود و روز زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعات
دوازدهم ازین شب مریخ را بود و باز اول ساعت روز یکشنبه آفتاب را بر همین قیاس
و ترتیب دور میکند اما اهل بابل و بزرگان که تتبع ایشان کرده اند چون
اسحق کندی و ابو معشر بلخی و دیگران بنا استخراج چیز بر ارباب ساعات نهاده اند
و در طالعها او را از صاحب ساعات کنند و مختار بود در هر روزی که کاری
که بکوکب او منسوب بود در ساعتی که بصاحب او تعلق دارد نیک باشد مثلا روز یکشنبه
بآفتاب منسوبست دیدار پادشاه و آنچه بآفتاب تعلق دارد نیک باشد و حکم شب هر
ساعتی از روز و شب همین باشد تا تمام هفته والله اعلم **شعبهٔ پنجم در نظرهای کواکب**

کواکب بعضی ببعض چهار ثمره **ثمرهٔ اول در نظرها هفت** کواکب را در دوازده برج با
همدیگر نظرهاست و آن بر پنج نوعست بهشت قسم اول قرانست چون دو کوکب در یک
برج بدرجه و دقیقه برابر شوند و آن قران باشد دوم تسدیس این است
سیم تربیع این چهارم تثلیث این پنجم مقابله است و یک تثلیث و یک تربیع و یک
تسدیس دیگر در ایسرست مبلغ هشت باشد اما اتصال این بود که بر توالی
رود و چون از طالع بسیم و چهارم و پنجم و ایسران بود که از نهم بطالع و از دهم
و از یازدهم و اتصال این را برابر تفوق است اما قران سعدین سعدست
و قران نحسین نحس است چنانک گفته شد اما نظر مقابله آنست که کوکبی در برج
هفتم کوکبی آید و بدرجه و بدقیقه برابر شود و حد او صد و هشتاد درجه بود راست
یعنی شش برج که نیمهٔ دور فلکست پس چون هر یکی در خانه ضد یکدیگر بود و در مقابله
این نظر را نحس و تمام دشمنی گفته اند اما نظر تربیع از برج چهارم کوکب افتد و حد
او نود درجه است که ربع دور فلکست و او چون نیمهٔ مقابله است او را نحس و نیم دشمنی
اما نظر تثلیث از برج پنجم کوکبی بود و حد او صد و بیست درجه است که ثلث دور
فلکست و البته تثلیث از دو برج اتفاق افتد که بر یک طبع باشند چون از حمل بأسد
یا از قوس بحمل بسبب آن موافقت او را سعد و تمام دوستی گفته اند اما نظر تسدیس
از برج سیم کوکبی افتد و حد او شصت درجه است که سدس دور فلکست و او نیمهٔ
حد تثلیث باشد او را سعد و نیم دوستی گفته اند **ثمرهٔ دوم در انواع اتصالات** و اوضاعی
که کواکب را اتفاق افتد و کیفیت آن اوضاع کواکب در صورت اتصالات بسیار
نوعست آنچه لایق این مختصرست و بیشتر واقع شود و بکار دارند دوازده نوع
اول قبول دوم رد سیم دفع قوت چهارم دفع طبیعت پنجم انکار ششم
نقل النور هفتم انتکاث هشتم بعید الاتصال نهم خالی السیر دهم وحشی السیر
یازدهم تربیع طبیعی دوازدهم دستوریه اما نظر قبول آنست که کوکبی هر

خطوط کوکبی دیگر وان خانه است یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه یا صاحب
آن خط اتصال کند پس آن صاحب خط اورا قبول کند چون در خطوط خویش
ببیند واین نظر دلیل باشد بر رواشدن حاجت ویافتن امیدها وتمامی محبت
میان دو کس اما رد آنست که کوکبی ضعیف شده باشد چنانک در وبال افتد
یا هبوط یا راجع یا محترق پس نظر کوکبی را که بدو پیوندد از خود دور کند کی قوت
قبول ندارد مثل شخص که با خود درمانده باشد بعلتی یا زحمتی شخص دیگر خواهد که
تدبیری کند اورا از خود دور کند وحکم این ضد قبول باشد از برنیامدن حاجات
وبرنایافتن باریش بزرگان وفروماندن کارها اما دفع قوت آنست که کوکبی
در خطوط خویش بود کوکبی دیگر اورا ببیند صاحب خط اورا قوت دهد اگر هردو
در خط خود باشند هردو قوت خود بیکدیگر میدهند چنانک قمر در سرطان بود وزهره
در ثور واین غایت دفع قوت بود ودلیل باشد بر دوستی میان دو کس از هردو
وتمام شدن کارها بجد وجهد اما دفع طبیعت آنست که کوکبی خط کوکبی بود و
دیگری در خط آن کوکب وهمدیگر را ببینند پس هریک طبیعت خود بدیگری دهد وبعض
کسان دفع قوت خوانند این را واین دفع قوی‌تر از دفع قوت بود واثر در سایدن
سعادت وعطیت امیدها بامور کلی زیادت از سه او ضایع باشد اما انکار آنست
که کوکبی دیگری را ببیند از وبال یا هبوط او پس آن کوکب این را انکار کند چون در
وبال یا هبوط خود باشد واین ضد دفع طبیعت است واگر هردو در وبال یا هبوط یکدیگر
انکار از هردو جانب باشد واثر او ضد اثر طبیعت باشد اما نقل النور آنست که
کوکبی سبک رو گران رو را ببیند پس از وی تمام منصرف نشده باشد دیگری را ببیند
پس نور اول بثانی دهد واگر چه هردو از یکدیگر ساقط باشند واین بمثابه اتصال بود
میان آن دو کوکب مثال آنست که کوکبی در حمل بود ودیگری در عقرب وکوکبی سبک
رو تر از هردو در سرطان آید اول آن کوکب را ببیند که در حمل است هنوز از وی منصرف

نشده باشد بدان کوکب پیوندد که در عقرب است پس نور کوکب اول بدوم نقل کرده
باشد واین دلیل باشد بر توسط کارها ورسالت میان کسان وحکایت وامثال
این اما انکاث آنست که کوکبی سبک رو خواهد که کوکب گران رو را ببیند پس هنوز
مرکز بمرکز نرسیده بود که کوکب سبک رو راجع بود خواهد که بگران رو بپیوندد مستقیم
شود واتصال تمام نکند واین دلیل شکستن عهد بود وپشیمانی از کارها ونومیدشدن
از جایگاهی که امید داشته باشد اما خالی السیر آنست که کوکبی در اوایل برجی کوکبی را
ببیند وهیچ کوکبی دیگر نپیوندد در آن برج ودرین حالت نیز کوکب ضعیف قوت باشد
وبدتران بود که آن کوکب نحس بوده باشد اما بعید الاتصال آنست که کوکبی در برجی
آید باوایل برج هیچ کوکب را نبیند وبا فورع پیوندد ودر آن حال کوکب ضعیف بود
اما وحشی السیر آنست که کوکبی در برج آید وبیرون رود وهیچ کوکب نپیوندد
واین حال قمر را بسیار افتد واو نحس بود وبدتران بود که این حال قمر را در قوس افتد
که او از برجهاء غریب است در قوس از همه ضعیف‌تر است جهت آنک از هبوط بیرون می‌آید
وروی بوبال می‌نهد وباز از برجهاء غریب بهتر از جوزا شود که از شرف بیرون می‌آید
وروی بخانه می‌نهد اما ترجیح عکس این باشد [illegible] وخانه واین حال دلیل بود
بر فروماندن کارها ونقصان مال وکسب وپیش آمدن کارهای بی خیر ونفع این همه بحساب
خانهاء طالع بود ونظرها مودت وعداوت اما تربیع طبیعی آنست که عطارد در جوزا
بود وکوکبی را ببیند که در جوزا باشد وکوکبی را ببیند که در سنبله باشد یا در سنبله بود
وکوکبی را ببیند که در جوزا باشد واین تربیع بقوت چون تثلیث بود این حال مشتری را
نیز باشد در قوس وحوت اما دستوریه چهار نوع است یکی نیکی بعید است ویکی نیک
ضعیف بعید آنست که صاحب مجمل یاد کرده است پس دو نوع دیگرست که نزدیک‌ترست
یکی آنست صاحب طالع در عاشر افتد وصاحب عاشر در طالع نوعی دیگر آنست که کوکبی در
وتدی باشد وان وتد خانه یا شرف او باشد وکوکبی را ببیند که آن کوکب در وتدی باشد

وان خانه با شرف او باشد اما دستوریه کمال قوت تست و دلیل سعادتها
بزرگ و حکم او بر سلطنت باشد و حکومت و شهرت و بلندی و توانگری و قدر و جاه
و کمال سعادتها داخلی و خارجی والله اعلم بالصواب **ثمرهٔ سیم در اتصالات محل**
این اتصالات نظرست و او را تناظر نیز خوانند و اتصالات طبیعی گویند و بجای اتصالا
نظر نگاه دارند اگرچه با هم ناظر نباشند و این اتصالات بر سه نوع بود تسدیس و تربیع
و مقابله و تثلیث او از دو نوع بود یکی نسبت موافقت بمطالع دوم نسبت بدرازی
روز و این چنان بود که بعد دو کوکب از دو نقطهٔ اعتدال برابر اتفاق افتد بجای
نظر نشیند مثال آنکه کوکبی در بیست درجهٔ حمل بود و دیگری در ده درجهٔ حوت میان
هر دو تسدیس بود که این هر دو جزو موافق اند در مطالع جهت آنکه بعد هر دو از حمل
متساوی است بر توالی حمل و بر خلاف توالی حوت پس اگر این دو کوکب درین دو
جزو باشند بجای تسدیس نشیند و همچنین اجزاء ثور با دلو در مطالع موافق اند
ثور بر توالی و دلو بر خلاف توالی و این تربیع بود و بجای تثلیث نشیند و اجزاء
جوزا با جدی موافق اند بر توالی و خلاف توالی و این بجای مقابله نشیند و همچنین
اجزاء سرطان با قوس و اجزاء اسد با عقرب و اجزاء سنبله با میزان و اگر ابتدا از
این جهت از میزان کنند حکم همین باشد اما اجزائی که موافق باشند در درازی
روز بعد ایشان از دو نقطهٔ انقلاب برابر باشد چنانکه اجزاء سرطان بر توالی و
جوزا بر خلاف توالی پس اگر کوکبی در بیست درجه سرطان بود و دیگری در ده درجهٔ
جوزا میان هر دو تسدیس باشد بهمان طریق که در دو بعد از نقطهٔ اعتدال گفته
شد جهت آنکه درازی ده درجهٔ جوزا همانست که درازی بیست درجه سرطان و
همچنین اسد را با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را با دلو و قوس
را با جدی و اگر از نقطهٔ جدی ابتدا کنند حکم همان باشد اینست حقیقت اتصال
محل والله اعلم **ثمرهٔ چهارم در حدود اتصالات و اجرام کواکب** از پیش و پس اتصال را

بدان حد بیت که تا بدان نرسد اتصال آغاز نشود و حدی دیگرست که تا از آن بگذرد
باطل نشود و بنا آن بر اجرام کواکب است که هر کوکبی را مقدار جرم معین کرده اند
از پیش و از پس و از انوار نیز خوانند پس نور جرم آفتاب پانزده درجاتست و
نور جرم ماه دوازده درجه و نور جرم زحل و مشتری هر یکی را نه درجه و مریخ را هشت
درجه و زهره و عطارد را هر یکی هفت درجه عقدهٔ راس و ذنب هر یکی را دوازده درجه
است اتصالات را سه حال بود هرگاه که نور کوکبی بکوکبی رسد آغاز اتصال بود
و چون بعد میان هر دو بنصف جرمین رسد آغاز قوت اتصال بود و چون مرکز بمرکز
رسد غایت قوت اتصال بود و چون جرم از جرم منفصل شود تمامی اتصال بود
اما اعتبار نصف جرمین را بود در جمع اتصالات و بعضی گویند نصف جرم
کمتر معتبر باشد مثال آنست که جرم مشتری نه درجاتست و جرم قمر دوازده درجه پس
دوازده با نه جمع کنند بیست و یک باشد نصف هر دو ده و نیم باشد پس هرگاه که میان
ماه و مشتری بیست و یک درجه بعد ماند نور هر دو بهم رسد و آن آغاز اتصال باشد و چون
ده درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و چون مرکز بمرکز رسد اتصال تمام و غایت قوت
بود و چون بنصف جرمین رسد نهایت قوت بود و چون بیست و یک درجه بعد شود قمر
منصرف گشته بود اما اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد
ماند آغاز قوت و قول اول احکم ترست **شعبهٔ ششم در مقادیر شهادتها و قوتها**
و ضعفها کواکب هشت ثمره **ثمرهٔ اول در شهادتها** اصحاب این صنعت گفته اند که خداوند
حظ را زعیم گویند و شاه گویند و قوت او را در حظ خود شهادت خوانند و شهادت
از پنج نوعست و هر یکی را مقدار نموده اند چنانکه گفته اند صاحب خانه را پنج شهادتست
یعنی پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف را چهار شهادتست و صاحب مثلثه
را سه شهادت و صاحب حد را دو شهادت و صاحب وجه را یکی شهادت و درین خلاف
هست انچه حکیم کوشیار آورده است خلاف اینست اما اگر کوکب در خانهٔ خود بود

شهادت او کرده است تضاعف شود یعنی ده کرّت و حکم صاحب شرف و دیگر شواهد
همین است اما گفته‌اند هر برج که صاحب وی در وی نبود همچون بدنی باشد بی
جان و اگر صاحب وی در وی باشد جسمی باشد زنده از هر چه لایق او بود طلب کند
حاصل باشد و اگر کوکبی غریب در وی باشد هر چند نامقبول بود قوت دهد و اگر از
ارباب حظوظ او کوکبی بدو ناظر بود قوت وی قوی‌تر بود **ثمرهٔ دوم در قوتهای ذاتی کواکب**
قوتهای کواکب در حصر نیاید اما آنچه در حساب آورده است شصت و شش نوعست از ذاتی
و عرضی و قوی و ضعیف و بیانهٔ آنچه از آن مبلغ عظیم اثر تر است سیزده نوعست و قوت
ذاتی آنست که کوکب در خانهٔ خود بود یا در شرف یا در مثلثه یا در حد یا در وجه خود
و مستقیم بود و علویان شرقی باشند و سفلیان غربی و کوکب در حیز خود بود و کوکب
مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث و زاید در سیر و صاعد بود در افلاک خود
اما زاید آنست که بهت او در شبانروزی بیشتر از حرکت وسط او بود و صاعد
آنست که از نقطهٔ حضیض روی باوج دارد تا بذروهٔ فلک تدویر و حیز آنست که کوکبی
روزی بروز بالای زمین و کوکبی شبی در شب بالای زمین باشد اما تقسیم رایکی از
قوتها نهاده‌اند و صمیم آنست که بعد کوکب کمتر از شانزده دقیقه بود وقتی که مرکز او بمرکز
آفتاب رسد در احتراق تا ازین مقدار بگذرد از مرکز ضمیمی عطارد قوی‌تر باشد که بمثابه
دوستی پیوندد و این در سر انفصالات بود کواکب را اما گفته‌اند قوتهای ذاتی کوکب
دلیل سعادتهای باطنی باشد در مولود چون عقل و فهم و ادراک و فراست و کیاست
و مانند آن **ثمرهٔ سیم در قوتهای عرضی** قوتهای عرضی آنست که بسبب طالع پدید آید چنانکه طالعی
اتفاق افتد و کوکب در وتدی افتد از اوتاد طالع و از همه قوی طالعست پس عاشر
پس سابع و چون کوکب در وتد بود قوت وی از روی تقدیر دیناری بود و در مایل
الوتد چهار دانگ قوت دارد و از همه قوی‌تر حادی عشرست و باز خامس و اگر زایل
الوتد دو دانگ قوت دارد و از همه قوی‌تر تاسع است و باز ثالث و ساقط را مقدار

ضمیمی

نها

نها داده‌اند اما وجهی دیگر آنست که کوکب در حظوظ سعدان بود یا سعدان
بدو ناظر بودند بنظرهاء مودت و بودن کواکب در فرح هم قوت عارضی بود و این
قوتها دلیل سعادتها ظاهر بود چون مال و جاه و حرمت و عزت و شهرت و مانند
این اما وقت باشد که کوکب را هم ذاتی بود و هم قوت عارضی چنانکه طالع حمل بود
و مریخ و جدی که شرف اوست و عاشرات از طالع قیاس دیگرها همینست **ثمرهٔ
چهارم در ضعفهای کواکب** چنانکه قوتهای کواکب در حصر نیاید ضعفهاینز در حصر نیاید
اما آنچه در حساب آورده‌اند پنجاه نوع گفته‌اند و آنچه از آن جملت ظاهرترست هجده
نوع است و آن چنانست که کوکب در وبال خود یا در هبوط یا راجع یا محترق یا تحت
الشعاع و هر دو نیّر در کسوف و خسوف باشند یا در عقدهٔ ذنب و بودن قمر
در طریقهٔ محترقه و آن نوزدهم درجهٔ میزانست تا سیم درجهٔ عقرب یا قمر خالی السیر یا وحشی السیر
یا کوکب در عقدهٔ ذنب بود یا ناقص در سیر یا هابط در افلاک خود یعنی از نقطهٔ
اوج یا ذروهٔ فلک تدویر روی بحضیض دارد یا در طالعی بجانبها بدافتاده بود
یعنی ساقط یا در وبال یا در هبوط کوکبی بود خاصه کان کوکب بدو ناظر باشد خاصه
بنظر عداوت یا در برجی بود یا در برجی افتد که خلاف مزاج او باشد یا در حظوظ
نحسان بود و ناظر بود نحس خاصه بنظر عداوت اما اگر کوکبی در وتدی از اوتاد طالع
افتاده باشد و آن موضع وبال یا هبوط او باشد این ضعف او زیادت از قوت
عرضی او باشد والله اعلم **ثمرهٔ پنجم در تشریق و تغریب کواکب** و حد و آن هر کوکب که
پیش از آفتاب برآید او را شرقی گویند و چون بعد از آفتاب فرو رود او را مغربی
گویند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی شصت درجه است یعنی چون آفتاب
از احتراق ایشان بگذرد تا بتسدیس ایشان رسد ایشان شرقی باشند و چون شصت
درجه بعد مانده از آفتاب بدیشان رسد در حد تغریب آیند و بیرون ازین حد شرقی
باشند و نه مغربی اما حد تشریق و تغریب زهره و حمل پنج درجه است و حد تشریق

وتعریب عطارد بیت ویک درجه وبیشتر نیز کفته اند وخذ قمر دوازده درجه والله اعلم

ثمر ششم در داشتن کوکب مستولی

بر مواضع طالع و دانستن کواکب مبتز ومستعلی
مستولی ان کوکب باشد که بر موضعی از دوازده خانهٔ طالع که در خط خود بود از انجه
نمودیم یا ناظر بود به برج و مطلوب واکر بیخ ارباب حظوظ در برج مطلوب بوند یا
ناظر باشند صاحب بیت مقدم بود در استیلا بیت و دیکران شریک او کنند واکر چهار
یا سه یا دو باشند انرا که شهادت زیادت تر بود مقدم دارند اما اکر هیچ کوکب
از ارباب حظوظ دران خانه نبود یا ناظر نباشد جزو را مستولی نبود واکر کوکبی غریب
در خانهٔ افتاده بود ان مستولی ان خانه باشد واو را دلیل ان برج خوانند اکرچه دران
خانه ضعیف و نامقبول باشد واکر کوکب غریب هم نباشد دروی وهمه از وی ساقط
باشند ان برج همچون بدنی بود بی روح چنانکه در پیش کفتیم اما اصحاب احکام
را اعتماد بر مستولی باشد بر همه اجزا فلک نه بر صاحب بیت خاصه که صاحب بیت ساقط
افتاده بود اما امثال انک غریب شاید که مستولی بود انست که اکر شخصی در خانهٔ دیکری
بود حکم او را بود بر نیک وبد ان خانه تا دروی باشد و اکر ناظر باشد بدان ماند که شخصی
محافظت خانهٔ شخصی میکند اما بهتر ان کوکب بود که در صورت طالع اراسته باشد
بقوتهای ذاتی وعرضی و قوی تر از همه آن بود که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب
شرف طالع در طالع بود یا ارباب حظوظ دیکر یا صاحب عاشر در عاشر بود یا صاحب
شرف عاشر دروی بود یا صاحب حادی عشر یا صاحب شرف او دروی بود یا همچنین
در سابع یا در رابع یا خامس یا تاسع یا ثالث اما اکر کوکب قوتها ذاتی دارد
واز طالع ساقط بود اثر او هم باشد اما وقت باشد که چند کوکب شایسته بود یا
بتز از یک قوی تر را مقدم دارند و دیکرانرا شریک او کنند پس مدار احکام کلی طالع
بر مبتز باشد بعد ازان بر مستولی بعد ازان بر صاحب طالع اکرچه ساقط بود بعد ازان
بکوکب غریب ناظر باشند اما مستعلی ان کوکب بود که در وقت قران بجزوه فلک

تدویر با اوج خود نزدیکتر بود یا عرض او در شمال بیشتر ازان کواکب دیکر بود یا کوکبی
در عاشر طالعی افتاده باشد ومدار احکام در قران بر کواکب مستعلی باشد وکوکب
مبتز ومستولی بر جزو قران والله اعلم

ثمر هفتم در امتزاج کواکب

انجه در اسرار احکام است امتزاج کواکب است والجمانست که بعض کواکب علت کرمی است
وبعضی علت رطوبت همچنین سردی وخشکی وسعادت وشقاوت وامثال این پس چون دو
یا سه یا بیشتر از دلائل جمع ایند در طالع یا جای دیکر واجب کند که امتزاج دهند تا ازان هم
مزاجی معلوم شود که از همه بهره دارد وازان همه نباشد واین را مثال انست که اکر پاره
شیر یا اندکی چیزی یا پاره خون با اب بیامیزند رنکی و مزاجی وطعمی ازان حاصل آید که بیرجار
منسوب بود وبیرجار نماند ولابد بدان مزاج مایل تر بود که او غالب تر بوده باشد از
هر چهار مثال این کوکب انست که اکر مولودی را زحل در طالع اتفاق افتاده بود و
مشتری وزهره ومریخ زحل دلیل سیاهیات و ترش رویی وصبوری وسردی وخشکی
ومشتری سپیدیست که بزردی زند وکشاده رویی ونیکو خلقی وکرم وتربیت وزهره
دلیل سپیدی روشن ولطیف طبع ومعاشرت وخوبی صورت وسردی وتربیت ومریخ دلیل
سرخی است وغضب وجنایات وشدی وکرم وحرکت پس واجب کند که با امتزاج
این چهار دلیل کند که رنک مولود سرخ وسفیدی بود که بکندم کونی زند وبحلم وصبر و
غضب وشدی در اعتدال باشد وپاکیزه باشد ونیکو اعتقاد بود در دین و خوش طبع
باشد وعشرت وجنایات کند در نهان وازان مستور دارد ومتعصب بود وخوب
صورت ومزاج معتدل باشد مایل بخشکی هر برجی که دروی بوند دلایل انرا اعتبار
کنند که موافق مزاج هر کوکب که باشد مدلول انرا ظاهرتر کرداند وازین کوکب
هرکدام که شهادت بیش دارد اثر او ظاهرتر بود واکر دو یا سه قوی تر باشند انرا
بقوت فکر بیامیزند وهرکدام که ضعیف بود و نامقبول اثر او کمتر باشد ونهانی تر
اما اکر در برجی یک کوکب بود مزاج کوکب با برج بیامیزند واکر کوکب با او نظر باشد

چون صاحب خانهٔ یازدهم عقرب است دوستدار مریخ است و چون صاحب خانهٔ دوازدهم
زهره است عطارد زهره را دشمن بیدارد و چون قمر صاحب نهم عقرب است مانند
مسافرت درین خانه و چون در هبوط است محبوس است و در مانده و کواکب دیگر را
همین نسبت نگاه دارند در هر مثال و تشبیه اینست شرح طریق امتزاج کواکب تامل
و تدبر واجب دارند از سر ذهن و اعتقاد تمام تا فایده حاصل آید و بیشتر احکام
راست بود والله اعلم بر ضد افتد **شعبه هفتم در احوال دلایل با نواع مختلف نوزده ثمره** احکام نجوم دانش
خیر و شر است پس هر کجا که سعدان غلبه کنند بجرم یا ناظر دلیل بر آمدن کارها و امیدها بود
و آسان ترتیب وجوه و هر کجا که نحسان غلبه کنند یا ناظر بوند دلیل فرو ماندن کارها بود و
افتادن خلل در مصالح و دور افتادن غرض و پیش آمدن دشواری فی الجمله سعدان دلیل
سعادت اند و نحسان دلیل شقاوت **ثمره دوم** تثلیث و تسدیس دوستی بود
و راحت و آسانی و بر آمدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی بود و رنج و دشواری
در امور و نظرها قبول دلیل تمام شدن کارها بود بدخوشی خاصه از اوتاد و نظرها
رد و نا مقبول دلیل فرو ماندن کارها باشد خاصه از زایل اوتاد یا ساقط **ثمره سیم**
نظرها عداوت کواکب سعد را ضرر نبود چنانک نظرها مودت کوکب نحس را نفع نبود **ثمره
چهارم** دلیل یک امر اگر سعد دیگر ناظر باشد بنظرها مودت دلیل کند بر تمام شدن آن
امرها و مدت بقا او بود بوجه احسن و اگر بنظر عداوت نگرد دلیل تمام شدن بعض
بود از امر بسختی و دشواری **ثمره پنجم** اگر سعد ضعیف بود چنانک راجع باشد
یا محترق یا در جایگاه بد بود فرو ماند از رسانیدن سعادت و ازینجا گفته اند که سعد
مقبول مثل شخص کریم و توانگر بود و سعد نامقبول مثل شخص کریم و درویش باشد و
اگر نحس قوی بود چنانک در خانه یا شرف یا در حظوظ خود بود و مستقیم نحوست و بدی
دور کند پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول **ثمره ششم** اگر بر جایگاه انش و رجا کوکب
سعد مستولی شود نیکی و سعادت رسد از مردم نیکو کار و از کسانی که امید باشد بوجه انسان

بقدر قبول ورت امتزاج دهند و اگر کوکبی همچنین در خانهٔ مال اتفاق افتد چون منسوبات
هر یکی را از نبات و جواهر و حیوانات نموده ایم پس اطعمه و اشربه و مال و یاری کران او را
از انجا استدلال کنند و باقی بیوت دیگر را قیاس همین دانند و در حقیقت انست که هر کجا
که اعتدال است دلیل سعادت است و صحت بدن و هر کجا که مزاجی با فراطست دلیل نحوست
است و مرض **مثال** دیگر در تشبیه انست که اگر زهره در ثور بود چون خاتونی بود
مطرب با حرمت در سرای خود و اگر قمر با او بود چون ملک زاده بود در مملکت خود با او در
طرب و اگر عطارد انجا بود چون ندیمی بود و وکیلی یا مداحی و اگر مریخ انجا بود چون
ریزی عربده کننده بود و در خصومت افتاده پس اجتماع معلوم شود که نری باشد در سرای
مطربی ملک زاده آن ناحیت را و هر دو با هم مایل بود و دوست جهت آنک هر دو درین موضع
قبول دارند چون عطارد صاحب پنجم و دوم است از ثور هر دو را مدح و ندیمی و فرح
بیدارد و زحل و مریخ ایشان را می شناسند و چون مریخ صاحب دوازدهم و هفتم است
دشمن و ضد ایشانست فتنه و شری انگیزد و از ان خود در زحمت می افتد و هر دو او را
قصد میکنند **اما** اگر آفتاب ساقط نبود از ایشان از پادشاه یا پدر خایف بوند و
اگر با ایشان بود یا ناظر با ناظر بنظر مودت از پادشاه و پدر ایمن بوند و اگر بنظر عداوت
نگرد نهیبم برند و اگر مشتری با ایشان بود یا ناظر بنظر مودت از محتسب و مفتی ایمن بوند
و اگر بنظر عداوت بود خایف شوند و مجلس کم طرب باشد **اما** اگر زحل با ایشان
نحس باشد با ایشان و اگر ناظر بود بمودت رعایت حال ایشان کند و اگر بعداوت
نگرد قصد بریشان بزم ایشان کند **مثال** و تشبیه دیگر انست که اگر مریخ در
عقرب بود و زهره با او چون قحبه بود در مانده بدست امیری یا ترکی یا لشکریی و اگر
عطارد با ایشان بود چون دوستی بود ان مرد را و دشمنی ان قحبه را و اگر قمر انجا بود
چون مسافری بود که در ان میان محبوس مانده بود پس بسبب و بال و ضعف زهره است
که او چون قحبه ایست و بسبب قوت و قبول مریخ است که او چون امیری است و عطارد

ثمره اول [illegible]

و اما اگر نحس مستولی شود مکروه رسد از قومی بدکار و از کسان توقع فساد باشد
ثمرهٔ هفتم اگر جایگاه خوف و خطر سعد مستولی گردد اندوه رسد از جماعتی نیکوکار که طمع
بدی نباشد از ایشان و اگر نحس مستولی گردد بدی و غم رسد از کسانی ظالم که توقع
بدی باشد از ایشان ثمرهٔ هشتم اگر طالع مولودی بموضعی که آنجا نحسی افتاده باشد
در دیگر طالع مولودی سهم در آن جزو سعدی افتاده بود این هر دو چند یکدیگر باشند
و آن شخص که نحس در طالع او بود بدان شخص دیگر بدی و ضرر رساند و آنکه سعد در طالع
بود بدان دیگر خیر و نفع رساند اما اگر هر دو را سعد در یک موضع افتاده بود میان
ایشان مودت و محبت باشد و همدیگر را نیکی و خیر رسانند اما اگر هر دو را نحس در یک
جزو افتاده بود قاصد یکدیگر باشند و بهمدیگر بدی رسانند چنانکه اگر سعد و نحس
هر دو را در خانهٔ مال افتاده بود نفع و ضرر هر دو از سبب مال بود و معاش و یاری کردن
کران و اگر در عاشر افتاده باشد سبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی بروج را قیاس
همین است ثمرهٔ نهم اگر در دو مولود آفتاب در یک برج افتد میان آن دو شخص
دوستی عظیم بود حکم قمر همین است و اگر در تثلیث تا تسدیس افتد دوستی پدید آید میان
دو کس و اما اگر در مقابل افتد دشمنی پدید آید و حکم تربیع همین باشد اما
بودن سهم السعادة در یک برج از دو مولود میان هر دو کس بسبب طمع داشت و امیدها
برآید ثمرهٔ دهم اگر طالع زن هفتم مرد افتد یا طالع مخدوم دهم خدمتکار یا طالع
معشوق یازدهم طالع عاشق میان این جماعت موافقت و محبت بنهایت رسد و باشند
با همدیگر مدتها مدید و برخوردار باشند از همدیگر و اگر دلایل ضد این افتد حکم بعکس
شود قیاس باقی بروج همین است اما اگر هر دو شخص را با همدیگر پیوستگی شود
و صحبت اتفاق افتد بنوعی از انواع و طالع هر دو از یک مثلثه باشد چنانکه طالع
یکی حمل بود و دیگری را اسد یا قوس میان ایشان در اغلب چیزها موافقت بود و برادر کار
مانند با همدیگر ثمرهٔ یازدهم آفتاب را نحوست و زیان از مقارنهٔ مریخ بود و از مقابلهٔ

زحل و ماه را نحوست و زیان از مقارنهٔ زحل بود و مقابلهٔ مریخ ثمرهٔ دوازدهم
بدترین نحسها آن بود که هر دو نحس پیش از آفتاب برآیند بوقتی که هنوز در شعاع
بوند یا بعد از ماه برآیند بوقتی که ماه نور بدیشان رسانیده بود ثمرهٔ سیزدهم
نحس مشرقی دلیل کند بر آفت و نحس مغربی دلیل کند بر علت و آفت آن بود که ناگاه
چیزی حادث شود که سبب فسادی بود یا تن یا مال یا بجاه و علت آن بود که ناگاه
چیزی پدید آید در بدن که سبب بیماری شود و عارضه که در تزاید باشد ثمرهٔ چهاردهم
کواکب علوی بتثلیث قوی تر آید و کواکب سفلی بتسدیس قوی تر آید ثمرهٔ پانزدهم
پیوستن کوکبی بکوکبی دلیل کند بر ابتداء کارها و رغبت کردن بچیزها و در طلب آن
بود که چنانکه اگر صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند بر مایل شدن بخدمت
سلطان و اکابر و مهتران مولود را و فزودن عمل اما اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع
پیوندد قیاس همین باشد یا صاحب طالع بدیگری اما از پیوستن آن میخواهیم
که کوکب سبک رو بگران رو رسد و تدبیر بدو دهد و از این جهت است که کوکب سبک
رو را دافع تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر گویند ثمرهٔ شانزدهم اوتاد
طالع دلیل کند بر قوت ظهور چیزها و با تمام رسیدن آن خاصه طالع و عاشر و مایلی الوتد
دلیل کند بر توسط یا بیشتر چیزها و تمام رسیدن بعضی یا بیشتر آن خاصه حادی عشر
یا خامس و زایل الوتد دلیل کند بر طمع و امیدواری بچیزها و ساقط دلیل
بر پوشیده ماندن امیدها و آنچه باطل گشته بود یا خواهد گشت ثمرهٔ هفدهم در
دلالات از وجه عام و خاص دلالات چیزها بر دو قسم است عام است و خاص عام
آنست که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاه و ثور و زهره دلیل ازواج و زنان
و برج حمل و مریخ لشکرها بر همین قیاس چنانکه در منسوبات بروج و کواکب یاد کردیم
و خاص آنست که طالع افتد یف عاشر و صاحب او و دلیل پادشاه بود و هفتم او د
لیل زنان و ازواج است پس اگر طالع دلو افتد هفتم که دلیل زنان و ازواج است

اسد باشد وافتاب واین دلایل خاص بدین تعلق دارد باطالع جدی بود برج
میزان وزهره دلیل پادشاه افتد پس هر طالع که دلایل خاص وعام او موافقت
کنند مولود را بکمال رساند واین دلیل ظهور مدلول بود در تمامی وبقا او بغایت
ونهایت مثال مولودی که طالع او عقرب افتد اسد عاشر او بود پس افتاب
واسد که دلیل پادشاه اند از روی عام اینجا از روی خاص هم دلیل پادشاه اند
پس دلیل عام وخاص که موافقت کرده باشد واگر افتاب درین خانه بود دلیل سلطنت
کند دستوری کند و طول مدة وبقا اما خانهٔ دهم عقرب ثور است وزهره صاحب
او واینجا نیز دلایل خاص وعام موافقت کرده اند واگر زهره اینجا بود دلیل سعادت
باشد وبرخورداری از روی زنان ومناکحت قیاس بروج وکواکب دیگر همچنین والله اعلم
ثمرهٔ هجدهم اثرهای کواکب علوی عظیم ترست ومدة او مدیدتر خاصه در بروج علویه
وبروج ثابت واوتاد طالعها واثر کواکب سفلی حقیرترست ومدة او قصیرتر خاصه در
بروج سفلیات وبروج منقلب وزوایل اوتاد طالعها اما گفته اند اثرهای کواکب علوی
بعد از امتزاج پدید آید که افلاک ایشان ازین عالم دورترست واثرهای کواکب سفلی زود
ظاهر شود که افلاک ایشان بدین عالم نزدیکترست اما آنچه در مدت دور کار خود تجربه
شده است آنست که همه احوال کواکب پیش از امتزاج اثر میکند وآنچه عظیم اثرترست زود
تر حادث میشود ودیرتر میدارد وآنچه حقیر اثرترست چون بامتزاج نزدیکتر میرسد
ظاهر میشود وزود منقطع میشود وهیچ شک نیست که اثرهای زحل پیش از امتزاج می افتد
وحادث میشوند آنچه از آن امتزاج او توقع می باشد وابو الحامد غزنوی رحمة الله علیه
در کفایة آورده است که زحل پیش از اثر میکند در حوادث واز پس اثر میکند ومارا
تجربه قول او محقق شده است واگر کسی این قول را قبول نکند اگر تجربه کند باور دارد
اما بی شبهت اثر مریخ پیش از ممازجت ظاهر میشود از آن جهت که او پیش میرود وا
قعات را اما چون اثر کواکب علوی مدت مدید است واثر ایشان بعد از وقوع

می بینند گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج باشد وچون اثر سفلیات اندک مدة است
گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج نبود وحقیقت آنست که گفته شد همه احوال کواکب که
از امتزاج ایشان توقعات پیش از آن امتزاج می بینم وبعد تنها ودر آن امتزاج
نمی بینم اما اثر آن می بینم در آن وقت وبعد از آن نیز بدتنها بعذر قلت آن امتزاج و
بجهار قران علویین در مثلثهٔ هوایی ودر قران نحسین در سرطان وقرانات دیگر از سعدین
ونحسین در بروج دیگر وچندین انواع مختلف که افتاده باشد مدتها مدید مدان بوده است
که اثرهای ایشان از پیش دیده شده است واز پس نیز چیزی دیده شده اینست حقیقت آنکه از
استادان بما رسیده است ودر اندک عمر تجربه افتاده والله اعلم ثمرهٔ نوزدهم
در احوال علامات شبهت که زیر فلک قمر حادث شود که در هوا پدید آید هفت نوع باشد
وانها را شوانی بنجوم خوانند وسه را ذوات الاذناب گویند وهریکی را علی حده نامی است
مناسب صورت او چنانکه اول را نیزک خوانند ودوم را شهاب وسیم را عمود وچهارم را
شوق وپنجم را خابیه وششم را ذو ذوابه وهفتم را ذو ذنب واین همه نحس باشند ودر هر شهری
یا ناحیتی یا اقلیمی که یکی ازینها ظاهر شود سبب فتنه وحرب وقتل وموت سلاطین و
اکابر بود ودر آنجا قحط شود وبیماریها حادث شود منفوه وبا پدید آید وعلت این آن
بود که چون مریخ بسببی از اسباب بر آن اقلیم یا ناحیت یا شهر مستولی شود آن زمین
را خشک گرداند وابخاد در آن زمین کم شود وبخارها ودخان بسیار خیزد وغلیظ باشد وچون
بفلک اثیر رسد بیفروزد واز وی صورتی ظاهر شود از آنچه گفته شد ودر کشت وزرع نقصان
افتد لابد قحط پدید آید وچون غذاها متفاوت شود بیماریها حادث شود چون زیاده شد
وبا افتد واما از استیلای مریخ قوت غضبی بر خلایق غالب شود ومردم مایل ومردم
مایل شوند بافعال بد چون خیانت وبد اعتقادی ودزدی وشرانگیختن وبسبب تغیر
مزاجها حربها قایم شود ولشکرها بیگانه قصد آن اقلیم وناحیت کنند وپادشاه مضطرب
بسیار جهد وولایتها روی بخرابی نهد وملوک وسلاطین وولایتها باطل شوند ومردم گرد

کردند و ازین صفت صورت دو ذوابه چون سر آدمی بود و چون گیسوها آشنا پیدا
آمد و اما ذو ذنب آتش بود و گرد آمده و او را دم و گفته اند از سرد و طرف کردم او بود
فتنه از آن جهت خیزد و بعضی گفته اند که آن جهت خراب شود که دم او بود و گفته اند
ذو ذوابه هر آینه در صبح طالع شود در جهت مشرق و ذو ذنب در مغرب شبانگاه بدید آید
جنین و خلاف این دیده اند و هر دو را اسیر باشد پس از بین هر دو هر کدام که ظاهر
شود اگر در رنگ او بیشتر باشد فتنه بسیار تر دارد و سخت تر بود و بزرگی و خوردی
او همین حکم دارد اما اثر آنچ دیگر اندک تر باشد بدان سبب که بقا اینها کمتر بود
و گفته اند خلیفگان و نائبان کواکب این اشتها در عالم اجسام و طبیعت ایشان مثل کواکب
بود و ذو ذوابه و ذو ذنب بر طبع زحل و مریخ اند و عطارد شریک ایشان و اثر
ایشان مثل اثر این کواکب بود زیر فلک قمر در فسادها عالم باقی شرح این گفته شود
از آنچه مشاهده افتاده است در شعبه آثار علوی والله اعلم بالغیب شجره دوم در احکام
قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات و احتراقات و مجاسدات [illegible] و رأس
و ذنب و سایر احوال قمر با کواکب دوازده شعبه شعبه اول در احوال قرانات
چهار اثمار شعبه دوم در احکام قرانات کواکب با زحل چهار اثمار شعبه چهارم
در احکام قرانات با مشتری چهار اثمار شعبه چهارم در احکام قرانات با مریخ
چهار اثمار شعبه پنجم در احکام قرانات با عطارد چهار اثمار شعبه ششم در
احکام نحسین و سعدین دو ثمره شعبه هفتم در احکام تسدیسات و تثلیثات
چهار اثمار شعبه هشتم در تربیعات و مقابلات سه اثمار شعبه نهم در احتراقات
پنج اثمار شعبه دهم در احکام مجاسدات شش اثمار شعبه یازدهم در قرانات با کواکب
هفت اثمار شعبه دوازدهم مزاجات قمر شش اثمار شعبه اول در احوال قرانات چهار اثمار
ثمره اول در ذکر ادوار باید دانست که بر احوال کلیات عالم دو دلیلست یکی ادوار
و دوم قران مشتری و زحل اما ادوار بچهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر

دور اعظم آنست که هر سالی شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و این برج را انتهاء
الوف خوانند و الوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند الوف حمل یا ثوری و صاحب
برج را مدبر الوف خوانند و صاحب درجه تسییر را قاسم الوف خوانند اما دور اکبر آنست
که هر صد سال شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتها آن درجه را درجه قسمت کبری
خوانند و این برج را انتهاء مایتی و مایتی را بنام برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم اما
دور اوسط آنست که هر ده سال شمسی یک درجه تسییر کند و یک برج انتها اما دور اصغر
آنست که هر یک سال شمسی یک درجه تسییر کند و یک برج انتها و این دورست که او را در طالع
عملها بکار دارند اما دوری دیگرست و آن چنانست سیصد و شصت سال شمسی را یک
دور نهاده اند و چنانکه سال را چهار فصلست این دور را نیز چهار فصلست پس تبدل
شدن دوره ای بدوری دلیل باشد بر انتقال دولت از خویشی بخویشی در همان
دولت قایم اما چون دور بدور مبدل شود اگر کوکب سعود مدبر آن دور باشد
در مدت آن دور پادشاهان عادل و منصف ظاهر شوند و خلایق آسوده حال گردند و
اگر نحسان مدبر شوند پادشاهان جبار قاهر پدید آیند مردم در شدت افتند و حکم تبدل
شدن فصل تیز همین باشد اما کمتر از دور و اگر در وقت تبدل شدن دور قرانی
اتفاق افتد این دو کوکب علوی را اثر آن دور بکمال رسد در خیر و شر و حکما اوایل
ادوار اعتبار کرده اند خاصه اهل هند و برین قدر ختم کردیم ثمره دوم در شرح قرانات
بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم تر است از ادوار و موثرترین قرانات
قران مشتری و زحل است و قرانات این دو کوکب از چهار نوع بود اعظم و اکبر و اوسط
و اصغر اما قران اعظم آنست که تحت قران کند در اول حمل و بعد از آن صد و چهل
هفت قران دیگر کنند در مدت دو هزار و سیصد و چهل سال شمسی در هر چهار مثلثه بدفعه
هر دفعی چهل و نه قران و گاه بود که بیشتر و کمتر بسبب کسورها پس در مثلثه دوازده
قران کرده باشد و در بعضی سیزده و تفصیل این آنست که چون در اول حمل تحت قران

دفعه

کنند

قران دوم در دو درجه و نیم قوس افتد جهت انکه هر قرانی دو درجه و نیم بیشتر رود
پس قران سیم در پنج درجه اسد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد و همچنین
تا در یک مثلثه اتشی دوازده قران تمام کند در مدت دویست و چهل و پنج سال تقریبا
و از قرانی تا بقرانی مدت بیست سال باشد بتقریب قران سیزدهم در مثلثه خاکی
نقل کند و ان از اول ثور باشد پس این قران اول را در مثلثه خاکی قران اوسط
خوانند و درین مثلثه خاکی نیز دوازده قران کنند و باشد که سیزده قران
کنند و بمثلثه بادی نقل کنند و قران اول را نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند و
همچنین دوازده قران یا سیزده قران کنند در مثلثه بادی و بمثلثه ابی نقل کنند
و قران اول را قران اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه قرانها کرده باشد مبلغ
چهل و نه قران بود در مدت نهصد و هشتاد سال شمسی باز ابتدا از اول اسد کنند
پس ان قران اکبر خوانند که اول قرانست در مثلثه اتشی و یکبار چهار طبع را
قطع کرده اند و این کرت ثانی است ابتدا از مثلثه اتشی کرده اند باز قران در
دو درجه و نیم حمل افتد و سیم در پنج درجه قوس و چهارم در هفت درجه و نیم اسد
بر همان قیاس دوازده یا سیزده قران کنند و باز باول سنبله نقل کنند و همچنین
در هر چهار مثلثه قران کنند تا از اول قوس رسند قریب چهل و نه قران دیگر کرده
باشند و از اول قوس ابتدا کنند که ان قران اکبر باشد و بهمان ترتیب قران میکنند
تا در هر چهار مثلثه قرانها تمام کنند و باز باول حمل رسند دران مدت که گفتیم پس قران
اول حمل هم قران اعظمست هم اکبر هم اوسط هم اصغر از ان جهت که چون اول
قرانست در حمل اعظم است و چون اغاز از مثلثه اتشی است اکبرست و چون نقل
قران در اول مثلثه است اوسطست و یک قرانست از دوازده قران اصغرست
پس در هر قران اعظم سه قران اکبرست و دوازده قران اوسط از مبلغ صد و چهل
هفت قران اصغر و این سه بحرکت اوسطات است اما انچه از قران که واقع شود

از ان تقویمی گویند و عدد و مدت ایشان بیش و کم این باشد اما وقت باشد
که سه و چهار و پنج و شش کوکب در برجی بوند از ان اجتماع کواکب گویند و ممکن
ست که هر هفت کوکب جمع ایند اما در یک درجه هفت نادر بود و اگر باشد
در وقت قران اعظم بود و ما شش کواکب در میزان دیدیم بغیر مریخ و شش
در جدی غیر قمر بکرات و چهار و پنج دیدیم در برجی نه در یک درجه و در
عهد استاد انوری در میزان شش کانه و شعرا ان وقت یاد کرده اند زیرا
بسبب انکه حکم او بر طوفان باد نهاده بوده اند و سهو عظیم باشد تا چه باطالع
ان برج افتد پادشاهی شود که اقالیم در حکم آرد و قیاس انست که چنگز خان
دران وقت زاییده است بر طالع میزان و برین حجت و دلایل بسیارست که
چنین است از روی تجربه و قیاس و ان تاریخ ان اجتماع هزار و سیم
در تاثیر چهار قران از قران اعظم است که طوفان حادث شود و احوال
عالم متبدل گردد و خرابها زیادت شود و اباد انیها خراب گردد و دیانت
خلق مردم بر نسق دیگر پدید آید حسب صورت طالع قران اعظم و مستقلی
و دلایل دیگر و بیرون ایند پادشاهان جبار و دعوی بزرگ کنند و کارها
قوی بدست ایشان بگذرد و اثر این قران ماند تا قران اعظم دیگر و ان مدت
دو هزار سال و نهصد و چهل سال بود شمسی بتقریب اما اثر قران اکبر انست
که بعضی احوال عالم تبدیل پذیرد و بیرون ایند کسانی که دعوی پیغمبری کنند
و ملت و شریعت نو نهند و بیشتر از اقالیم منقاد شوند و فرمان برند ایشان را
و بعضی از رسوم و قواعد قران اعظم را نگاه دارند و اثر این قران نیز
تا قران دیگر بر دارد و ان مدت نهصد و هشتاد سال بود بتقریب و چهل و هشت
کس پادشاهی کنند بتقریب اما اثر قران اوسطات انست که بیرون ایند پادشاهان که کثری از اقالیم را در حکم ارند بر دین شریعت صاحب قران کبری روند

[illegible]

اگر چه سوم پادشاهی نشد بر مقتضای قران اوسط تاثیر این قران دویست
و چهل و پنج سال بر دارد بتقریب دوازده و تمام سیزده کس پادشاهی کنند
اما اثر قران اصغر آنست که دولت و حکومت از خاندان بخاندان نقل
کند در همان قبیله دولت او قایم بود چنانک از برادر به برادر و عم و
عمزاده و مانند این چنانک ما دیدیم در سه قران و مدت تاثیر او در حوالی
بیست سال اما اگر قران اصغر قوی افتد و در بعضی دلایل موافق
دلایل اصل یا موافق دلایل شخصی بود دولت بدان شخص قرار گیرد و انتقال
نکند بخویشی دیگر و اگر ضد این باشد خارجیان غلبه کنند در آن قران و فتنها خیزد
و وبا افتد خاصه که مریخ در آن قران دلیل وبا افتاده باشد و ما احکام که
دولت ایشان در آن قران قایم بوده باشد درین وقت هم منشعب فساد شده
باشد پس چون این قران خواهد که قوت او ظاهر شود و کون یابد اول مدلول
او باشد پس هر چه روی بفساد نهاده باشد و ضعیف تر بود باطل گردد و آنچ
استعداد فساد او در وسط بود دیرتر باطل شود و از آنکه اندک باشد
باطل نشود مگر بعد از آن وقت اسباب دیگر افتد که او را باطل گرداند و الا
جاوید باشد که بماند مثال آنک شخصی رنجور شده باشد و فساد مزاجی
یکی در حد کمال بود و از آن دیگری در حد وسط و آن دیگری در حد اقل چون
فصل سال بگردد و هوا مخالف شود زودتر آن شخص باطل گردد که فساد مزاج
او در حد کمال بود و بعد از آن دیگری که در حد وسط بوده باشد بعد از آن
ثالث را اگر رستی دیگر حادث شود باطل شود و الا در آن ایام یا مزاج فصل
خوگر شده باشد صحت پذیرد یا چنان بماند و هر آینه اثر فساد آنجا ظاهرتر بود
که دولت آن قران بیشتر و قوی تر بوده باشد و از این جهت است که فساد انقلاب
بر پادشاهان زنده و بر نزدیکان او آنجا و بقوم دیگر و بدین سبب است که چون

دولت شخص روی بترقی نهد هم حکم سعادت که بروی کنند راست آید و چون روی
بانحطاط نهد هر حکم فساد که بروی نهند راست آید والله اعلم **شعبهٔ دوم در احکام
قرانات کواکب** چهار اثمار **ثمرهٔ اول در قرانات از زحل** در مثلثهٔ آتشی قران
مشتری و زحل دلیل کند بر خروج کسانی که در دین و شریعت سخن گویند و اشتغال
دولت بود و مزورین شعبدات و تشویش در اکابر و اشراف و حکام و بد
گشتن هوا و تفاوت نرخها و بودن بیماریها و خشک سال و تفاوت نقود و بعضی جا
تها و این تاثیر اغلب در شرق بود در اقلیم دوم **قران مریخ و زحل** دلیل کند بر
تشویش و حیرت لشکرها و افتادن حرب و بزرگ شدن فرومایگان و ساختن
سلاحها و خرابی جایها و موت اکابر و زدن درم قلب و فلس و نقصان بلندیها
و مکر و سلاطین و معارف و ظلم و تاریکی هوا و بد گشتن مزاجها و خوف و هراس
در خلایق و بیماریها خونی و قتلها و تاثیر او بیشتر در شرق بود و اول اقلیم
قران زهره و زحل دلیل کند بر سرما در وقت و آفت و بیماری در زنان و خاد
مان و اصحاب طرب و برآمدن نکاحها بزور و دشواری وضع حمل و بودن
خصومتها میان زنان و شوهران و تفاوت نرخها و بودن ابرهای سیاه
و فساد بعضی میوها و لهو و طرب در شارع و اهل صحرا و آمدن کاروانها
قران عطارد و زحل دلیل کند بر بد گشتن احوال دبیران و اصحاب دواوین و تشویش
خطها بناحق و افتادن اراجیف و زدن درم قلب و فلس و رنج صناعان و
کسادی بازارها و تازه سخنان گذشته و آمدن کاروانها و بودن بازرگانیها
بی نفع و تغییر هوا و سرما و رعد و برق و برف در وقت و فساد کشت و
زرع و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع صرع و رنج غلامان و عقاقیر
ثمرهٔ دوم در قرانات کواکب از زحل در مثلثهٔ خاکی قران مشتری و زحل دلیل کند
بر بزرگ شدن خداوندان ضیاع و عقار و قوت حال مشایخ و سعادت

حال خاندانها قدیم و فراخی طعام و رغبت خلق بزراعت و عمارت و بودن
انتقال دولت و افتادن زلزله و بودن اراجیف و توسط بارندگیها
و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت و بیماریها دراز کوتی
و این تأثیرات میان مشرق و جنوب باشد **قران مریخ و زحل** دلیل کند بر
بدی احوال امرا و لشکریان و ساختن فتنه و قوت کردن فرومایگان و بدی
احوال دزدان و راه داران و خائنان و بیماریها پدید و قطع اعضا و قتلها و حرب
و مصادره و موت اکابر و شدت و هراس در مردم و نقصان بارندگیها
و آبها و فساد اشجار و مزرعها و حیوانات و بیم زلزله و خسف باشد و پدید آمدن
مور و ملخ و بسیاری اراجیف و عقد مدید و اغلب این تأثیر در اقلیم سیم
بود و زمین روم **قران زهره و زحل** دلیل کند بر رنج زنان و سختی و اندوه
خادمان و بیماری درین طبقه و بسیاری وضع حمل و ناسازکاری زنان با مردان
و رغبت مشایخ بطرب و نکاح و زینت و فساد نباتات و میوه‌ها و عمارتها و تفاوت
نرخها و سرما در وقت و تاریکی و کمی باران و ارزانی برده و عطرها و این تأثیر در اقلیم
پنجم بود و آذربیجان و دشت عرب **قران عطارد و زحل** دلیل کند بر مکر و خاطر دبیران
و ارباب قلم و عمال و تجار و وکیلان و متصرفان و اصحاب حرف و افتادن اراجیف
و سخنان دروغ و تهمت و عزو بودن بیع ضیاع و عقار و بدی احوال کاروانها و کسا
دی بازارها و خوات و فساد کشت و زرع و تفاوت نرخ و سرما و باد در وقت
و بیماریها از انواع صرع و موتها ناگاه **ثمره سیم در قران کواکب با زحل در مثلثه هوایی**
قران مشتری و زحل دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان و رفتن سخنان در دین و مذهب
و در برج دلو بحث و مناظره بود در علوم دقیق و تفاوت نرخها و اگر برج جوزا
بود خط و بلاغت و نجوم فاش گردد و خروج مدعیان بود و شور و فضلیات بسیار
شود و بادها جهد و بیماریها افتد در اشجار و اگر برج میزان بود تنگی پدید آید و بحث و علم

و موسیقی و خواندن شعرها و قصها بسیار شود و عزت مردم شریف باشد و بارندگیها
باندازه بود و پادشاهان عادل پدید آیند و خاندانها قدیم رونق پذیرد و اغلب این تأثیر
در مغرب بود **قران مریخ و زحل** دلیل کند بر فتنه و حرب و اراجیف و بد گشتن هوا و
بیماریها خون و افتادن عداوتها و خطا شدن معالجتها و احکام نجوم و خواستن ظلم
و هراس و بیم در خلایق و ضرب و قتل در معارف و بزرگان و خشکی سال و رفتن
آتشها در هوا و رفتن بادها بد و فساد و خرابی جایها و فساد حال دزدان و بدکاران
و سستی مردم در کار دین و بودن سرما در وقت و تفاوت نرخها و کسادی بازارها
و اغلب تأثیر در زمین مغرب بود و اقلیم سیم **قران زهره و زحل** دلیل کند بر نکبت زنان
و خادمان و افسون گران و ناسازکاری زنان با شوهران و فساد حال عطاران و بزا
زان و برآمدن ابرهای سیاه در وقت و بارندگیها و سرما و دشواری وضع حمل و فاش گشتن
اصوات و الحان و فساد اهل طرب و برده و عشق آوردن مشایخ و برآمدن نکاحها **قران
عطارد و زحل** دلیل کند بر بیماریها بزرگان و علما و اهل فضل و موتها ناگاه
و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عمال و تجار و محاسبه و وکیلان و متصرفان و بودن
اراجیف و گواهی دروغ و کسادی بازارها و گرانی [illegible] و آمدن کاروانها و فساد
نباتات و اشجار و بودن سرما و وباها و بارندگیها در وقت و میل کردن مردم بعلوم دقیق
و رات رفتن احکام **ثمره چهارم در قران کواکب با زحل در مثلثه آبی** قران مشتری و زحل دلیل
کند بر رفعت مردم فرومایه و سفله و نقل دولت مردم عوام و دون و خلاف کردن قوی
با ملوک و بزرگان خود و بسیاری آبها در وقت و اغلب این تأثیرات در جهت شمال بود
قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و تشویش و خلاف قوی با بزرگان و
جنبش مردم سفله و دست بالایی کردن و کردن نادان و قتل بزرگان خود و افتادن
حرب و ترس خلایق و پریشانی مردم و خرابی جایها و نکبت خائنان و دزدان و فساد
کشتیها و مسافران دریا و بدکاری لشکریان و اگر برج سرطان بود کار بدتر باشد و مدعیان

شغله خروج کنند و باطل شوند واگر عقرب بود اندر زمانی خرابی باشد و لشکرها
بیگانه فرو مانده قوت کنند و زحمت رسد بخانها انها قدیم و بزرگان و مردم صحرا
و ابهادریا واگر برج حوت بود وزرا و علما و قضاة را زیان رسد و مسافران دریا
را و بارانها خراب کنند باران و فساد جواهر آبی باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سیم
بود و طرف شمال **قران زهره و زحل** دلیل کند بر غلبه کردن آبها و قوت سرما در
وقت و شکستن گرما و زیان میوها و گلها و نباتات و بیماریها از سردی و خراب گشتن
جایها از آب و علتها در زنان و بسیاری کشت و زرع و فراخی طعام واگر برج حوت
بود زحمت خاتونان بود و اهل شیب و توبه اهل طرب واگر عقرب بود فساد حال
زنان بدکار باشد و در سرطان خلاص محبوسان باشد و سوزها دریا **قران عطارد
و زحل** دلیل کند بر ابرها سیاه و بارندگیها و سرما در وقت و یخچه و زیان نباتات
و فساد مسافران دریا و کشتیها و امدن کاروانها و کسادی بازارها و افتادن اراجیف
و رونق کاروان و دهاقین و بستانبانان و بیماریها در ارباب قلم و تجار و زحمت
این طایفه و باشد که خشکسال بود بدیگر شواهد و نرخها تفاوت کند و خطوط دروغ
نویسند و گواهی ناحق دهند والله اعلم **شعبهٔ سیم در احکام** قرانات
کواکب با مشتری چهار اثمار **ثمرهٔ اول در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آتشی** دلیل
کند بر قوت حال ارباب سلاح و امرا و جمع آمدن لشکرها و تعصب دین و تقدیر وزرا و
قضاة و ایمه و اشراف و توانگران و افتادن قتلها بوجه قصاص و عدل پادشاه و
زدن دراهم و گرمی هوا و فراخی طعام و بیماریها از حرارت و اغلب تاثیر در مشرق بود
و خراسان و عراق و اقلیم دوم **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر عفت
زنان و خاتونان و توبه اهل طرب و بر امدن نکاحها و امانت در مردم و قوت دین اسلام
و بودن لهو و طرب و زینت در علما و قضاة و وزرا و راستی در عمل و اجابت دعا و اعتدال
هوا و تن درستی خلایق و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و امدن مسافران از اطراف

قران

قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق کار فرمایان و صناعان و مستوفیان و دبیران
و متصرفان و تجار و راستی و امانت درین طبقات و امدن کاروانها و بسیاری جواهر
و افتادن اخبار خوش و نوشتن خطها و مثالها و بیع و شری با نفع و ارزانی و فراخی
و راست رفتن معاملات و احکام و گفتن سخنها حق و راست **ثمرهٔ دوم در قرانات
کواکب با مشتری در مثلثه خاکی** قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه در بزرگان و اراجیف
و نکبت معارف و ایمه و قضاة و فساد اطعمه و اشجار و بد گشتن هوا از حرارت و زیان
زرع از ملخ و دیگر حیوانات و بیماریها از گرمی و خشکی و قوت ارباب سلاح و قوت حال
رهداران واگر برج ثور باشد فساد نباتات بود واگر سنبله باشد فساد اطعمه
بود و علما و خوردنیها واگر برج جدی بود قوت حال لشکریان و امرا و زنان بزرگان
و ایمه **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر نیکوی احوال اهل طرب و زینت در علما و ایمه
و فقها و میل این طایفه بلهو و طرب و بر امدن نکاحها و جهتها جز و اجابت دعاها
و فراخی و بسیاری نعمتها و شربتها و ملبوسات و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و
امن و نیکی کشت و زرع و عمارتها جز **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر روایی بازارها
فراخی و ارزانی و نیکوی نباتات و قوت حال وزرا و دبیران و ایمه و اطبا و اهل تنجیم
و صناعان و بازرگانان و بیاعان و اهل بازار و آمدن کاروانها و اخبار خوش و
سخنان حق و راستی در متصرفان و عمال و مستوفیان و اینی راهها و بحثها در علوم
و نقصان بارندگی **ثمرهٔ سیم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی** قران مریخ و مشتری
دلیل کند بر فتنه و اراجیف و خصومتها میان اکابر و وزرا و علما و قضاة و اشراف
و بد گشتن هوا و رفتن بادهای ناخوش و متضرر و بیماریها از باد و سرخچه و ابله و مانند این
و افتادن قتلها و مصادره توانگران و میل فساد و بسیاری خیانت و فساد اطعمه و
رفتن انشها در هوا و توسط بارندگی و خیانت عدل و کاتبان و خطا شدن فتویها
قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان خاصه اسلامیان و جهتها جز

ورفتن بنزارها متبرک و اجابت دعاها بود وراستی و امانت در مردم ولهو وطرب
در اشراف خلق ورغبت عطر وملبوسات ورفتن بادها وخوش وتن درستی مردم
وبسیاری نباتات ومیوه واطعمه وفراخی وارزانی وبارندگی در وقت قران عطارد
ومشتری دلیل کند بر سعادت حال وزرا ودبیران ومستوفیان وعمال وتجار
واهل بازار وبسیاری بحث ومجادله ورونق مدرسها وامدن کار واتمام واوردن
برده ورفتن بادها واعتدال هوا وتن درستی خلایق ونیکی اشجار واطعمه وراستی احکام
وعلاجها ورونق کار فضلا وراستی در عدل وگفتن سخنان عدل وگواهی راست
ثمره چهارم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آبی قران مریخ ومشتری دلیل کند بر بدی سفرها دریا وقصد
جاهلان بر وزرا وائمه وتوانگران واگر برج عقرب بود قوت حال لشکریان وراه
داران واگر برج سرطان بود خلاص محبوسان باشد وقصد بدکاران وقوت فرومایگان
وسفلگان واگر حوت بود فساد حال قضاة بود وبدکشتن ایشان و دلیل بود بر مخالفت
میان اکابر وائمه ومعارف وافتادن فتنها قران زهره ومشتری دلیل کند بر قوت
حال وزرا وائمه وقضاة واشراف وخاتونان وخادمان وبسیاری بارندگی وابها
واعتدال هوا وتن درستی خلایق وایمنی وفراخی وارزانی نرخها ونیکی سفرها دریا ونیکی
نبات ومیوهها ودر حوت دلیل کند بر حقیقتها خیر ونیکی حال خاتونان واهل بیت واجابت
دعاها ونکاحها بزرگان ورونق دین اسلام واگر عقرب بود دلیل کند بر توبه بدکاران
وخلاص محبوسان ودر سرطان دلیل کند بر صلاح وزرا ونیکی حال عوام ومسافران
قران عطارد ومشتری دلیل کند بر خوبی احوال مسافران واهل بازارها وبیع وشری
نباتات وکاغذ وادویه وجواهر آبی ورونق اطبا وراستی رفتن معالجات وخشکی هوا
وبارندگیها وارزانی نرخها وفراخی طعام ومیوهها وقوت نباتات وافتادن اخبار خوش
وبیع ضیاع واب کاریز واجتماع بزرگان جهت صلاح کارها وبحث ومناظره ودعویها
وخلاص محبوسان ونیکی حال دبیران ومردم آب کار شعبه چهارم در قرانات

کواکب با مریخ چهار اثمار ثمره اول در قرانات سفلیین با مریخ در مثلثه آتشی
قران زهره ومریخ دلیل کند بر فساد میان زنان وشوهران وغضب وضرب وقتل
وبودن فسق وفجور ورغبت مردم بکارهاء ناستوده واشکارا شدن فواحش
وبیماریها خونی واسقاط حمل ونکاحها بزور وناپسندیده ودلیری زنان بدکار
ونقصان بارندگی وبد گشتن هوا وغلبه دزدان وتغییر هوا قران عطارد ومریخ
دلیل کند بر ساختن آلات حرب وحرکت لشکرها وغضب وسفاهت در مردم ورغبت
بر ارباب قلم وتجار واهل بازار وعزم وتهمت وعزم غارت وزدن قلع درم قلب وفساد
قلب کاروان وطراران وظهور کیماگران وداغ دواب وغلبه دزدان راه داران و
خشکی وبدی هوا ثمره دوم در قران سفلیین با مریخ در مثلثه خاکی قران زهره
ومریخ دلیل کند بر دلیری کردن دزدان وبسیاری فسق وفجور وفاش گشتن لهو وطرب
وفساد نباتات وبد گشتن هوا وتاریکی وتغییر وتفاوت نرخها وبیماری زنان وناساز
کاری با شوهران وطلاق وفراق بسبب عاشقی واگر برج ثور بود فساد دزدان بود
وبدکاران واگر جدی بود قوت حال امرا ولشکریان باشد وگرفتن ولایتها وبرده
کردن واگر سنبله باشد فساد اطعمه بود ورنج زنان فاضله وخدم ودبیران وتجار
قران عطارد ومریخ دلیل کند بر خروج فضولان وبدی راهها وغلبه دزدان طراران
وفساد حال اشجار ومزرعها واطعمه ونبات وامدن کار واتمام وافتادن اراجیف
وبدی حال متصرفان ووکیلان ومحاسبه اهل دیوان وافت در دواب ونقصان
بارندگی واگر برج جدی بود دلیل ترتیب کار لشکرها باشد وظهور حکما واگر سنبله
باشد ظلم وخواست بود وفساد زرع واگر ثور بود فساد حال زنان ونباتات و
ودواب باشد ثمره سیم در مثلثه بادی قران زهره ومریخ دلیل کند بر فساد حال
مغنیات وفسق وفجور میان زنان وخادمان وافت نباتات واشجار ومیوه در وقت
وبیماری در مردم واسقاط حمل وبرآوردن خون وفساد نزدیکان وزنان واختلاف هوا

واشکارا شدن فواحش و دلیری زنان بدکار و بد دیدن لیاقت و اگر برج میزان
فساد کمتر بود و بادها جهد قران عطارد و مریخ دلیل کند بر زحمت دبیران
و مستوفیان و اهل بازار و متصرفان و عمال و تجار و اندوه اهل فضل و شعرا و کفش
هجا و سخنان بد و دروغ و بسیاری اراجیف و بیع دواب و برده و بدکشش هوا و
بیماری در دواب و زحمت مردم از زخم باد و صرع و برانداختن خون بودن دزدیها
و طراریها و نوشتن خطها دروغ و اگر برج جوزا بود بدی کمتر باشد و اما فساد حال
خطاطان و نقاشان و اشجار و اگر دلو بود ظهور حیلها و طلسمات بود و اگر میزان
بود فساد حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادمان و ندیمان ثمره چهارم در مثلثه
آبی قران زهره و مریخ دلیل کند بر فساد حال آبها و حیوانات آبی و بدی حال زنان بد
کار و سقط شدن کودکان و فساد نکاحها و زنا شوهریها و بودن سرما و بارندگیها
در وقت و اختلاف هوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان بود خلاص محبوسان باشد
و اگر عقرب بود حال زنان بدکار بد بود و اگر حوت بود بهم محارم باشد و اهل
و فساد مسافران دریا قران عطارد و مریخ دلیل کند بر فساد کشتیها و متصرفان
و فساد آبها و افتادن اراجیف و خاستن بخارها و تاریکی و بیماریها از بیت شدن اعضا
و کندی زبان و رطوبت دماغ و ظلم و خواست و عزوبت و اگر برج حوت بود بدتر
باشد کار سفر دریا و رنج دبیران و ظلم و اگر عقرب بود نیکی حال کشتیها بود و اگر سرطان
بود دزدیها و جنایتها بسیار افتد در سفر دریا والله اعلم شعبه پنجم در قرانات عطارد
با زهره چهار اثمار ثمره اول قران عطارد و زهره دلیل کند بر رونق کار زرگران
و پیرایه گران و نقاشان و عطاران و بزازان و اهل بازارها و بسیاری بیع برده و دواب
و جواهر و اعتدال هوا و بخارها و تاریکی و رعد و برق و افتادن عداوتها و فتنها
و غیبت و خصومت میان خلایق و ارزانی گوشت و دواب ثمره دوم در مثلثه
خاکی قران عطارد و زهره دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و اطعمه و حیوانات و شیرینیها

و جامها و نیکویی نباتات و غله و ارزانی و فراخی و نیکویی کشت و زرع و آمد و شد
کاروانها و مسافران و افتادن اخبار خوش و بسیاری خصومت و عداوت
و بدی حال وکیلان و متصرفان و بودن مشعبدان و بازیگران و کمی باران
و سرما بود در وقت و اگر سنبله بود اطعمه بسیار ارزان بود والله اعلم ثمره سیم
در مثلثه بادی قران عطارد و زهره دلیل کند بر رونق مستوفیان و دبیران و عمال
و تجار و بسیاری بحث و علوم و تیزی بازار برده و عطر و جامه و رواج کار شعرا و
اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و نوشتن عشق نامها و نیکویی احوال اشجار و
میوها و رفتن بادها و حوش و ابر و بارندگی و آمدن کاروانها و بیع برده و رونق
مغنیات و تیزی خاطر و طلب صحبت کودکان ثمره چهارم در مثلثه آبی قران عطارد
و زهره دلیل کند بر آمدن مسافران دریا و بسیاری بیع جواهر آبی و ساختن
باغ و بستان و سرداب و تغییر هوا و بسیاری آبها و بارندگی و سرما در وقت و رونق
کار شراب داران و ملاحان و غواصان و خزفروشان و لهو و طرب میان عوام و مردم
فرومایه و عداوت انگیزی مردم سفله و اگر برج عقرب بود لواطه و فواحش رود
و اگر برج سرطان بود بیع جواهر آبی بود و طرب عوام و اگر برج حوت بود نیکی
حال کشتیها باشد و صلاح حال درماندگان و سلیطه شدن زنان و بارندگیها
والله اعلم شعبه ششم در احوال قران نحسین و سعدین دو ثمره ثمره اول در قران نحسین
ازین قرانات در قران موثرتر بعد از قران علویین یکی قران مریخ و زحل در سرطان
دوم قران زهره و مشتری در حوت اما قران نحسین در هر حوالی هر دو سال یکبار واقع
شود و به ترتیب در هر برجی باشد که در برجی سه قران اتفاق بوقتی که مریخ راجع
شود و به ترتیب قران این دو نحس آن باشد که در سرطان کنند در حوالی هر سی سال یکبار
و بدی آن جهت آن بود که هر دو در سرطان بدحال و نامقبول اند که یکی در هبوط است
و دوم در وبال و باز هر نحسی بنحسی دیگر مبتلا شوند و اثر فساد نحس وقتی ظاهر شود

که ضعیف وبد حال ونامقبول باشد وازینجا گفته اند که نحس بد حال مار دم بریده
را ماند ونحس مقبول گرگ اموخته را ایس تأثیر قران این دو نحس در سرطان
ان باشد که مدعیان بیرون ایند ومردم دون وسفله قوت کنند وغلو عام شود
ومردم بزرگ وشریف را بخت رسانند وفتنها عظیم انگیزند وزود باطل شوند
واضطراب احوال ملوک وسلاطین باشد واکابر وصعالیق وحربها وقتلها
رود وخرابیها شود واین قران در هر کدام کوکب که افتد از قومی خیزد که بدان
صاحب منسوب بوند وبدان کسان نکبت رسد اما اگر این قران نزدیک
انتقال دوری یا فصل دوری افتد یا نزدیک انتقال دولتی یا نزدیک قران علوی بیش
اثر او عظیم تر باشد ودیر بر دارد وحربها بسیار افتد دران وقت وما احکام کرده‌ایم
قران نحسین را که در شهور سنه ثمان وتسعین وثمانمایه هجریه خواهد شد در احکام
قران که علویین را در دلو خواست شد والله اعلم **ثمره دوم در قران سعدین**
این قران در حوالی هر سال یکبار اتفاق افتد در هر برجی وباشد که در برجی سه کرت
اتفاق افتد وقوی ترین این قران انست که در حوت بود وان هر دو از ده سال یکبار
بود وبهترین قرانها از ان جهت است که هر دو سعد در حوت مقبول اند که یکی را خانه است
ودیگری را شرف واگر این قران نزدیک انتقال دوری یا فصل یا انتقال دولتی یا اخر
قران اتفاق افتد دلیل راحت واسایش خلایق بود وعدل پادشاهان وامن و
فراخی ورفاهیت خلایق بود **شعبه هفتم در احکام** تثلیثات وتسدیسات
چهار اثمار **ثمره اول در اتصالات** کواکب با زحل **تثلیث وتسدیس مشتری با زحل** دلیل کند
بر الفت میان ملوک وایمان دولت ووزرا وصلاح بذیرفتن امور ورغبت پادشاهان
بعدل ومیل خلایق بخیرات وفراخی طعام وامن وراحت مشایخ وخاندانهای قدیم
تثلیث وتسدیس مریخ وزحل دلیل بر ترحم ملوک وسروران واکابر بر زیردستان وضعفا
ورغبت بر فقرا ورونق کار احتساب وبدید امدن حق از باطل وعمارت حصنها ودوستی

کردن اهل شر وفتنه با مشایخ وگوشه نشینان وخشکی هوا وتوسط ماکولات **تسدیس وتثلیث**
افتاب با زحل دلیل کند بر پایمش ریاست مردم فرومایه واهل حیال وخاندانهای قدیم
ونیکی حال مزارعان ونقصان جور وستم وفراخی طعام وارزانی وغلبات ملوک با
اکابر وتغییر هوا وسرما وگرما در وقت **تسدیس وتثلیث زهره وزحل** دلیل کند بر موافقت
میان زنان وشوهران وفرح مشایخ ودهاقین ومیل بر دکان وفراخی طعام وارزانی
لباسها واعتدال هوا در تابستان وسرما در زمستان وبارندگیها در وقت **تسدیس وتثلیث**
عطارد وزحل دلیل کند بر قرار کارها وبستن عهدها ونوشتن عهدنامها
ورونق اهل بازار وظهور سخنان دروغ ومحالات ومیل املاک وغلامان ورونق کار
حکما وتغییر هوا وسرما وباد وبارندگی **ثمره دوم** در اتصالات کواکب با مشتری
تسدیس وتثلیث مریخ ومشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح وامرا ورغبت زنان بخیرات
وایمنی وراندن قضا وارزانی نرخها وگرمی هوا وشکستن سرما **تسدیس وتثلیث افتاب ومشتری**
دلیل کند بر قوت حال ملوک وسلاطین وسروران وافزونی جاه وحرمت ووزرا ونزدیکان
پادشاه وائمه وقضاه وحکام واشراف وداد وعدل ورواج نقود وبسیاری
خیرات از پادشاه واکابر وفراخی وارزانی وگرمی هوا **تسدیس وتثلیث زهره ومشتری**
دلیل کند بر رونق اهل ادیان وفرح در ائمه وقضاه واشراف وتوبه اهل طرب
وسعادت اهل زنان وخادمان ورغبت پیرایه وملبوسات وخوشی معیشت خلایق
وارزانی نرخها واعتدال هوا وتنها در وقت **تسدیس وتثلیث عطارد ومشتری**
دلیل کند بر رونق اهل فضل وعلما وقوت حال دبیران ومستوفیان ومتصرفان
وتجار وراستی مردم در کارها وبازرگانیها وتیزی بازارها وایمنی راهها وافتادن
اخبار خوش وگفتن سخنان حق ونوشتن شابها وخطها وراستی در عدل وراست
زمینی احکام وارزانی نرخها ورفتن بادهای خوش **ثمره سیم در اتصالات کواکب با مریخ**
تسدیس وتثلیث **افتاب ومریخ** دلیل کند بر عنایت پادشاه با امرا وساختن کار لشکرها

وعزت آلات حرب واسلحه و فراغت و قوت حرارت و یبوست در مزاج بزرگان و گرمی
هوا و فراخی و رونق دار الضرب و نیکی حال ترکان تسدیس و تثلیث زهره و مریخ
دلیل کند بر نکاحها و شرکتها و دوستی میان اهل طرب و بودن عروسیها و قحبها و زفاف
و توبه شکستن اهل زهد و اعتدال هوا و بارندگی در وقت و عزت گوشت و ارزانی طعام
تسدیس و تثلیث عطارد و مریخ دلیل کند بر رونق دیوانها و عمل و متصرفان و عمال و ظهور
کیمیاگران و ساحران آلات حرب و افشای اخبار نیک و قوت حال رهداران و تیزی بازار
سلاح و دواب و بردهٔ ترک و فسق اهل فضل و رواج دست کاران و اصحاب احکام
ثمرهٔ چهارم در تسدیس عطارد با زهره دلیل کند بر لهو و طرب در وزرا و اصحاب دواوین و
متصرفان و اهل بازار و تجار و تیزی بازار و برده و عطر و لباسها و مصالحه میان عاملها
و دوستی و صحبت میان زنان و امردان و رونق کار مزامیر و ساز موسیقی و مزح در
حکما و اهل فضل و ندما [illegible] شعبهٔ ششم در تربیعات و مقابلات سه اثمار ثمرهٔ اول
تربیع و مقابلهٔ مشتری و زحل دلیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ و قضاة و اندوه سلاطین
و فاش گشتن خیانتها و نمودن عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور ناکسان بر شرفا و بیماری
معارف و توانگران و خرابی جایها و تغیر حال ممالک و تعصب میان اکابر و بد گشتن هوا و
تفاوت نرخها تربیع و مقابلهٔ مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و قتلها و افتادن عداوتها و بدی
حال دزدان و مفسدها و مرگ بزرگان و حیرت خلایق و بدی احوال اهل صحرا و جبال و اهل صلاح
و بیماریهای مهلک و ناایمنی راهها و قطع طریق و فساد دواب و زرعها و اندوه خاندانها و
قتل و ظلم و جور و بد گشتن هوا تربیع و مقابلهٔ آفتاب و زحل دلیل کند بر غضب ملوک بر
اکابر و معارف و ظلم و ستم و خواص و جنات و وکیلان و فاش گشتن خیانتها و انگیختن
عداوتها و خصومتها و بیماری ملوک و اکابر و فساد نقود و رنج رعیت و دهقانان و حیرت خلایق
و تغییر هوا و سرما و گرما نامناسب وقت تربیع و مقابلهٔ زهره و زحل دلیل کند بر مخا
لفت میان زنان و شوهران و بیماری و موت زنان و دشواری وضع حمل و فاش گشتن اسرار ها و

و خیانتها و افتادن عداوتها و بودن فتنه و امر معروف و بدی بازار برده و تهمت
بر مشایخ و فساد طعام و میوهها و تغییر هوا و ابرهای سیاه و سرما و بارندگی و یخچه
و ظلم بر اهل طرب تربیع و مقابلهٔ عطارد و زحل دلیل کند بر دعویهای باطل و خطهای دروغ
و گواهی بناحق و فاش گشتن خیانتها و عداوتها و زحمت اهل دیوان و متصرفان و مردم
بازاری و تجار و افتادن اراجیف و تهمت و غلامان و خیانتها و محاسبه و کیلان
و متصرفان و بیماریها درازگوش و خشکی هوا و سرما و بارندگی و فساد بعضی نباتات
در وقت ثمرهٔ دوم تربیع و مقابلهٔ مریخ و مشتری دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان و ترکان و غیر
بر وزرا و ائمه و قضاة و خلافها میان اکابر و اشراف و ایمان ملک و توانگران و شدت
و قتل و قید و ظهور عداوتها و خصومتها و حرب و فتنه و غدر در حق بزرگان و مصا
درهٔ توانگران و فساد حال ضراب و نقود و بدی نرخها و میل قضاة و حکام و بد گشتن
هوا و بیماریها و اطعمه و اشربه تربیع و مقابلهٔ آفتاب و مشتری دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا
و معارف و مصادرهٔ توانگران و اندوه علما و میل قضاة و حیرت اکابر و اشراف
و تفاوت نرخ طعام و فساد دار الضرب و خواص و گرمی هوا و ظلم در صورت عدل
و طلب اسرار اکابر و ظاهر شدن خیانتها تربیع و مقابلهٔ زهره و مشتری دلیل کند
بر آشفتگی میان زنان و شوهران و رغبت اهل ورع و علما بطرب و زینت و صحبت شاهدان
و طلب حقوق شرعی و تهمت بر ائمه و قضاة و وزرا و افتادن هیبت و تفاوت نرخ
طعام و شیرینیها و اعتدال هوا و رفتن بادهای خوش و نیکی نباتات تربیع و مقابلهٔ
عطارد و مشتری دلیل کند بر جدل و مناظره و تعصب اهل ادیان و نفاق بزرگان
و نوشتن فتویهای مزور و دورویی کردن اهل ورع و تفاوت نرخها در میان افتا
دن خطها بوجه رخصت و تزویر و جنایت متصرفان در صورت راستی و رفتن
بادها و بودن تبها ثمرهٔ سیم تربیع و مقابلهٔ آفتاب و مریخ دلیل کند بر خلاف لشکریان
و امرا و افتادن عداوتها و فتنه و حیرت معتمدان و فاش گشتن خیانتها و افتادن حرب

و بسیاری اراجیف و هراس در مردم و دزدیها و خرابی جایها و در ماندن
در دان و خائنان و نکبت ملوک و بدکشش هوا و خشکی سال و بیماریها و اکابر و موت
بزرگان و فساد نقود و جوریان و صرامان و کیمیاگران **تربیع و مقابله زهره و مریخ**
دلیل کند بر بسیاری فسق و فجور در زنان و عداوتها میان زنان و شوهران و بیماری
و اسقاط حمل و تفاوت نرخها و فضیحت زنان بدکار و آفت میوهها و تغیر و خشکی
تربیع و مقابله عطارد و مریخ دلیل کند بر عداوتها و تخمها میان امرا و ارباب قلم و متصرفان
و طلب آلات حرب و ظلم لشکریان بر اصحاب حرف و اهل بازار و تجار و فساد کیمیا
گران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن خطها بدروغ و اندوه دبیران و اهل
فضل و پیدا شدن لوطیان و دروغ گویان والله اعلم شعبه نهم در احتراقات
نحس آثار **ثمره اول در احتراق زحل در مثلثه آتشی** دلیل کند بر نکبت ملوک و سلاطین در مشرق
و اقلیم چهارم و قتل و زحمت بزرگان در زمان و فساد نقود و اضطراب احوال خدا
وندان قدیم و مزارعان و بیماریها و درازگوش و تغیر هوا و اگر مشتری انجا بود یا
ناظر فراخی طعام بود و خشکی هوا و نقصان فسادها و اگر مریخ خلاف لشکرها بود
و موت حیوانات و فساد دار الحرب و اگر زهره جو بود بیماریها و موت زنان باشد
و بارندگیها و سرما اگر عطارد بود اندوه اهل قلم باشد و آتش کاران و کیمیاگران
و تغیر هوا و سرما و نم و این همه احکام مناسب وقت باشد در سال و فصل و مناسب
کواکب دیگر بدو و نظرها از سعد و نحس و قبول و رد **در مثلثه خاکی** دلیل کند بر فساد
حال ملوک و اکابر در جهت جنوب و زمین خراسان و فساد حال نباتات و ماکولات
و بیماری در مردم و حیوانات و بدی حال مزارعان و سرما و تغیر هوا و اگر مشتری انجا بود
یا ناظر باشد فسادها کمتر بود و هوا معتدل و میوهها و نباتها نیکو و فراخی باشد و اگر
مریخ باشد سال خشکی بود و فساد اطعمه و بودن فتنه و خرابی کاریزها و اگر زهره بود بیماریها
باشد در زنان و ناسازگاری با شوهران اما نباتات نیکو باشد و تغیر هوا و سرما

بود و اگر عطارد بود اشجار بیمارناک بود و فساد خوردنیها بود و خوف
از سرما و مور و ملخ و سم زلزله و خسف باشد و اگر قمر بود بارندگی باشد و نرخ
مسافران دیگان و آمدن کاروانها و اخبار **در مثلثه بادی** دلیل کند بر فتنه
در ملوک و اشراف و اکابر مغرب و علما و بدکشش هوا و بیماریها در خلایق و وحش
بادها ناخوش و بودن سرما و فساد اشجار و اگر مشتری انجا بود یا ناظر بادها خوش
و قوی تر جهد و میوه و اطعمه نیکو باشد و مردم آسوده تر باشند و اگر مریخ بود در زمین
مغرب و اقلیم سیم تشویش افتد و در خراسان و اگر زهره بود اهل طرب و زنان را زیان
رسد و میوهها کم آفت تر باشد مگر بقران زحل بود که فساد اشجار و نباتات باشد
و از سرما و تفاوت نرخ طعام بدید آید و اگر عطارد بود علوم دقیق رواج یابد و اهل
ناموس و ادیان را اعتبار شود و تغیر هوا باشد و اراجیف افتد و اگر قمر بود بارند
گیها باشد و قوت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت و رنجوریها **در مثلثه آبی**
دلیل کند بر علت و رنج ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم و فساد مسافران در راه و بارندگی
و سرما در وقت و فزونی مرض قومی و اگر مشتری انجا بود یا ناظر باشد سفر دریا بهتر
باشد و بارندگیها نیکو باشد و بارندگی نافع بود و اگر مریخ بود خوف باشد از فتنهها
و قتل و بدکشش هوا و آبها و اگر زهره بود بارندگیها و سرما باشد و کشش هوا و میغ و
علتها از نمها بلغم و اگر عطارد بود بازار جواهر آبی تیزی کند و کاروانها برسند و
تغیر حال قوی تر بود و اگر قمر باشد سیلها آید خراب کننده و سرما سخت تر بود و حرکت
مسافران باشد **ثمره دوم در احتراق مریخ در مثلثه آتشی** دلیل کند بر قوت حال ملوک
و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و نکبت توانگران و وزرا و ائمه و قضاة بود در اقلیم
دوم و فتنهها پوشیده افتد و عزت نقود و گرمی هوا بود و داد و عدل و فراخی
طعام باشد و اگر مریخ آن جایگاه بود یا ناظر باشد قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم
دوم و سیم و بسیاری غضب ملوک و خصومتها و فساد دار الحرب و ساختن آلت حرب

واکر زهره بود هوا معتدل باشد و فساد اطعمه و میوه بود و اکر عطارد بود ازار عطرها
و دواب تیزی کند و باشد که سکه بر کار کرده هوا متغیر شود و بازارها با رونق بود
و اکر قمر بود ابرها و نمها باشد و هوا با اعتدال کردد در مثلثه خاکی دلیل کند بر
نیکی حال ملوک جنوب و انصاف عدل نمودن و باشد که مکروه رسد بوزرا و اهل ورع
و ایمه و قضاة و فراخی طعام بود و بیشتر تبها و اکر مریخ انجا بود یا ناظر باشد دزدی
و خیانت و ظلم و خواست بدید آید و خشکی هوا و فساد اطعمه و حرکت لشکرها و اکر زهره
بود اطعمه نیکو باشد و میوه و خوف سرما بود در وقت و اکر عطارد سرما تخت ترباشد
و تغیر هوا و تفاوت در نباتات و بودن بیع دواب و اکر قمر باشد سرما تم بود و فساد حیوانات
و زحمت مسافران و اندوه عوام الناس در مثلثه بادی دلیل کند بر توسط حال
ملوک مغربی و بکار داشتن ناموس و نفاق در اکابر و فراخی معاش و نیکی اشجار و
میوها و صحت خلایق و بودن انصاف و میل بطاعات و خیرات و رفتن بادهای خوش
و حرارت هوا و اکر مریخ انجا بود یا ناظر باشد فساد اشجار بود و بیماری در مردم از باد کرم
و علامات شبت افتد و تشویش خیزد و اراجیف و اکر زهره بود نکاحها بر آید و معاشی
و ارزانی کند خاصه میوها و تغیر هوا و نمها باشد در وقت و اکر عطارد بود بادهای تحت
جید و رونق کار اهل فضل باشد و حکما و دبیران و تیزی بازارها و خاطرها و اکر قمر
باشد باد و بارندکی بود بوقت و میوها نیکو باشد و صحت مردم در مثلثه آبی دلیل کند بر نیکی
احوال ملوک و سلاطین و سلامتی بزرکان و اعتدال هوا و خوف حال مسافران دریا
و بسیاری ابها و فراخی و قوت کردن مردم سفله و اکر مریخ انجا بود یا ناظر باشد فساد
کشتیها بود و جنبش اهل فتنه و شر و نقصان ابها و فساد حیوانات آبی و اکر زهره بود
ابها و بارندکی بسیار شود و جواهر آبی ارزان کردد و فراخی پدید آید و ابرهای سیاه
و سرما بود در وقت و اکر عطارد بود بسیاری بیع و شری شود و امدن کشتیها و کاروانها
و بارندکی و تغیر هوا باشد و اکر قمر بود سیلها اید که خرابی کند و نباتات نیکو بود و مسافران

مستعجل باشند ثم بهم در احتراق مریخ در مثلثه آتشی دلیل کند بر عقب
ملوک و افتادن مقاتله در مشرق و اقلیم سیم و چهارم و بودن خونها و فتنها و نکبت
اکابر و خلاف لشکرها و شدی کردن و بودن مرک حیوانات و فساد جواهر و دار
الضرب و ضرابان و اکر زهره انجا بود یا ناظر بود هوا معتدل باشد و نرخها ارزان
و فتح بزرکان باشد اما فساد حال زنان بود و اکر عطارد بود رعد و برق
باشد و رفتن اتشها در هوا و بیع دواب و جواهر و زدن جرم و تیزی بازار سلاح
و اکر قمر بود نمها و رنجها باشد و بیع مهره و سلاح در مثلثه خاکی دلیل کند بر نکبت
ملوک و اکابر در جهت جنوب و قتلها و فزون شدن قوی و کشتی در زنان و باشد که
لشکرها خلاف کنند و دزدی و دروغ پدید آید و خرابی مزرعها بود و جایها عالی
و اکر زهره انجا بود یا ناظر باشد میوها نیکو باشد و پنبه و کتان و انواع لباسها و شیرینیها
و سرما شود در وقت و اکر عطارد اختلاف هوا باشد و سرمای خشک و بیماریها بود
در بهایم و بیع و شری نباتات و حیوانات و اکر قمر بود بارندکی و سرما باشد در وقت
و قوت نباتات بود و حرکت مسافران در مثلثه بادی دلیل کند بر قتل
و قید و بیماری ملوک مغرب و افتادن تشویش و اراجیف و بیماریها و هوای و سموم
باد و اختلاف هوا و خشکی و بدحالی امرا و لشکریان و مخالفت پادشاه و فزونی
بدکاران و دزدان و اکر زهره انجا بود یا ناظر بادهای خوش بسیار جهد و بارندکیها
بود و اعتدال هوا و خوشی درستی خلایق و فراخی طعام و ارزانی انواب و برده و بودن
فرح مردم و اکر عطارد بود اراجیف بسیار افتد و تغیر هوا بود و خشکی بودن علا
مات شب و رونق بازار برده و قوت دست کاران و اطبا و اکر قمر بود بارندکیها
باشد و بادهای مخالف و غلبه عوام در مثلثه ابی دلیل کند بر فتنه و خلاف در جهت
شمال و قوت کردن سفلکان و شبیخون و فساد آبها و در ماندن خاییان و اکر زهره
انجا بود یا ناظر باشد ابرهای سیاه بر آید و بارندکیها بود و سرما در وقت و نیکی نبات

و فراخی و اگر عطارد بود نیکو باشد حال مسافران دریاها و بارندگی بود و سرما و رفتن
دست کاران و کشش هوا و کسادی بازارها و اگر قمر بود سیلها باشد و بارانها تیره
ارانها زیان رسد ثمره چهارم در احتراق زهره در مثلثه آتشی دلیل کند بر بیماری در
زنان و خادمان و بزرگان در جهت مشرق و اقلیم پنجم و افتادن فتنها بود و اندوهش
تهمتها و برآمدن نکاحها و طرب در ملوک و لباسها بزرگ و قیمتی حاصل آید و هوا معتدل
باشد و اگر عطارد اینجا بود زدن سکه باشد و نقش بیش کارخانها و نقصان با
رندگی و بسیاری پیچ جواهر و دواب و اگر قمر بود هوا متحرک بود و هوا گردان باشد
و نم در وقت و خشکی در مثلثه خاکی دلیل کند بر فساد نباتات و خاتونان اهل حرب
و خدم در جهت جنوب و اقلیم پنجم و برآمدن بیماری در زنان و دواب در وقت و فساد
اطعمه و میوه و شکوفه و اگر عطارد اینجا بود تشویش و اراجیف و سرما باشد و بیماری در
نباتات و حیوانات سم شکافته و تفاوت نرخها و افتادن عداوتها و اگر قمر بود بارندگی
باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکی حال مسافران در مثلثه بادی دلیل
کند بر رنج خدم و بیماریها در جهت مغرب و اقلیم پنجم و فساد بردها و رفتن بادهای خوش
بحسب وقت و بسیاری نکاحها و سورها و اگر عطارد اینجا بود پیچ و شری برده پیدا شود
و رونق کار مزامیر و اوتار بود و قوت حال حکما و اهل فضل و دبیران و متصرفان
و بیاعان و اگر قمر بود نمها باشد و هوا خوش گردد و فراخی بود و میوه‌ها نیکو باشد
در مثلثه آبی دلیل کند بر توالد و تناسل بسیار و رنج زنان حامله و اگر برج عقرب بود
فساد زنان بدکار بود و نم و اگر در سرطان بود ارزانی جواهر آبی باشد و اگر حوت بود
نکاحها بزرگان و دستوران برآید و کار سفر دریا نیکو بود و قوت اکابر بود در جهت
شمال و اگر عطارد اینجا بود بارندگیها قوی تر باشد و آمدن و رفتن مسافران و پیچ و
شری حوض و جوی و مانند این و اگر قمر بود سیلها آید و آبها چنان بود که خرابی
کند در وقت والله اعلم ثمره پنجم احتراق عطارد در مثلثه آتشی دلیل کند بر

رونق دواوین و نهادن خراج و دولت در جهت مشرق و اقلیم سیم و رنج و متصرفان
و عمال و نوشش شالها بود و پیچ جواهر و مرصعات و بیماری در طبقات عطارد و محاسبه
و اگر قمر اینجا بود یا ناظر باشد نمها بود و کدورت هوا در وقت و پیچ و جواهر بی‌قیمت چون
مهره و آبگینه و مینا در مثلثه خاکی دلیل کند بر تغیر هوا بود ناصواب و قحط طعام
و نباتات و رنج کاروانها و بیماری دواب و اهل قلم خاصه در جهت جنوب و خشکی هوا بود و
و اگر قمر اینجا بود یا ناظر باشد نمها بود و کدورت هوا و سرما ناصواب وقت در مثلثه ناری
دلیل کند بر قوت اکابر مغرب و قوت حال وزرا و تیزی بازارها و رونق کار تجار و د
هاقین و رفتن بادها سرد و عمل متصرفان و اهل فضل و دبیران و بیاعان و اگر قمر
اینجا بود یا ناظر باشد بارندگی بیشتر بود و میوه‌ها نیکو باشد و اخبار خوش برسد و
فراخی بود در مثلثه آبی دلیل کند کشتیها و غلبهٔ آبها و ابرها و تغیر هوا و پیچ جواهر
آبی و آفت میوه‌ها در وقت و اگر قمر اینجا بود سیلها آید و آبها بسیار بود و نیکی حال
نباتات باشد و عمارت باغها و جویها والله اعلم شعبهٔ دهم در احکام
شش اثمار ثمره اول زحل باراس دلیل کند بر قوت حال مشایخ و خاندانها قدیم
و افزونی عز و جاه ایشان و تازه شدن دولتهای قدیم و خروج مدعیان در کرامت و
سخنان غیبی و تسخیر جن و جمع آوردن برهان در جام و مانند آن و فراخی عاش و
زه حیوانات و میل نزهه و ناموس و زیارتها و نیکویی کار ملوک قدیم زحل باذنب
دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بد گشتن احوال دواب بادکش و بیماریها در مشایخ و اهل
جبال و اکابر از جنس جنون و موتها از زهر و فساد مزرعها و رنج کودکان از دیو
و هراس مردم ثمره دوم مشتری باراس دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت
حال ادیان و میل خلایق بر زیارتها و اجابت دعاها و داد و عدل پادشاه و حاکمان
و قضاة و فراخی و ایمنی در اقلیم دوم و خوشی عیش خلایق و دادن صدقات مشتری
باذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بد گشتن هوا و کم دیانتی مردم و بیماریها اکابر

ونفاق ورنود و دورویی کردن بزرگان و تزویر منشیان و باطل کردن حقوق
شرعی ومحروم ماندن مستحقان قمر بمریخ باراس دلیل کند بر تقویه بدکاران وخا
ئیان وبه پیدا امدن پارسایان بی علم از بزرگان ولشکریان ومردم خویشتن ستا و رونق
لشکریان واقبا و بیشتر شدن بیماران رنجند در اقلیم سیم وهواها بد افتادن درسر فرومایگان
وبه پیدا امدن عزت خوانان وجمع اوردن پریان مریخ باذنب دلیل کند بر ضد
انچ گفته شد وبودن خیانتها وقصد بزرگان وبیماریها سوداوی وردن ومصروع [illegible]
بد پیدا امدن بیمها وافتادن قتلها وفتنها ونا ایمنی وافت در بزرگان ولشکریان وبدحالی
ثمره چهارم افتاب باراس دلیل کند بر داد و عدل ملوک وسروران وافزونی در ممالک وبیرون
امدن جواهر نیکو از کانها ومیل بزرگان بخیرات وطاعات وصدقات وزیادتی عز وجاه
منتران خاصه در اقلیم چهارم وتن درستی در خلایق افتاب باذنب دلیل کند بر ضد
انچه گفته شد وبخوری معارف ودرد چشم ومکروه بزرگان از مردم معیوب وناکس
وخشک شدن بعضی جایها وفساد فرزندگان ثمره پنجم زهره باراس دلیل کند بر حکومت
خاتونان وخادمان وتقویه اهل طرب ورونق دین اسلام وافزونی اعتقاد وبیرون
امدن برکات ورونق بازار عطر ومروارید [illegible] ورفتن بادها خوش وفراخی
واجابت دعاها زهره باذنب دلیل کند بر ضد انچ گفته شد واسقاط وبیماریها در زنان
ازو ندگی وریشها وآبله وبیرون امدن زنان ساحره وافسون ساز وبری دار و
فساد وبخیبات وبدکشتن سوا ثمره ششم عطارد باراس دلیل کند بر رونق حال اصحاب دیوان
وعمال ومتصرفان وتجار واصحاب حرف وظهور مردم فصیح وفاضل ورغبت خلایق
بخواندن اخبار وراست رمش احکام نجوم وطب ونیکی معاملات مردم وراستی دفترها
ومحاسبان وامانت عدول وقیمت کتاب وارت کتابت عطارد باذنب دلیل کند بر ضد
انچه گفته شد ومردم منافق ودروغ گوی بیرون ایند وزمره کند خاصه بیان اهل
دیوان وحکما وفضلا وگفتن بجا جا وبیماریها از بادها بد ودیوانگی وزفتن زفاق

وزدن دیو کودکان را ونوشتن خطها تزویر وکسادی بازارها وزیان صناعان و
نوشتن خاتمها وهیکلها تزویر والله اعلم **شعبه یازدهم** درقرانات
قمر باکواکب سبعه اثمار ثمره اول قران قمر بازحل درحمل دلیل کند بر تغیر هوا وبخار
وفساد حیوانات وبدی حال عوام ورحمت لشکریان درثور دلیل کند بر انبوه اکابر و
بزرگان وزنان محترمه وفساد نباتات ودواب وسرما درجوزا دلیل کند بر رفتن بادها
مضطرب ومکروه مردم فاضل ومسافران وعوام وسستی بازارها وتیرگی هوا درسرطان
دلیل کند بر سرما در وقت وبارندگی ومکروه بزرگان وبدی حال مسافران دریا وبادها
سرد در وقت دراسد دلیل کند بر فروبستن کار عوام ومکروه بزرگان وبدی حال
مسافران دریا وبادها سرد در وقت درسنبله دلیل کند بر نکبت مسافران وزحمت
متصرفان وسرما در وقت وفساد طعام واخبار بد درمیزان دلیل کند بر بادها مخالف
وفرستادن رسولان جهت صلح وبیع برده وابر ونم بود درعقرب دلیل کند بر فرو ماندن
کار مسافران ودر ماندن جاسوسان وبارندگیها وسرما وگرفتار شدن بدکاران در
درقوس دلیل کند بر بیماری در مردم وحیوانات ومکروه بزرگان وابرها وبخارها
درجدی دلیل کند بر بدحالی مسافران وجاسوسان وفساد زرع وحیوانات ودرشتی
هوا وسرما دلو دلیل کند بر رفتن بادها ومکروه بزرگان ومشایخ وحکما وبارندگی
وسرما وهراس عوام حوت دلیل کند بر ابرها وبخارها وبارندگی در وقت وفساد مسا
فران دریا ومکروه علما ثمره دوم در قران قمر بامشتری درحمل دلیل کند بر گشادگی هوا وگرمی واشتی
ونیکی راه مسافران وبیع وشری حیوانات درثور دلیل کند بر قوت حال عوام وفتح
بزرگ زادگان ونیکی راه مسافران ورسیدن کاروانها ودواب درجوزا دلیل کند
بر رسیدن اخبار واجتماع خیر واعتدال هوا ونوشتن خطها درسرطان دلیل کند بر نیکی
حال عوام وفتح در بزرگان وجمعیت خیر وبیع جواهر ابی وامدن مسافران دریا دراسد
دلیل کند بر عشرت عوام وبیع جواهر کانی وطاعت ملوک وروان شدن نقود درسنبله

دلیل کند بر بسیاری جهت بزرگان و اهل دیوان و حکما و نیکی زراعتها و بیع ماکولات
و آمدن کاروانها و مسافران درمیزان دلیل کند بر رفتن بادهای خوش و نیکوی هوا
و اخبار راست و خوش و جهتها اشراف و علما درعقرب دلیل کند بر آمدن بارانها
و توبهٔ اهل طرب و بدکاران و اعتدال هوا و سکون مسافران درقوس دلیل کند بر
جهت ایمه و بیع دواب و نیکی حال عوام و گرمی هوا و طلب امور دینی درجدی دلیل کند بر
ایمن شدن مسافران و آمدن ایشان و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان بضرورت
دردلو دلیل کند بر رفتن بادها و بودن جهتها مشایخ و حکما و ساختن طلسمات
و خواندن عزیمت درحوت دلیل کند بر تعصب عوام و جهتها خیر در علما و قضاة و
آمدن مسافران و بارندگی والله اعلم ثمرهٔ سیم در مقارنهٔ قمر با مریخ درحمل دلیل کند
بر گرمی هوا و خصومتها میان عوام و رنود و لشکریان و تشنیعها و فساد حیوانات
بود درثور دلیل کند بر غلبهٔ عوام بر لشکریان و درماندن خائبان و تشنیع مسافران
از ظلم دزدان درجوزا دلیل کند بر اخبار دروغ و فتنه میان عوام و اهل فضل و ارباب
قلم و تجار و رفتن بادها درسرطان دلیل کند بر غوغا و غوغا ظلم و فساد بدکاران و زحمت
مسافران دریا و بخارها دراسد دلیل کند بر فرستادن رسول و جاسوس و گرمی هوا
و فساد حیوانات و اندوه ملوک درسنبله دلیل کند بر اخبار دروغ و ظلم بر اهل
دیوان و تجار و زحمت باریان از لشکریان درمیزان دلیل کند بر خطر مسافران
و رنج زنان و اهل طرب و رفتن بادهای بد و تشنیع زنان و شوهران درعقرب دلیل کند
بر فساد مسافران و قتل و قید و ساختن بخارها و کدورت هوا درقوس دلیل کند بر گرمی
هوا و داغ دواب و خصومت میان اکابر و کردن کارهای آتشی و کاهلی عوام در دین
درجدی دلیل کند بر گرفتار شدن پیکان و جاسوسان و زحمت عوام از لشکریان و
خصومتها دردلو دلیل کند بر رفتن بلاها و بیماری مشایخ و بدی هوا و توقف مسافران
درحوت دلیل کند بر فساد کشتیها و حیوانات آبی و مسافران دریا و اندوه عوام و ابرها

و بخارها و کم روی علما و اشراف ثمرهٔ چهارم در اجتماع با آفتاب درحمل
دلیل کند بر تغیر هوا و اندوه ملوک و امرا و تشویش در عوام و غضب بر زیر
دستان درثور دلیل کند بر فساد نباتات و حیوانات و مسافران و نهادن
بناها و زحمت زنان مطرب و بستان بانان درجوزا دلیل کند بر بادها و نوشتن
فرمان و امثله و فساد و اشجار و میوهها و گرمی و تغیر هوا درسرطان دلیل کردن
بر بزرگی کردن عوام و بارندگی و تیزی هوا و آمدن مسافران دریا دراسد
دلیل کند بر اجتماع ملوک و بزرگان و گفتن اسرار و گرمی هوا و آمدن مسا
فران و قاصدان ملوک درسنبله دلیل کند بر حضور مسافران و آوردن
نامها و نوشتن مثالها و برکار شدن عوام در دیوانها و بازارها درمیزان
دلیل کند بر اندوه ملوک و آمدن رسولان و رفتن بادها و آمدن نکاحها و تاریکی
و نم درعقرب دلیل کند بر بازکی و سرما و درماندن جاسوسان و مسافران
و تیزی هوا و فساد کشتیها و آبها درقوس دلیل کند بر اختلاف هوا و مکروه بزر
گان و فقها و بیع و شری برده و حیوانات و کارهای آتشی درجدی دلیل کند
بر سرما و درماندن جاسوسان و پیکان و فساد حیوانات و اندوه عوام دردلو
دلیل کند بر اندوه ملوک و اکابر و سروران و رفتن بادها و سرما و نم و بدی
حال مسافران و زحمت مشایخ و حکما درحوت دلیل کند بر بارندگی و بزرگی
طلب کردن عوام و رسیدن مسافران خاصه از دریا ثمرهٔ پنجم در قران قمر با زهره درحمل
دلیل کند بر بارندگی و بیع پیرایه و زدن زینتها و مهربانی درحمل
و زنان و معاشرت درثور دلیل کند بر قوت بزرگ زادگان و خا
تونان و اهل طرب و اجتماع زنان و آمدن مسافران و سرما در وقت درجوزا
دلیل کند بر بادهای خوش و نوشتن خطوط چون مهر و مانند آن و آمدن نامه
و چیز و نیکی حال دبیران و طرب ایشان درسرطان دلیل کند بر فراوانی جواهر

آبی ونیکی حال مسافران وطرب درعوام وبارندگی حال کشتیها وسود بهانی
دراسد دلیل کند براعتدال هوا وبرآمدن نکاحها وطرب در ملوک وخواتین
وزدن پیرایه وساختن حیلها درسنبله دلیل کند بر نیکی حال مسافران و
بیکان وجاسوسان ونکاحها بزور وطرب در وزرا وارباب قلم وبیع برده و
عطرها وجامها درمیزان دلیل کند بر رونق اهل طرب وبرآمدن نکاحها وفرح
در زنان ومجلسها عشرت ووزش بادها خوش ودلخوشی مسافران درعقرب
دلیل کند بربارندگی ودرماندن مسافران ومکروه زنان واهل طرب وخدم
درقوس دلیل کند بطرب علما ومیل عوام بزهد وبیع برده ودواب ووثاق
دراهم وفلوس درجدی دلیل کند برآمدن مسافران ورستن از زحمت
وخوف وبودن سرما دردلو دلیل کند بربادها ونم وعشرت درمشایخ
وعلما وبرآمدن نکاحها وبودن طربها درحوت دلیل کند بربارندگی وسیلها
وجمعیت خواتین وطرب دربزرگان واشراف وایمه وقضاة وفرح عوام واهل علم
ثمره بیستم درقران باعطارد درحمل دلیل کند بربیع دواب وسلاح وکشش هوا وتجا
رها واخبار ونها درثور دلیل کند بر سرما وبیع طعام وستور وعمارت وزرع و
آمدن مسافران درجوزا دلیل کند بر رونق دبیران ونقاشان ونوشتن
خطوط وآمدن نامها واخبار ووزش بادها وبیع برده درسرطان دلیل کند بر
فرستادن رسولان وحرکت کشتیها ومسافران دریا وبیع جواهر آبی وبارندگی
وتاریکی در وقت دلخوشی وعوام دراسد دلیل کند برحرکت ملوک وسلاطین
ورسیدن قاصدان پادشاه واخبار ملکی ووزش شمال وبیع جواهر کانی وطلب
مال درسنبله دلیل کند برحرکت بیکان وجاسوسان ووزش ایشان در اطراف
عالم ورونق دیوانها وبازارها وبیع غله وحیوانات وبرده وکتابت درمیزان
دلیل کند بر وزش بادها وبیع برده وتخم وآمدن اخبار خوش ورونق شعرا

واهل

واهل طرب وندما درعقرب دلیل کند بر ابرها وکدورت هوا وافتادن اراجیف وفساد
مسافران ودرماندن جاسوسان درقوس دلیل کند بربیع برده وحیوانات
وحرارت هوا در وقت وتجارتها وخلاص محبوسان ومناظره درجدی
دلیل کند بر بند ماندن مسافران وبیکان وبیع ستور واختلاف هوا و
سرما در وقت وبحث حکمت در دلو دلیل کند بربادهای مخالف ومردم عام
خایف شوند از اخبار ونم باشد وبحث علوم دقیق وطلب طلسمات
ونوشتن هیکلها درحوت دلیل کند برحرکت کشتیها ومسافران دریا و
تیرگی هوا وبارندگی ورونق صیادان دریا وبودن کارها شرعی وخلاص
از حبس قاضی ثمره هفتم بودن قمر با دو عقده قمر باراس دلیل کند
بر نیکی احوال عالم وبزرگ شدن عوام ویافتن تربیت از ملوک واکابر
واشراف وروانی کارها وبازرگانیها واخبار خوش ورفتن بزارها
ومیل عوام بخیرات وطاعات واجابت دعاها باذنب دلیل کند بر ضد
آنچ گفته شد وبیماریها بود ودر کودکان وزنان حامله وکشش وکوری
ودرنوزده میان عوام وافتادن اراجیف وفساد میوه‌ها در وقت وعقوبت
وفساد مسافران وبیکان وبدشدن احوال نرخها وجانوران وبودن دردها
چشم وزدن دیو والله اعلم **شعبه دوازدهم** در انتقالات
قمر باکواکب شش اثمار ثمره اول در تسدیس وتثلیث قمر با زحل دلیل کند
بر دلخوشی بیان بنوزنان ومردان وفرزندان وپیران وتغییر هوا ونیکی
حال اهل صحرا ومشایخ وفرارعان وسعادت حال صیادان در تربیع ومقابله
دلیل کند برافتادن خصومتها میان عوام ودیدن شدت ورنج مسافران
ومکروه میان پیران وفرزندان وتغییر هوا وسرما وبیماریها در کودکان
وتفاوت نرخها ثمره دوم تسدیس تثلیث قمر با مشتری دلیل کند برغبت عوام بخیرات

وطاعات ونیکی احوال مسافران وعدل وامانت وایمنی وفراخی وبرآمدن
کارها وحاجتها بآسانی میان خلایق وپیش بزرگان **تربیع ومقابله** دلیل کند
بر مکروه خاطرایه وقضاة وعوام الناس وظهور دعویها شرعی وافتادن
خصومتها ومناظره ومجادله وانده توانگران واشراف ووزرا **ثمره سیم**
تسدیس وتثلیث قمر با مریخ دلیل کند بر حرارت وحرکت لشکرها وفتح در مردم
اوباش واشکارا کردن سواری وبکار داشتن انواع سلاح وخلاص محبوسان
تربیع ومقابله دلیل کند بر مکروه عوام وظلم لشکریان وخصومتها زندان وعوام
ومقصد یکدیگر وبیماری کودکان وبیم راهها وتعاطیه وعلاجها بداغ وشق
ثمره چهارم تسدیس وتثلیث با شمس دلیل کند بر عدل ملوک با رعیت وعوام خلق وعنایت
بزرگان با فرودان وگرمی هوا ودلخوشی میان پدران وفرزندان وزنان
وشوهران وروانی کارها وبرآمدن حاجتها وشکستن سرما ورونق خلفا **تربیع**
ومقابله دلیل کند بر غضب ملوک بر رعایا وفقر وسیاست فرمودن وفاش
کشتن بدیها مردم فرومایه وعوام وتغییر هوا وشکستن سرما وبودن نیها والله
اعلم **ثمره پنجم تسدیس وتثلیث قمر با زهره** دلیل کند بر بسیاری فرح وطرب
در مردم وسورها ومهمانیها وبرآمدن نکاحها ونیکی حال اهل طرب وزنان
وخادمان ومسافران وعوام واعتدال هوا **تربیع ومقابله** دلیل کند بر تیزی با
زار عطرفروشان ومکروه خاطر زنان وفاش گشتن خیانت زنان واعتدال
هوا والله اعلم **ثمره ششم تسدیس وتثلیث قمر با عطارد** دلیل کند
بر تیزی بازار عطر ومیوه وکاغذ وغلامان ونوشتن نامها وفرستادن ر
سولان وآمدن خبرها خوش وراست ورفتن علاجها واحکام نجوم وبیاری
برآمدن پیمانها وتوقع متصرفان وتجار ودبیران واهل بازار **تربیع ومقابله**
دلیل کند بر کسادی بازارها واخبار دروغ وخیانت رسولان وبیاری

مجادله

مجادله میان عوام واهل بازار ومحاسبه وکیلان ومتصرفان وظاهر
شدن خیانتهاء ایشان وتغییر هوا ونوشتن خطها ودروغ اما اصل
دیگر آنست که چون امتزاج کواکب وواقع وتدبیر وتقابل تدبیر واحوال
اتصالات معلوم گشت وقت باشد که دو کوکب یا سه یا بیشتر با همدیگر جمع
شوند یا در شکل نظر باشند از امتزاج باید دادن چنانک یاد کردیم
در ثمره سیم از شعبه که بشجره اول منسوبست وسخن بر طبیعت آن کوکب باید گفت
که قوی تر باشد وانچه شرایط منجم گفته شده است از اینجای ارند ومانع
وسعطی را بشناسند ونظرها ومقبول ورد وانچ یاد کردیم نگاه دارند
وازان میان حکمی بیرون آرند وبدانند که جمیع اتصالات ومواضع کواکب
وحالات هر یکی در وقت تحویل سال یا فصل اثر قوی تر کند خاصه که
در اوتاد افتند ومدت آن اثر سال یا فصل بر دارند وحکم طالع اجتماعات
واستقبالات همین باشد در هر اجتماع واستقبال این را همین باشد که در
سال وفصل گفته شد اما اصل دیگر آنست که وقت چون از اجتماع بیرون
آید بهر کوکب که پیوندد طبیعت آن کوکب گیرد تا باستقبال رسد همه احوال
بر مزاج آن کوکب گذرد از تغییر حال هوا واحوال مردم ونرخها واین همه بحسب
نظر آن کوکب بود از سعد ونحس وحکم پرداختن از استقبال همین بود ودر
اجتماع واستقبال این را نگاه دارند والله اعلم **شجره سیم در احکام**
طالع تحویل سال عالم وفصول واحوال نیکی وبدی سال وفصول وعوارضات
که حادث شود وراحت ورنج اصناف خلایق شش شعبه **شعبه اول** در احکام
طالع عالم یازده اثمار **شعبه دوم** در گرانی وارزانی چیزها ده اثمار **شعبه سیم**
در اثمار علوی چهارده اثمار **شعبه چهارم** در فتنها وحربها دوازده اثمار **شعبه**
پنجم در احکام اقترانات وبرج قرانات پنج اثمار **شعبه ششم** در کسوفات [illegible]
اثمار

شعبه اول در احکام طالع سال عالم یازده اثمار ثمره اول در مقدمه این
شعبه طریق استخراج درجه طالع سال عالم در همه زیجها استادان آورده‌اند
و ما نیز در نوع عده بچند نوع یاد کردیم مشرح اما هرگاه که طالع سال برج
ثابت افتد حکم همه سال بران طالع کنند و اوضاع کواکب و دیگر دلایل او
و اگر برج ذوجسدین بود حکم دو فصل بهار و تابستان ازان طالع کنند و
بر تحویل سر نیزان طالع استخراج کنند و حکم دو فصل تیرماه و زمستان ازان
طالع کنند و دلایل او و اگر طالع برج منقلب افتد طالع هر فصل دیگر استخراج
باید کرد تا هر فصلی را علی حده طالع باشد و حکم هر فصلی از طالع او کنند و اگر طالع
سال برج ثابت یا ذوجسدین باشد حکم بچهار فصل کنند نیکوتر آید و اگر حکم پانزده
روزی کنند از طالع اجتماع و استقبال کنند و انصراف قمر از اجتماع یا استقبال
یا اتصالات او بکوکبی بنظرها مودت و عداوت چنانکه گفته شد در پیش و سایر اتصالات
علوی را با ان ضم کنند و استخراج دهند و همه طالعها را حکم بر یک طریق بود اما
بدانند که طالع را دو نسبت باشد یکی بشهری که طالع با فق او بیرون آورده باشند
و احکام دران شهر ازان طالع کنند و دوم آنکه بعرض منتصف عمارت استخراج کنند
و تقویمات کواکب بر طول بود و بران احکام نهند و این حکم عام باشد والله اعلم

ثمره دوم در احکام کلیات عالم

احکام شناختن احوال موجودات باثر تحریک
اجرام علوی و متاثر شدن اجسام سفلی بدان تحریک جهت کون و فساد
و بنا شناختن این احوال بر دلایل باشد پس واجب آن کند که بر هر چیزی اول
دلیل طلب دارند و در قوت و ضعف وی نیکو تامل کنند و اگر دلایل بیشتر بود
استخراج دهند چنانکه نموده‌ایم و احوال هر یکی از اصناف مردم را صورت
طالع ازان برج بنگرند و صاحب و مستولی او و آن کوکب که دلیل آن صنف
مردم باشد چنانکه احوال پادشاه را از برج عاشر و صاحب و مستولی

او بنگرند و اگر طالع روزی بود آفتاب را شریک آن کنند و اگر شبی بود قمر
را و مناسب سعادت و نحوست هر یک احکام نهند و احوال وزرا و نزدیکان
پادشاه و مال و لشکر او را از برج یازدهم بنگرند و صاحب و مستولی او و مشتری
و عطارد و مریخ را شریک آن کنند و رای و تدبیر و اعتقاد و عدل او از سهم
الغیب و صاحب و مستولی او بنگرند و احوال رعیت را از درجه طالع و صاحب
و مستولی او و از ماه بنگرند و احوال مال و کسب و معاش را از برج دوم و
صاحب او و مستولی بر او و از سهم السعاده و صاحب او و مستولی بر او و از
مشتری و صاحب بیت المال بنگرند و احوال نکاح و شرکت و خصومتها و تهمت
و دعویها از خانه هفتم و صاحب و مستولی بر وی و زهره و شمس و سهم التزویج
و صاحب او بنگرند و احوال فرزندان و فرح و طرب و اخبار و لباسها را
از خانه پنجم و صاحب و مستولی او بنگرند و از سهم الاولاد و صاحب او و زهره
و عطارد را شریک آن کنند و احوال سفر و مسافران و دین و مذهب را از خانه
نهم و صاحب و مستولی بر وی و سهم السفر و صاحب او و قمر و عطارد بنگرند
و احوال ارتفاعات و اطعمه و عمارت و زراعت و عواقب کارها از خانه چهارم و صاحب
و مستولی بر وی و از سهم هر چیز که خواهند و صاحب او و زحل و مشتری بنگرند و احوال
دواب و قرض و عداوتها از خانه دوازدهم و صاحب و مستولی و سهم هر یک و صاحب
وی و زحل بنگرند و احوال بیماریها و بندگان از خانه ششم و صاحب ششم و مستولی و
زحل و عطارد و قمر و سهم هر یک بنگرند و احوال وبا و موت و اندوه و بحث از خانه هشتم
و دلایل وی و مستولی و زحل بنگرند و از سهم خوف و صاحب وی و همچنین هر خانه
را دلایل وی و قوت وی میکنند و نظرها نحس و سعد و قبول و رد را اعتبار میکنند
پس هر کدام خانه را که دلایل او قوی تر بوند و بقوتها ذاتی و عرضی و بهم دیگر ناظر باشند
خاصه از اوتاد حکم بر سعادت آن قوم کنند که بدان دلایل منسوب بوند و آنچه مدلول او

جنبی باشد حکم قمر همچنین بود **ثمره پنجم** اگر صاحب طالع در طالع بود قوت حال
مردم باشد و اگر در رابع بود و مشغول مردم در ان شهر بدلخوشی باشند و اگر با مقبول
بود بی رضا باشند و اگر در منتقم بود مردم بگریزند از خصمان و اگر در عاشر بود در طلب
صحبت پادشاه و اکابر باشند و جستن جاه و حرمت و اگر در ششم بود خائف باشند
و نجتنبا بیند و اگر در هشتم بود بیماریها حادث شود و همچنین قیاس خانها دیگر همین باشد
ثمره ششم اگر صاحب دوم در عاشر بود یا حادی عشر مال و معاش مردم
بسلطان باز گردد و اگر خانها سعدان بود یا مسعود باشد تلطف از رعیت خواهند
و اگر خانها نحسان بود یا کوکب نحس باشد بعنف بستانند و مال و معاش بزیان برند
ثمره هفتم اگر صاحب نهم بصاحب طالع پیوندد بنظر مودت مردم سفر کنند بر شادی
و دلخوشی و اگر نظر عداوت بود سفرها ضروری افتد و اگر صاحب طالع بصاحب نهم
پیوندد بنظر مودت مردم مائل شوند بسفر و اگر نظر عداوت بود بگریزند اما اگر آن
کوکب زحل بود از شدت و قحط و تنگی بگریزند و اگر مریخ بود از لشکرها و خواست و
دزدی و ناایمنی بگریزند و اگر کوکب سعدان باشد سفرها با راحت بود و با خیر و نفع
و بتماشا بتبرک روند خاصه که نظر نیر سعد بود و همچنین اگر صاحب طالع بطالع
پنجم پیوندد مردم طلب فرزند دارند و اگر نظر مودت بود فرزندان نیک زایند
و بزیند و اگر صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد حکم همین باشد و اگر از اوتاد پیوندد
دلیل بسیاری توالد و تناسل باشد خاصه که کوکب نیکو حال باشد و در بروج بسیار
فرزند و اگر برخلاف این بود حکم برضد نشیند و حکم طب و لباس و اخبار همین بود
ثمره هشتم سلامتی صاحب ششم بود دلیل کند سلامتی مردم بود و اگر ان خانه نحس
باشد یا نحس شده بود بیماریها بدید آید از مزاج کوکب نحس یا نحس کننده پس اگر
مشتری و عطارد و ماه در صورت طالع نیکو حال بود خاصه عطارد در اوتاد باشند
خاصه در عاشر بیماران علاج بپذیرند **ثمره نهم** اگر صاحب ثامن محترق

باشد از اجناس و اگر برخلاف این بود حکم بر طرف ضد افتد و اگر افتاب در
وقت تحویل قوی حال بود و بمشتری ناظر بود به مودت دلیل عدل پادشاه بود و امانت
و انصاف و عدل و نیکی احوال حران و اگر نظر عداوت بود عدل و انصاف او نماید
اما موجود نباشد و اگر بزحل ناظر بود به مودت ظلم کند در صورت عدل و اگر ناظر
عداوت بود ظلم و جور صریح باشد و چون طالع بشی باشد و آبی قمر باشد حکم
او همین بود اما اگر کم از شش و اگر بر سهم الغیب سعد مستولی باشد ایضا
پادشاه صواب بود و نظر بر عدل و مرحمت دارد و خیرات و اگر نحس مستولی افتد
حکم بر ضد بود و اگر زحل نیکو حال بود کشت و زرع بسیار شود و اگر مشتری قوی
حال بود بر عکس این باشد قیاس کواکب دیگر همین است یا منسوبات هر یک
اما از این کواکب هر کدام که روی بخانه شرف خود دارد یا در شرف خود بود
ان قوم را کار بالا گیرد و اگر بخانه یا خطوط دیگر چنین اتفاق افتد سعادت
و مناصب ان رسد اما اگر روی ان خانها نیکو بجایها بد دارد یا در ان جایها
دلیل افتادن بود از سعادت مناصب جا بجا اما نحس میان دو نیر زیان
کم کند یکر متصل بود که باشد و نیز میان دو نحس دلیل امور نهان بود منا
برج اما انصراف و اتصال هر کوکبی را از سعود و نحوس حکم همین باشد و این
همه حالات را در وقت تحویل سال یا فصل اعتبار کنند که اثران عظیم تر باشد و مدت
او مدیدتر والله اعلم **ثمره سیم در حرکات جزئیات** هر گاه که کوکبی راجع شود دلیل
حیرت باشد و پشیمانی و فرو ماندن کارها و رایها خطا و کم ثباتی در منسوبات او
اما محترق بودن دلیل بیماری باشد و موت و نکبت و اندوه در منسوبات او و زیان
رحمت **اگر افتاب عاشر طالع** سال یا فصل باشد و قوت حال پادشاه بود و اگر در خانه
نهم بود سفری کند پادشاه و اگر در خانه چهارم بود ساکن باشد در مملکت خود
و اگر در خانها ساقط بود از رعیت دور افتد و هر خانه را قیاس همین است و اگر طالع

بود یا در نظر نقصان افتاده باشد نه تنها بود خاصه که صاحب سادس ناظر
بود بد و بنظر عداوت و صاحب طالع و قمر هر دو بد حال بوند هر کوکب که صاحب
ثامن بود منحوس یا محترق شوند موت از طبیعت آن کوکب حادث شود اگر
آن کوکب زحل بود موت از تنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریها منقرود و از کوشش واقع
بزحل منسوبست و اگر مریخ بود قتلها بود و بیماریها خونی و طاعون و آنچه بمریخ
منسوبست اما اگر برج ثامن خانهٔ زهره بود بیشتر مرگ زنان بود و حیوانات
و اگر خانهٔ عطارد مرگ کودکان بود و طبقات عطارد قیاس بروج دیگر ثامن
و اما اگر برج حمل باشد بیماریها در سر و دماغ او باشد و اطراف و در گوش و دندان بود
و ابدان و اگر ثور باشد بیماریها در گلو باشد و اطراف او و در کاو و پیش و اگر در
جوزا بود بیماریها در بغل باشد و دستها و باقی بروج را قیاس میباید ثمره
دهم در صورت طالع هر کوکب که بقوتها ذاتی و عرضی آراسته بود حکم همه سال یا
فصل از طبیعت او کنند و اگر بیشتر کواکب نیکو حال بوند احوال عالم در آن سال یا فصل
همه بر سعادت بود و ایمنی و تن درستی و فراخی و بسیاری کسب مال و معاش و نیکی
ارتفاعات و میوه ها و داد و عدل و سازکاری خلایق و توالد و تناسل و بودن
فرزندان مقبل و افتادن سفرها با خیر و اگر احوال کواکب بر ضد این بود حکم بر عکس
افتد ثمره یازدهم اثر اتصالات نیکو در اوقات امن و آرام عالم عظیم تر بود
از آن جهت که مقوی آن دلایل شود پس در افزاید راحت و فراغت و دلخوشی
پادشاهان و خلایق و اثر اتصالات بد در وقت خوف و تشویش با اثر قوی تر
و ظاهر تر بود که فتنه را عام گرداند چنانک در پیش ذکر رفته است و الله اعلم و احکم

شعبه دوم در احکام احوال

و ارزانی چیزها ده اثمار ثمره اول
در مقدمه پیوسته گرانی و تنگی از زحل بود و اثر هر دو بوقت قران ظاهر تر
بود ثمره دوم بنگرند بصاحب طالع اجتماع یا استقبال متقدم بر تحویل سال

یا فصل و بطالع و قمر و اگر این هر دلیل مسعود بود هر دو کوکب بجایگاه نیکو افتاده
باشد و زاید باشند در سیر و صاعد در افلاک خود نرخها گرانی کند و اگر این دلایل
بکوکبی ناظر بوند که در وسط السما باشد کار قوی تر بود و اگر احوال دلایل بر
خلاف این باشد نرخها ارزان گردد ثمره سیم در صورت طالع هر کوکب که بقوتها
ذاتی قوی تر بود منسوبات او قیمت گیرد آن برج که کوکب در وی بود ثمره چهارم
اگر مستولی برج اجتماع یا استقبال متقدم بطالع سال یا فصل در ثالث بود یا تاسع
و یا مقبول باشد الخ منسوب بد و بود ارزان گردد ثمره پنجم اگر مشتری را در
طالع متقدم بر تحویل حظی بود و صاحب طالع بمشتری ناظر باشد یا بزهره و صاحب
ثانی نظر دارد بطالع یا بصاحب طالع در آن سال یا فصل فراخی باشد خاصه که صاحب
سعد بود یا سعد شده باشد و اما اگر تنها تجربه افتاده که مشتری چون راجع شد طعام
نایافت گشت و چون مستقیم شد فراخی پدید آمد خاصه در بروج ارضی ثمره ششم
اگر قمر از اجتماع بیرون آید یا از استقبال و بزحل پیوندد و بزحل صاعد در فلک
تدویر و آن بعد از استقامت باشد دلیل کند گرانی و اگر عطارد با زحل بود
یا ناظر موکدتر بود و آن چیز که گران شود از منسوبات زحل بود و موضع او با عطارد
و موضع او ثمره هفتم صاحب ثانی اگر در سیر زیادت بود و صاعد در افلاک
خود و در یکی از اوتاد آنچه غدا را شاید گران شود ثمره هشتم زحل چون در سنبله
بود و او دهم یا دوم از طالع سال یا فصل گرانیها خوردنی و اگر زحل در میزان بود
قوی تر باشد و بیشتر طلب کنند ثمره نهم اگر صاحب طالع در وتدی بود و صاعد
در افلاک و زاید در سیر و عدد و حساب دلیل کند بر گرانی نرخها اما بوقت پدید آمدن
گرانی را باید استد در سال چنانکه اگر کوکب دلیل در طالع بود اول سال گرانی کنند
یعنی در بهار و اگر در وسط السما بود در تابستان گرانی کند و اگر در سابع بود در تیرما
و اگر در رابع بود زمستان و اگر در زایل الوتد بود اندک تفاوت کند ثمره دهم

قوت دلیل از سعود بود و سیر و بودن در اوتاد دلیل عزیزی باشد و بودن او در
خانهٔ خود دلیل طلب باشد و همین سبب است که چون زحل بمیزان رسد طلب معاش
کنند از خوف قحط و گران شود که صاعدات در فلک خارج مرکز و در اوایل وقتی گرانی
بکمال رسد که زاید بود در سیر اما ضعف دلیل که از هابط شدن باشد و نقصان در سیر
و بودن او در زایل الوتد یا ساقط دلیل ارزانی و خواری بود و بودن او در وبال یا
هبوط دلیل کم التفاتی مردم باشد شعبهٔ سیم در احوال آثار
علوی چهارده اثمار ثمرهٔ اول در مقدمهٔ او دلیل بادها بروج بادی اند و شمس و قمر و
و عطارد و دلیل باران را ابها بروج آبی و اسد و دلو و زهره و عطارد و قمر پس اگر
بوقت تحویل این کواکب در ان برجها باشد در ان سال یا فصل بادها وزد بسیار
خاصه از جهت عرض کوکب و باران انها بارد بی حساب خاصه که قمر زاید النور بود پس
اگر مریخ با دلایل بادها بود بادها سخت تر باشد و با سرخیها بود و اگر زحل بود بادها
خراب کننده باشد و سرد و اگر زهره بادها خوش وزد معتدل یا شد که خنک بود
و بانم و حکم قمر همچنین بود و اگر زحل با دلیلها باران بود باران آهسته آید و سرد شود و نجه
باران بود و اگر مشتری باشد باران انها با نفع بود و ... بزرگ و هوا معتدل بود و بادها
خوش جهد و اگر مریخ باشد بخارها خیزد و رعد و برق باشد و مریخ در بروج بادی
و آبی و نقصان ابها بود و در تابستان سموها وزد و اگر عطارد انجا بود باران باشد
و رعد و برق در وقت ثمرهٔ دوم فتح الابواب انست که دو کوکب بهم نگرند که خانها
شان در مقابله همدیگر بود پس اگر فتح الابواب از عطارد و مشتری بود و بادها رود
خوش و نرم و اگر یکی از اینها در برج آبی بود باد و باران باشد و اگر در بروج خاکی
بود باد و سرما باشد و اگر در بروج آتشی بود ابرها پریشان باشد و باد گرم و تاریکی
و گرفتگی هوا مناسب وقت اما اگر قمر از زهره منصرف شود و بمریخ پیوندد تغیر هوا
بود بهمان نسبت که گفته شد از باد و نم و تغیر هوا و سرما مناسب بروج اما اگر قمر از آفتاب

منصرف شود و بزحل پیوندد سرما بود و تغیر هوا و اگر یکی در بروج آبی
بود بارندگی باشد و در بروج بادی باد رود چنانکه در پیش گفته شد و اگر زحل
در بروج بادی بود بادی سخت تر جهد و اگر در بروج آتشی بود گرمی باشد و اگر
در بروج بادی بود بادهای گرم رود و اگر برج آبی بود ابرها و بخارها ورود شلاتی(?)
شود و اگر در بروج خاکی بود سرما بشکند و در تابستان باعتدال شود اما
اگر قمر در برج آبی بود سیلها آرد و در برج خاکی سرما خشک در وقت و در برج بادی
باد و در بروج آتشی تاریکی و این همه احوال بحسب وقت و زمان و اوان هر چیزی از باد
و باران و سرما و گرما اما پیوستن قمر بزحل بقران در برج آتشی دلیل تاریکی بود
و در برج خاکی دلیل سرما بود و در برج بادی باد و در برج آبی باران بود و
سردی اما دلایل دیگر درین بیان افتد در مدلول زیادت کنند مناسب طبیعت
خود اگر فتح الابواب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک تربیع قمر با شمس که از مرکز
خوانند دلیل تغیر هوا بود و بارندگی بسیار خاصه که ان دو کوکب یکی صاحب طالع
اجتماع یا استقبال بود و طالع برج آبی یا بادی باشد و اگر برجی خاکی سرما سخت تر
باشد و اگر ان کوکب راجع بود تغیر هوا و بارندگی بنهایت بود اما عطارد چون در
برجی بسیار ماند هر کجا که بود ابرها انگیزد و علامتها در هوا قمر در زیادتی ابها دلیلست
چون زاید بود در سیر و نزدیک بود باجتماع و باستقبال و صاعد بود در فلک
اوج خود و ان از پس تربیع اول بود با اشاب(?) با مقابله و از پس تربیع ثانی با اجتماع
چون احوال قرانات دیگر تحویل سال یا فصل اتفاق افتد و قمر با ان وسط السما بود
و یا در ربعی که مقابله اوست دلیل ابها بسیار بود در ان سال یا فصل و اگر کواکب جمع
شوند در بروج آبی باران بسیار آید و ابها فراوان بود خاصه در حوت بوقت و در
بروج بادی دلیل بادها مخالف شوند چون زهره مغربی بود در وقت باران و در
بروج آبی دلیل باران بسیار بود ثمرهٔ سیم صاحب طالع سال یا فصل با اجتماع

با استقبال جون از کوکب باران بود وکواکب دیکر از بروج آبی در و ناظر بوند دلیل
باران‌ها بسیار بود و در وقت خاصه که طالع برج آبی بود پس اکر آن کوکب قمر بود بسیار
باشد و باران‌ها تیز و اکر زهره باشد و ابرها سیاه بر اید و تاریکی شود و بارندکی باندازه بود
و اکر عطارد باشد رعد و برق بیشتر باشد و تاریکی و بارندکی کمتر بود و اکر زحل بود
باران ریزه باشد و آهسته و اکر مشتری بود تغیر هوا بود و بخارها و کرمی و بارندکی نرم
ثمره چهارم عطارد جون از برجی ببرجی نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت
و برج اکر کرما و سرما و باد و نم اما هر کوکب را اثری بود در وقت تحویل ببد برجی ولکن
اثر عطارد ظاهرتر بود جون در وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشند
دلیل ابرها و باران‌ها بسیار بود دران سال و بهار و سردی هوا باشد ثمره پنجم
پیوستن قمر با زهره از خانهای عطارد ابرها و باران‌ها باشد و باد و اکر عطارد با زهره
بود و یا ناظر سخت‌تر باشد ثمره ششم اتصال عطارد با زحل یا زهره با زحل
دلیل سرما بود و بارندکی و دمه و رعد و برق در هنکام و در غیر آن دلیل شکستن
کرما بود و از تغیر هوا و تاریکی خالی نباشد ثمره هفتم اکر زهره تابستان مشرق بود
کرما بشکند و ابرها بر اید و بارندکی بود و اکر نزدیک تحویل آفتاب بجدی زهره مشرقی
بود خاصه در غایت تشریق بود زمستان سرد بود و بارندکی و دمه و یخ بندها و اکر در
فصل تیرماه مشرقی بود روز و سرد کردد و نمها باشد مکر رونده باشد باحتراق
که اثر کمتر کند و اکر نزدیک آفتاب بسرطان مریخ در حد تشریق بود کرما قوی
بود و علامات شهب افتد و اکر بوقت تحویل آفتاب بجدی در حوالی آفتاب بود مشرقی
یا مغربی از سرما بشکند ثمره هشتم زحل در بروج آبی دلیل خشکی سال و نقصان
چشمها و رودها بود در کذشتن تابستان باعتدال پس اکر مریخ در بروج آبی بود دلیل
خشکی سال بود و در بروج آتشی در تابستان و دلیل سرما باشد و در زمستان
دلیل شکستن سرما باشد و در بروج بادی حکم معین بود اما کمتر در بروج خاکی دلیل

شکستن سرما بود در وقت سرما و خشکی در تابستان دلیل شکستن کرما ثمره
نهم نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل کرما بود و خاصه از بروج آتشی یا بادی و شکستن
سرما بود و نظر مریخ با مشتری یا قمر این دو کوکب حکم معین دارد ثمره دهم اکر بوقت
تحویل سال یا فصل مشتری یا قمر این دو کوکب و زحل بجرم با هم باشد در بروج
هوایی بادها جهد و در بروج خاکی سرما بود و در بروج آبی سرما بود و بارندکی و در
بروج آتشی شکستن سرما بود کدورت هوا و کرفتکی و در تابستان کرما باعتدال
ثمره یازدهم زحل در رابع طالع سال یا فصل با اجتماع یا استقبال دلیل خوف
زلزله باشد خاصه که در برج خاکی بود و اکر عطارد یا قمر با او بود و یا هر دو ناظر
بوند بنظر نحس سخت‌تر بود احتراق زحل در بروج خاکی و قران نحسین بود حکم
معین دارد ثمره دوازدهم مریخ در عاشر طالعها نمودن اثرها بود در هوا خاصه که
آن بادی آتشی بود منحوس شده باشد و اکر عطارد و یا قمر انجا بود و یا ناظر بنظر
عداوت سخت‌تر باشد و ذو ذوابه بدید آید و ذو ذنب و جون یکی ازین علامات
بدید آید و جرم شمس سیاه لون یا سرخ نماید اثر فتنه زودتر و قوی‌تر بود پس
اکر ذو ذوابه از طرف مشرق بدید آید فتنه و تشویش از ان طرف ظاهر شود و زود
تر دران جهت اثر عظیم کند و حکم جهت دیکر همین باشد اما کفته اند جون
ذو ذنب در مغرب ظاهر شود اثر او دیرتر بدید آید از هر جهت که دم او بود آن
جهت خراب کردد و لشکرهای بیکانه از ان طرف در آیند و پادشاه و اکابر و سروران
ولایت را بکشتن رسد و بقتل آیند و آبها دران ولایت نقصان کند و قحط شود و هوا
کردد و بیماریها صعب بدید آید و وبا افتد و مرک و مفاجات و دزدیها و خیانتها
آشکارا شود و حربها افتد جنانکه در پیش ذکر رفته است برج اما اثر او عظیم
باید دانست در فساد عالم و دران اقلیم و بلد و ناحیه ظاهرتر بود که برسمت او بکذرد و
یا او را ببیند و در شهرها که منسوب بود بدان برج که دروی طالع شده باشد و مثلثات

دو یا در عاشر ان شهر است اما ان بزرک که شرح بطلیموس را شرح کرده است غیر مولانا
نصیر الدین رحمة الله حکایت میکند در اخر کتاب که وقتی که دو ذوابه نمود در مصر و قرب
یکساعت بداشت سلطان محمد بقتل رفت و رود نیل خشک کشت و لشکرها بیکانه در امدند
و بمبالغت فسادها میکند از وبا و قحط و حرب و خیانتها اما انچه ما دیدیم ان بود
که در بیست و نهم رمضان سنه اثنین و ستین و ثمانمایه هجریه دو ذوابه بدید آمد
در مشرق از مطالع اسد در صبح افتاب در اوسط اسد و درین شب کسوف بود
تحت الارض قریب یازده اصبع و بزرکی دو ذوابه مقدار سر آدمی و از دو ی
دودی سر بالای کرد چنانکه نمود که میسوزد و بالا میرود و ی کستر د و تلاشی
میشود و او بر زمان بت و بلاد مشرق و ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه
و ماوراء النهر و خراسان بکذشت و هر شب خود تر می نمود و از طرف جنوب قبله
غارب کشت بیست و دوم ذو الحجه و مدت مکث او هشتاد و پنج روز بود چون در اسد
پیدا شده بود اثر او ان بود که در مشرق خلافها و حربها افتاد و فتنه قوی کشت
و پادشاهان را نکبت رسید و هلاک شدند و قحط و وبا و بیماریها پدید شد و چنان شد
که کفتند که کیاه دران زمین نمی روید از خشکی و انچه از پادشاهان زنده بماندند
ازان مقام روی بترکستان نهادند که بجته دزدی و خیانت اشکارا شد و راهها
در بند امد و شفقت پادر و فرزند بر خاست و نا ایمنی و دزدی و ظلم پیدا کشت
و لشکرها بیکانه امدند و در ماوراء النهر خرابی میکردند و ملوک و اکابر بقتل میامدند
و توانکران درویش شدند و هر سال وبا و فتنه و قحط در خراسان ان اثر کرد که براق
از جیحون کذر کرد و شهرها غارت کرد و قتل و اسیر بیرون اورد و حربها قوی رفت
و شکسته و نومید باز کشت و بماوراء النهر رسید بعلت اکله و فالج باطل شد و بعد از نه
سال لشکرها از خراسان در امدند و قتل عظیم کردند و باقی خلایق را بطرف جیحون
روان کردند و بعد ازان غارت بزرک کردند سیزده کرت اللهم احفظنا من هذه البلیات



ثمره سیزدهم در تغیر حال هوا بسبب قرب و بعد کواکب از افتاب چون قمر از اجتماع
بیرون اید تا بتربیع افتاب ترسد تری کند و از تربیع تا استقبال کرمی کند و از انجا
تا تربیع دیکر خشکی کند و از تربیع دوم تا اجتماع سردی کند اما قمر از اجتماع تا
استقبال زاید النورست و از استقبال تا اجتماع ناقص النور و قول دیکر انست که
قمر از تربیع اول زاید النورست تا تربیع ثانی و از انجا ناقص النورست تا تربیع اول
جهت انکه نور و ظلمت بوقت هر دو تربیع در جرم او مساویست و چون از تربیع اول
بکذرد نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع ثانی و از انجا ظلمت غالب شود تا تربیع اول اما
سه کوکب علوی چون از احتراق بیرون ایند تا بمقام اول تری کند و از انجا تا بمقابله
شمس کرمی کند و از انجا تا بمقام ثانی خشکی کند و از انجا تا احتراق سردی کند مثل قمر
اما زهره و عطارد تا بمقام اول تری کند و چون راجع شوند باز با احتراق در
رجعت کرمی کند و از احتراق تا باز مستقیم شوند خشکی کنند و از انجا تا باز احتراق کند
سردی کند اما کوکبی که دلیل سردی بود و دیکری دلیل کرمی و دیکری دلیل تری
و دیکری دلیل خشکی حالها مختلف در هوا بدید آید بحسب قوت و ضعف هر کوکبی و امتزاج
ایشان پس دران وقت احتیاط باید کردن و احکام مناسب امتزاجات کواکب کردن
و تفریق کردن قوت هر یکی را از دیکری تا احکام صواب رود و نکاه باید داشت هوا
تا چیست را چنانکه در دیباچه یاد کردیم و امتزاج کواکب را چنانکه کفته ایم و فصول سال را
ثمره چهاردهم در تغیر حال هوا بر وجه طبیعی اکر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب شمس
و دایرها نماید کرد او بد لون و زنک او برق زند یا در پیش او سپیدی نماید یا کرد او دایره
باشد دلیل بارندکی بود و سردی هوا بود اما پیش از اجتماع یا استقبال سه
روز بنکرند در موضع قمر و همان صفتها که در شمس کفته شد در قمر طلب دارند اکر مو
جود حکم همان بود که در شمس کفته ایم و اکر کرد او دایره نماید چنانکه حرکت میکند و یا یکی
چند اثر او قوی تر باشد اما اکر کواکب ثابته از انجه باشد بزرکتر نماید دلیل بادها

باشد و بارندگی و اگر آتشها در از بینند که آنرا شهب خوانند دلیل بادها بود از آن جهت
که او بود دود و اگر هر جهتی بینند بادها مضطرب جهد و بی ترتیب اما نمودن
قوس و قزح در مغرب بوقتی که هوا صافی بود دلیل سرما باشد و اگر هوا صافی نبود
دلیل هوا باشد در مشرق دلیل سرما بود

شعبهٔ چهارم در احوال

فتن و حروب دوازده ثمره **ثمرهٔ اول** در دلایل حروب از وجه کلیات دلیل
فتنه و حروب مریخست و زحل و عطارد و اتصال نحس میان این دلایل و موضع
مریخ و زحل ده و سهم حرب اما آفتاب دلیل پادشاهانست و مشتری دلیل مدعی و خارجی
و زهره دلیل مصالحه و قمر دلیل رسول پس اگر وقت قران میان این دلایل نظرها
بد افتاده باشد در مدت آن قران حربها و فتنها افتد پس اگر مشتری مستعلی بوده
باشد در قران مدعی و خارجی را وجود باشد و اگر مریخ وقت تحویل سال قران از زمان
قران در خانهٔ مشتری باشد مدعی و خارجی را لشکر جمع آید اما وقت قران بدید
آمدن این احوال آنگاه بود که انتها طالع قران یا انتها برج قران بیکی از دو خانه
مشتری رسد پس اگر مریخ در برج انتها طالع سال بود رعیت و عوام یار مدعی و خا
رجی باشند و اگر مریخ بمشتری ناظر باشد قوتش بیشتر کند و اگر مشتری در عاشر طالع
سال بود خارجی بتخت مملکت رسد و اگر بدیگر خانها بود قوت نیابد و اگر در خانهٔ نهم
بود بگریزد و اگر در دوازدهم بود در ماند و بگیرندش و اگر در ششم بود باطل
گردد و اما اگر مریخ در وقت قران در خانهٔ زحل بود و باشد مدعی و خارجی را
زود باطل کنند مگر درجدی که اندک وقتی پاید اما در وقت خروج مدعی اگر
زهره نیکو حال بود صلح رود و چیز باشد و اگر زهره و قمر نیکو حال بوند رسول
فایده دهد و اگر بد حال بود سبب فساد شوند **ثمرهٔ دوم** در دلایل حربیات
تربیع و مقابله مریخ و زحل در وقت تحویل سال و فصل دلیل حرب باشد در آن
سال یا فصل و اثر تربیع کمتر باشد و این احوال وقتی پدید آید که تسییر مریخ بزحل

رسد یا بشعاع او تربیع یا بمقابلهٔ او یا وتدی از اوتاد طالع هر روز پنجاه و نه دقیقه
و بیست ثانیه شد حرکت وسط آفتاب بر توالی و بدتر آن بود که بعد میان مریخ
و زحل همان قدر بود که میان وتدی نحسی یا بشعاع نحس بر توالی پس اگر چنان باشد
بدان مدت که تسییر مریخ بزحل رسد تسییر او تد نیز بدان نحس رسیده باشد یا بشعاع
نحس پس فساد و شر درین وقت ظاهرتر باشد و اثر قران نحسین زودتر شود
و دیرتر دارد خاصه در اول سال یا فصل فتنها و حربها انگیزد و شبیخون رود و قتلها
در نهان و اگر در وتدی بود و آن وتد برج منقلب باشد سخت تر باشد خاصه که
رونده بود مریخ بشعاع و بدتر آنگاه بود که این اتفاق در انتها برج قران **ثمرهٔ سیم**
مریخ تحت الشعاع در ابتدا سال یا فصل فتنها و حربها انگیزند و شبیخون رود و
قتلها در نهان و اگر در وتدی بود و آن وتد برج منقلب باشد سخت تر باشد
خاصه که رونده بود مریخ بشعاع و بدتر آنگاه بود که این اتفاق در انتها برج
قران **ثمرهٔ چهارم** اگر مریخ بتربیع آفتاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قوی
با پادشاه خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر بمقابلهٔ آفتاب بود دشمنی و مخا
لفت آشکارا و قتلها و حربها افتد خاصه که در برج منقلب باشد و هر آینه در
وقت مریخ راجع بود پس اگر مقابلهٔ آفتاب از حمل باشد و مریخ در میزان بود مخا
لفان بدی کنند و خرابی جایها بود پس اگر مقابلهٔ آفتاب و در خوف باشد
دشمنان شوند و بگریزند یا مراجعت کنند در وقت استقامت مریخ اما اگر
مریخ سالخدا بود بر انتها برج قران یا خداوند طالع سال بود دشمنان را
تیز کند بر پادشاه خاصه در موقع بد بود و دیر کرد آنند و حربها انگیزد پس
اگر مریخ بتربیع آفتاب از برج آتشی نگرد دشمنان پادشاه از قبل مشرق
بیرون آیند و سه جهت دیگر را همین حکم باشد و اگر مریخ بتربیع خداوند خانهٔ
آفتاب بود قیاس چنین دانند و مریخ را از خانها غریب هیچ خانه بدتر از جوزا نباشد

جون از وبال بیرون می آید و در وی کند و در وی هبوط دارد و سیم خانه
از خانها عزیز بهتر از قوس نیست که از خانه بیرون می آید و در وی شرف دارد
و فی الجمله آنست که ضعف مریخ در ابتدا سال و فصل از زحل دلیل فتنها و شورش
و قتل بود ثمره پنجم جون مریخ بوقت تحویل سال یا فصل سهم السعاده یا سهم
الغیب نکرد بعداوت دلیل دزدیها و خیانتها بود و کشتن و راه زدن و فتنه و حرب
و اگر زحل بود بجای مریخ و با افتد و شکل و خواست و ظلم ثمره ششم در ابتدا سال
و فصل نکرند در برج انتها طالع ولادت پادشاه یا انتها عاشر و یا انتها طالع
جلوس او هر کدام که موجود بود و مریخ در وتدی باشد از ان طالع خاصه در
عاشر دلیل فتنه و اضطراب بود در احوال پادشاه و بدتران بود که ان وتد
موافق اوتاد طالع سال افتاده باشد ثمره هفتم اگر مریخ در وقت حرب
در ربع مشرق بود از طالع پادشاه ظفر او را باشد و اگر بر خیال مشرقی بود
از طالع پادشاه ظفر لشکر مشرق را و سه جهت را حکم همین است و گر چند مریخ
ضعیف بود او را پس پشت دارد و این قول ابو معشر است اما ابو سعید
مظفری که از اصحاب احکام است میگوید که مریخ از ده درجه ثور تا ده درجه اسد
مشرقی بود و از انجا تا ده درجه عقرب جنوبی بود و از انجا تا ده درجه دلو
مغربی و از انجا تا ده درجه ثور شمالی بود پس مریخ در هر ربعی ازین ارباع
ظفر لشکران طرف را بود و این قول از اسرار هرمس می شمرند و ابو الحامد
غزنوی در کفایه آورده است ثمره هشتم اگر مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد
کشت در اول سال یا فصل سعدی بوی نکرد خاصه بنظر مودت فتنها بقوت بود
اما بفعل نیاید و اگر بفعل آید بالاخیر د و اگر ان سعد مقبول باشد قوت
دارد مانع از طبیعت سعد بود و موقع او اگر مریخ در خانهای سعدی بود
جون ان سعد راجع کرد مفسدان از فساد باز مانند اما ظاهر شود بدی ایشان

و اگر مستقیم ماند ظاهر نشود و اگر شود بجای نرسد ثمره نهم در استخراج سهم
دو سهم است که دلیل حرب اند یکی را بروز و شب از درجه آفتاب بگیرند
تا درجه هفتم و از طالع بیفکنند و دوم را بروز و شب از درجه مریخ بگیرند
تا قمر و از موضع شمس بیفکنند پس اگر مریخ یا یکی ازین دو سهم بود
بود یا بنگرد بنظر عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه در وتدی بود و ان
وتد برج آتشی باشد ثمره دهم اتصال شمس با مریخ بمودت از خطوط سعادت
نصرت باشد و راستی مستوفیان ثمره یازدهم قوت ذاتی مستولی بر
سهم السعاده و سهم الغیب دلیل درستی ملوک و خلایق باشد و قمر
با راس در وسط السما زیادت دولت و ملک پادشاه بود خاصه که قمر مقبول
باشد و فرزندان ازین سال مقبول زایند و با دولت و آفتاب در وسط
السما دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا خاصه که در نظر مشتری باشد ثمره دوازدهم
قمر جون اجتماع یا استقبال مقدم باز کرده و اگر بسعدی پیوندد دلیل
خیر و سعادت و درستی خلایق باشد خاصه که نظر مودت مقبول بود
و اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد این باشد در آن سال یا فصل اما این
عمل در سر اجتماع و استقبال نگاه دارند و حکم سر یازده روز از طبیعت
آن کوکب کنند و سعادت و نحوست نظر قمر با او جنانکه مذکور است در پیش
اما پیوستن قمر با عطارد وقتی که از آفتاب منصرف شود بهر نظر که باشد
دلیل اراجیف باشد و اخبار بد و کساد بازارها خاصه که نظر عطارد نحس باشد
اما اگر قمر از نحسی منصرف شود بعطارد پیوندد دلیل شدت بود در
خلایق و تفاوت نرخها خاصه که نظر نحس بود اما اگر از سعدی منصرف
شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیمی بازارها و فسح
عوام و ارزانی نرخها و دلخوشی مردم شعبه پنجم در احکام

انتها طالع قران و بروج قران و دلایل دیگر هم ثمره ثمرهٔ اول در دلایل
کلی دلایل قران اصلست و دلایل سال فرع او و دلایل فصول فرع سال
و دلایل اجتماعات و استقبالات فرع فصول و معظم ترین دلایل در احکام
سال عالم انتها برج قرانست و صاحب او سالخذاست و صاحب دور از آن
جهت که طالع قران و برج قران و دیگر دلایل بر وجه وعده کرده باشند در
وقت قران آن چیز در قوت بود چون نوبت بدان دلیل رسد آن چیز از
قوت بفعل آید و هنگام موجود شدن آن مواعید است که انتها برج قران
یا طالع بموضع آن چیز رسید و دلایل دیگر بجنبش پس واجب آن باشد که سر
سال نگاه کنند در انتهاآت و سال خدا و بعد از و بصاحب دور از کواکب
هفت گانه و احکام کلیات سال ازین دلایل کنند و ازین قران اصغری خواهیم
که حکم بیست سال از وی باشد چون این مقدمه معلوم شد در اول سال برج
انتها معلوم کنند از بروج قران که بروی اعتماد بیش است و سال خدا و صاحب
دور اما اگر سالخذا کواکب مستعلی اتفاق افتد یا مستولی بر برج قران
یا صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه بود و اکابر و خداوندان دولت
مضاعف شود سعادت پادشاه و عالیان خاصه که سعدان بسالخذا و برج
انتها یا صاحب دور که مستعلی مشتری بوده باشد یا مستولی صاحب دور
یا انتها برج قران رسیده بود اما اگر زحل مستعلی بوده باشد و درین
وقت مریخ بد ذکر و فسادها ظاهر شود از مقاتله و محاربه خاصه که نظر عداوت
بود و شکی بدید آید و اندوه خلایق و شدت پادشاه اما اگر در وقت
قران قوی بوده باشد و درین سال ضعیف بود نقصان حال صاحب
دولت بود و انچه بدو منسوب بوند بد گردد اما اگر در آن وقت ضعیف
بوده باشد و درین وقت قوی بود احوال پادشاه و خداوند جاه بالا

بالا گیرد و فراخی بود خاصه که انتها باصل و رسیده باشد و اگر سعدات
ناظر بوند کار قوی تر بود اما اگر این دلایل در قران وسط نگاه
دارند حکمش همین طریق بود اما قوی تر باشد و قیاس در قران دیگر همین
ثمرهٔ دوم در دلایل جزئیات چون انتها طالع قران یا برج قران بدوم
رسد صاحب دوران کوکب بود که فلک او تحت فلک صاحب طالع قران
یا برج قران بود و سال سیم آن کوکب که فلک او تحت این دیگر باشد قیاس
همین تا سال هشتم صاحب دور باز کوکب اول شود پس اگر برج انتها دوم
برج قران باشد و او سعود بود و سال خدا قوی حال بود و صاحب دور
سعد دلیل فراخی باشد در آن سال و بسیاری کشت و تیزی بازار و روا
یی معاملها و معاونت مردم با یکدیگر و اگر این سه دلیل بد حال بوند حکم بر
ضد بود اما چون انتها بخانهٔ سیم رسد و سال خدا قوی حال بود و صاحب
دور سعد دلیل سازکاری مردم باشد با خویش و پیوند و بسیاری حرکتها
و طلب علم و طاعات و نیکی اعتقاد و بازرگانیها با نفع و اگر دلایل بد حال باشد
حکم بر عکس بود و اشغالات افتد بی اختیار اما چون انتها بخانهٔ چهارم
رسد و سالخذا و صاحب دور سعد یا مسعود بوند دلیل آبادانیها بود و
نیکی ضیاع و عقار و بسیاری کشت و زرع و قوت کار دهقنه و بسیاری
ارتفاعات و عواقب امور محمود بود و اسودگی خلایق در اوطان و اگر دلیل
بد حال بوند مردم جایها خراب کنند باید آبادانیها و خرابیها بدید آید و
حال ارتفاعات و کشت و زرع بد بود قیاس هر دوازده برج همین است و سا
لخذا و اصحاب ادوار و چون منسوبات بروج معلوم شده است و اوتاد
طالعها احکام مناسب آن برج کنند که انتها بدو رسیده باشد چنانکه سال
تا برج چهارم بود و ایم باز سال سیزدهم انتها برج اصل رسد اما از نوبت

انتها سه برجها و کواکب این اصل نگاه دارند که این برج انتها در وقت قران
قوی بوده است یا ضعیف و صاحب او همچنین و درین سال چگونه است
خانه است یا خلاف آن پس اگر در وقت قران برجی مسعود بوده باشد چون
نوبت بدو رسد آن سعادت ظاهر شود و اگر منحوس بوده باشد همچنین اثر شر
خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود اما اگر مسعود بوده باشد و درین وقت
نحس بود فساد افتد در منسوبات او از مردم و اجناس او و اگر سعد بوده
باشد و درین وقت نیز سعید بود عزت مدلولات او بکمال رسد اما
اگر برجی منحوس بوده باشد و درین وقت نیز نحس بود احوال منسوبات
او بدتر بود و اگر درین وقت سعد بود کار منسوبات او بهتر شود و قوت
گیرد و حکم کواکب همچنین اما هر سال که برج انتها مسعود بود سالخدا
سعد دلیل سعادت باشد احوال خلایق را و ایمنی و فراخی و ارزانی و تیزی
بازارها و روایی بازرگانها اما در برج انتها کوکبی بود نحس فساد حال
منسوبات او بود از طبیعت آن کوکب از مردم و اجناس و احوال هوا همچنین و
اگر کوکب سعد بود عزت مدلولات آن برج بود و آن کوکب و نیکی حال خلایق
و هوا و نظرها سعد و نحس کواکب را در برج انتها بوقت قران افتاده بود
و نیکو اعتبار کنند درین وقت **ثمرهٔ سیم** اگر برج انتها موافق کند با طالع
پادشاه یا با انتها طالع یا عاشر او یا انتها طالع جلوس او یا با طالع
تحویل او دلیل قوت حال پادشاه بود و افزونی ممالک و خزاین و اگر
دلایل سعد بوند بوجه احسن باشد و نظر بر عدل کند و انصاف و اگر نحس
بوند جور و ظلم کند و مکروهات رسد بمردم **ثمرهٔ چهارم** اگر در جزو قران
یا طالع قران یا برجی که در وی بوقت قران سعدی بوده باشد خسوف
کلی یا کسوف اتفاق افتد درین وقت تا آن موضع طالع کسوفات باشد
یادران خانها قران نحس شود یا از دو نحس یکی بدین رسد بدی احوال پاد
شاه بود و خداوندان دولت و خوف و مکروهات خلایق و اگر این احوال
در اواخر واقع شود پادشاه را نکبت رسد و فساد اکابر بود و تغیر احوال جماعت
دولت بود و توانگران **ثمرهٔ پنجم** در هر برجی که سعدی بوده باشد در وقت
قران یا نظر سعدی چون نوبت انتها بدان برج رسد سعادت پدید آید از جوا
هران سعد و اگر نحس بوده باشد شقاوت رسد از جواهران نحس و حکم
احوال پادشاه از آن برج بیش بود اما اگر در برجی که یکی از دو نیر بوده
باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها بدان برج رسد زیادت
قوت حال پادشاه بود و نزدیکان پادشاه و بزرگان و خواجگان خاصه
که آن برج موافق اوتاد طالع پادشاه بود و حکم سهم اسعاده همین است
و اگر سهم الغیب بود تدبیرها کند در کار ممالک و سعادت او دلیل رایهای نیک باشد
و نحوست او دلیل رایها بد باشد بظلم **شعبهٔ ششم در احکام
کسوف و خسوف** شش ثمره **ثمرهٔ اول در دلایل** کلی کسوف یا اثری
عظیم است در احوال عالم خاصه آنکه در وسط انتها بود و کسوف بذات خود
مضرت رساند بملوک و سلاطین و اکابر و حاکمان و مقربان ملوک و خسوف
بذات خود مضرت رساند بخلفا و خاتونان و خادمان و زنان خاصه زنان
حامله و بچگان و کیفیت مضرت کسوفات بقدر کیفیت کسوفات بود مثلا اگر کسوف
یا خسوف کلی باشد اثر او عظیم بود و اگر کمتر بود کمتر باشد در آفاق چندان
موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف
و برج هردو و او مدبر باشد باحوال کسوفات پس وقت باشد که مدبر یکی
کوکب بود یا بیشتر حکم بر مدت قوی تر نشینند و دیگران را شریک او باید کردن
در مزاج اما از کواکب ثانیه وقت باشد که کوکبی تند پر شایسته بود و مثل

ادنی مرتبا شد و باز فعل دو کوکب علوی از سفلی قوی‌تر بود و کیفیت مضرت
رسیدن مدبر باشد اما کوکب ثابته شاید که مدبر بود و اگر کسوف یا خسوف
در درجهٔ طالع او اتفاق افتد یا در درجهٔ قمر او و اما اگر مدبر زحل بود
مضرت از ظلم باشد و شک و هراس و فساد اشیا از مردم زحلی از جلیان
مستولی شوند و از ایشان مشقت و رنج رسد اما اگر مدبر مشتری بود
مضرت او از امر معروف و نهی منکر و راندن حد و طلب حقوق شرعی و ارزانی
چیزها خاصه اطعمه بجستی و زود ارزان گردد و طبقات مشتری مستولی گردند
اما اگر این هر دو کوکب علوی مستولی باشد ظلمی پدید آید در صورت عدل و خوفی
پدید آید در صورت امن و قحطی پدید آید بر مزاج خصب و قیاس کواکب
دیگر همچنین اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود مضرت از تراج آن تیر بود
و از ذات کسوف یا خسوف و امکان دارد که چون کسوف کلی باشد یا بیشتر
او منکسف شود در برج آتشی از ذوات الاذناب چیزی ظاهر شود و مضرت
آن کسوف با فراط گردد و فسادها افتد و حرب و مقاتله شود و پادشاهان را
نکبت رسد و تبدیل احوال دولتها چنانکه در متقدم گفته شد خاصه که شمس
بد حال بود یا منحوس نحسی خاصه در آخر قرانی یا آخر دولتی را وقتی که جهان
مستعد فتنه شده باشد **ثمرهٔ دوم** اگر کسوفی یا خسوفی بر درجهٔ طالع کسی اتفاق
افتد زیادتی رساند بتن و جان آن شخص و هم نقصان بصر بود و رفتن چشم
خاصه که در عقدهٔ ذنب باشد و اگر بر مرکز عاشر افتد بدی احوال عمل و دولت
بود و الم از پادشاه و اکابر و اگر در بیت المال افتد فساد حال مال بود و
معاش و خوردن چیزها سفر و حکم حیوانات دیگر همچنین و اگر کسوف یا خسوف
در موضع سهم السعادة یا نیرین اتفاق افتد مولود را خوف بیماری
بود و علتها مهلک و فسادها از خارجی و داخلی و اگر درین موضع سهم الغیب

افتد فساد قوتها باطنی بود و رفتن عقل و نقصان رای و تدبیر **ثمرهٔ سیم**
قابل مضرت در کسوف برج او بود و طالع او و موقع مدبر بر هر دو برج
پس اگر مدبر بر جای بادی بود مضرت او در مردم بود و در هوا و انواع
طیور و حیوانات و جستن بادهای زیان کار و بودن غمها و اگر در برج
خاکی بود مضرت در حیوانات سم شکافته بود و نباتات و عمارتها و خردنیها
و بیم خسف و زلزله باشد و سرما و بدی راهها و اگر در برج آبی بود
مضرت در آبها باشد و مسافران دریا و حیوانات آبی و جواهر آبی و بارندگی
چنانکه خرابیها کند و اگر در برج آتشی بود مضرت در معادن پدید آید و جواهر
فساد زر و سیم و بودن گرما و شکستن سرما در وقت بریک [?] و فساد در گوسفند
و بز و اسب و چهارپایان پس اگر مدبر زحل بود فساد شکوفها باشد و آنچه
در بهار رسد از میوه‌ها و اگر در میران [?] بود از تیر ماهی و تغیر هوا و اگر در بروج
انقلاب بود خرابیها بود و تغییر عادتها مردم و مضرت از گرما و سرما
ثمرهٔ چهارم اگر مدبر فلک زحل باشد فساد از انواع بیماریها بود که بزحل
منسوبست و پدید آید در هوا درشتی و سرما و ابرها و میغها و بیم وبا بود
و مضرت در حیوانات بزرگ و بارکش و فساد حال مشایخ و دهاقین و
خاندانها قدیم و فقرا و گوشه نشینان و اگر مشتری مدبر بود مردم را برانگیزد
بطلب مال و معاش و حرمت و جاه و فراخی پدید آید و نتایج حیوانات
بسیار بود و هوا باعتدال گذرد و نمها باشد و بادها خوش جهد و اگر
مریخ بود فسادها پدید آید از خشکی هوا و اشادن خصومتها و قتلها و
بیماریها که بمریخ منسوبست چون تبهای دایم و برآوردن خون و اسقاط
حمل و آنچه یاد کردیم و بودن دزدیها و جنایتها و خوف سموم بود در
وقت نقصان بارندگی و بودن انتشا در هوا و فساد حال اشجار و تغییر حال

شکها و بیماری در کوسفند و اسب و بز و شکستن سرما در هنگام او و بودن
اراجیف و اگر زهره بود فعل او مناسب فعل مشتری باشد و در مردم ظاهر
شود و طلب ترویج و طرب و معاشرت و درستی مردم و دروی معرفت
باشد مگر سلیطه شدن زنان و ناسازکاری کردن و از رای برده و
ملبوسات و حوزدنیها و اگر عطارد مدبر بود مزاج ان کوکب که بدو
پیوسته باشد یا مزاج موضع خود ظاهر شود از وی مثل ان کوکب و ان
بروج و تغیر حال هوا بود و بادها مضطرب و گرد باد و مردم تیز خاطر شوند
و حیلتها سازند و اراجیف بسیار افتد و خطها و نامها و چیزها نویسند و
خیانتها کنند اما حکم کلی انست که چون مدبر کسوف و خسوف سعد بود
موضع خود را سعد کرداند تا اثر او بخیر مایل بود و اگر نحس باشد موضع
خود را نحس کرداند تا ثیرش بشر مایل بود و اگر مدبران بنظر سعد بوند
فساد و مضرت کمتر باشد و اگر بنظر نحسان منحوس باشد تاثیر ایشان
در شر زیادت کرداند از طبیعت خود ثمرهٔ پنجم در تاثیر نحسان اثر کسوف
و خسوف در ان شهرها بیشتر بود که منسوب باشد ببرج کسوف و خسوف و
طالع هر یکی تا از کدام مثلثه است و ان مثلثه دلیل کدام ربع است از ارباع
عالم و بدانند که تاثیرات در ان ربع بیشتر باشد و بلاد او یار کند با او
ان شهرها که ببرج کسوف و خسوف و طالع هر دو منسوب بود ثمرهٔ ششم
در مدت تاثیر کسوف و خسوف مدت تاثیر کسوفات از ساعات تمام هر یکی
معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا انتها او پس هر ساعتی را در کسوف شمس
یک سال حساب کنند و هر دقیقه را شش روز و در خسوف قمر هر ساعتی را ماهی
حساب کنند و هر دو دقیقه را روزی مثلا اگر ساعات تمام کسوف یکساعت بود
و دو دقیقه مدت تاثیر او یک سال بود و دوازده روز و در خسوف قمر یکماه بود و

و یکی روز ثمرهٔ هفتم در معظم تاثیرات این تاثیرات را وقتی است که اثر او
دران وقت قوی ترست و انرا وجه عمل در دانستن انست که ساعات زمانی
که میان موضع کسوف و طالع کسوف است استخراج کنند بدان طریق
که بگیرند درجات مطلع میان موضع کسوف و طالع کسوف ببلد و انرا
ساعات معوجه نام کنند چنانک در زایجه گفته آید و بنگرند که از دوازده
چه نسبت دارد و هر نسبت که این ساعات معوجه را بود بدوازده همان نسبت
بود وقت معظم تاثیرات را با ساعات تمام کسوف مثلا اگر ساعات زمانی
سه حاصل امده باشد نسبت او از دوازده ربع باشد پس معظم تاثیر
کسوف ~~مثلا اگر ساعات~~ بعد از گذشتن ربعی بود از تمام ساعات کسوف و در
خسوف همین باشد والله اعلم **سخن چهارم** در احکام
طالعهاء مولود بدلایل کلیات و جزئیات و مفردات و مرکبات و عام و خاص
در سعادت و شقاوت داخل و خارج دوازده خانه شانزده شعبه شعبهٔ اول
در کیفیت احوال موالید پنج ثمره شعبهٔ دوم در اخلاق مولود شش ثمره شعبهٔ سیم
در صورت و مزاج مولود سه ثمره شعبهٔ چهارم در احوال حواس و قوتهاء نفسانی
یازده ثمره شعبهٔ پنجم در احوال عمر مولود هفت ثمره شعبهٔ ششم در احکام طالع
شانزده ثمره شعبهٔ هفتم در احکام خانهٔ دوم شش ثمره شعبهٔ هشتم در احکام
سیم چهار ثمره شعبهٔ نهم در احکام خانهٔ چهارم پنج ثمره شعبهٔ دهم
در احکام خانهٔ پنجم هشت ثمره شعبهٔ یازدهم در احکام خانهٔ ششم پنج ثمره شعبهٔ
دوازدهم در احکام خانهٔ هفتم شانزده ثمره شعبهٔ سیزدهم در احکام خانهٔ هشتم
سیزده ثمره شعبهٔ چهاردهم در احکام خانهٔ نهم پانزده ثمره شعبهٔ پانزدهم
در احکام خانهٔ دهم هشت ثمره شعبهٔ شانزدهم در احکام خانهٔ یازدهم پنج ثمره
شعبهٔ هفدهم در احکام خانهٔ دوازدهم یازده ثمره شعبهٔ اول

در کیفیت احکام موالید پنج ثمره **ثمرهٔ اول** در معرفت این ثمره طالع مولود
عبارت از آن جزو است که بر افق مشرق بود بزمان ولادت در آن وقت که بچه
از مادر جدا شود و دانستن درجهٔ صحیح بآلات حاجت باشد و صحیح آلات بیت
از اصطرلاب نیست اما اگر ولادت بروز بود ارتفاع شمس بگیرند و اگر بشب
ارتفاع کوکب آنچه بر اصطرلاب رسم کرده باشند است بعد از اصطرلاب
آلات دیگر است که بدان ارتفاع گیرند و ساعات معلوم کنند از روز و شب
و از آنجا طالع استخراج کنند و این همه علما در زیج شرح داده اند اما اگر
منجم حاضر نبود و آلت نبوده باشد و آن زمان فوت شده باشد و دریافتن
آن ممکن نبود پس استادان این صنعت طریقها آورده اند و آنها را نمودارات
نام خوانند تا بدان عملها درجهٔ طالع محقق شود بوقتی که منجم را خبر
دهند از زمان ولادت پس منجم آن زمان را تخمین کند و بنگرد که از روز یا شب
چند گذشته باشد و در آن ساعت درجهٔ طالع و اوتاد ثبت کنند و بر نمودار
عرضه دارند اگر موافق افتد با طالع تخمین بر آن اعتماد نمایند و الا بدان نمودار
که خواهند طالع درست کنند و باید که تفاوت حرز را بیش از نیم ساعت و یا کم
از آن نباشد و جز این اصلاح دشوار پذیرد در طالع تخمین عمل نمود که
چون نیران و سیارات و نمودارات بسیار است آنچه بروی اعتماد نموده اند
مسقط نطفات که منسوبست بهرمس حکیم و در بیشتر روایات این هرمس
ادریس پیغمبرست علیه السلام پس قول او آنست که موضع قمر در وقت
مسقط نطفه موضع آن باشد در وقت ولادت و بعد از ولادت نمودار
بطلیموس است پس قول اینست که هر گاه که درجهٔ طالع بوقت مثل تقویم کوکبی
شود که مستولی بود بر جزو مقدم اجتماع یا استقبال شخص از شکمان در
وجود آید و بعد از وی نمودار تیمرات و انما بزردشت باز خوانند و دیگر

ادراک

٥٦

بزرگان از و الیس اسکندرانی و پادشاه مصریان و اهل هند و غیر ایشان
هر کسی نموداری یاد کرده اند و این اعمال را جهت آن ثبت نکردیم که مطلوب
ما ازین مسودهٔ احکام است اما در زیج مریکی با روشنی گفته ایم و مثالها
نموده و طالعها ارتفاعی نهاری و لیلی و آنچه بکار شود آورده

ثمرهٔ دوم

در کیفیت احوال مولود بوقت زادن قول بطلمیوس است که بنا آفرینش آدمی
بر هفت قوت است و هر قوتی منسوبست بکوکبی اول قوت طبیعی است و او
بقمر منسوبست دوم قوت حیوانی است و او بشمس منسوبست سیم قوت شهوانیست
و او بزهره منسوبست چهارم قوت تفکرست و تذکر و او بعطارد منسوبست
پنجم قوت غضبی است و او بمریخ منسوبست ششم قوت نفسانیست و او بمشتری
منسوبست هفتم قوت ماسکه است و او بزحل منسوبست پس این هر هفت کوکب
بر مثال هفت چشمه اند بروی زمین و خانک ثمرهٔ هفت چشمهٔ زمین که هفت
بحر است در جوف زمین میرود و از آنجا بعروق و اصول اشجار میرسد
و هر شجری بقدر استعداد نصیب خود میگیرد و از آن رسیدن قبول کردن
نشو و نما حاصل می آید همچنین از قوت نفس کلی بهفت کوکب میپیوندد بواسطهٔ
فلک ثوابت و از بگذرانیدن کواکب بارکان اربعه میرسد و از آن اثر موالید
موجود میشود و مولود را این همه قوتها و استعداد مقبولیت آن قوتها در زمان
تولد کسب میکند و بقدر هفت فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک را در آن
زمان و تاثیرات آن بمرور ایام بترتیب این ایام از قوت بفعل می آید هر یک بوقت
خویش بمقدار قوت موثر در مبدأ حال و استعداد قبول است تا اثر را که
مولدست پس چون حقیقت شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر
و شر و نفع و ضر و امثال این که از صفات انسانست بدین قوتهاست و این قوتها
اثر انوار این هفت کوکبست واجب آن کند که در ابتدا حال کواکب در قوت و ضعف

آسمان

وموافقت و مخالفت معلوم کنند تا از اینجا حالات مولود را استدلال گیرند و
حقیقت آنست که سعادت مولود از قوت موافقت کواکب و شقاوت از ضعف و
مخالفت است پس هر کدام کواکب که با قوت تر بود در مبدا آن حال اثر او در
مولود ظاهر تر باشد اما حالات وقت زادن اگر مریخ در وتد طالع مادر بود و آن
برج مذکر باشد وضع حمل او آسان بود و اگر مولود مذکر بود و نیز بر این در برج مذکر
خاصه شمس از فرزند سلامت ماند و اگر مولود مونث بود و نیز در برج مونث
خاصه قمر همان حکمست و اگر زحل در وتد طالع مادر بود دشواری وضع حمل باید
و تباه شدن مولود و اگر زحل منحوس بود حکم همین باشد و اگر در ششم بود مادر بعد از
وضع حمل بیمار شود و بچه که معلول ماند و اگر در هشتم بود خوف مرگ باشد و مریخ
و ذنب درین خانه نیز بد باشد **ثمره سیم** در صحت طالع ولادت حکم هر مولودی از طالع
آغاز وجود او کنند و آغاز وجود مولود سقوط نطفه باید که باشد و دریافتن آن
زمان در وضع منجم نیاید که اگر نمودار مسقط نطفه معلوم شود اما اعتماد بر طالع
ولادت بیش باشد و طالع مسقط نطفه را اثری بود بدین جهت اما وقتی که مولود در
رحم بود و چون موجود گشت از حالی عظیم بحالی دیگر رفت که آن عظیم تر است پس این
زمان حکم آن بر جاست و برین نشت پس شناختن کیفیت و کمیت حالات مولود
و قابلیت صفتها جمله و ذریه او درین وقت ضروری باشد چون این اصل
معلوم شد واجب کند بر هر عاقل که بزینت عقل و فضل آراسته بود دانستن احوال
کواکب و بروج در زمان ولادت تا از اینجا دلیل کند بر سعادت و شقاوت مولود
از داخل و خارج و حیات و ممات و هر صفت که آدمی زاده را بود **ثمره چهارم**
در احوال مولود بعد از ولادت بچه بعد از آنکه از مادر جدا شود بمنزله عوق بود
از آن جهت که آدمی بر مثال نباتست در قوت نامی طبیعی پس چنانکه بر غوره حکم
انگوری نتوان کرد تا آنگاه که در وی صفتهای انگوری تمام نشود بر مولود نیز هیچ حکمی

نشاید کردن تا در وقتی که در وی بیشتر خلقت انسانی تمام نشود چون حرکات
و سکنات و بر آمدن دندان و قوت نطق و امثال این و این در مدت چهار سال
شمسی باشد و این چهار سال را مدت تربیت خوانند اما دلیلها تربیت مولود
درین مدت دو نوعست خاص و عام خاص درجه طالعست و صاحب او و مستولی
و ارباب مثلثات طالع و عام شمس است و قمر از آن جهت که بقا شخص بقوت این
دو نیر است و قمر خود مخصوص است باحوال بچگان از آن روی که بچه مزاج قمر دارد که
سریع التغیر است خاصه که صاحب نوبت قمر باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت
شمس باشد از روی قمر داریت پس اگر طالع و صاحب او و هر دو نیر و ارباب مثلثات
طالع خاصه رب اول مسعود باشد و بهمدیگر ناظر خاصه که در اوتاد بوند و هر یکی
در جایگاه خود مقبول مولود پیوسته تن درست بود و با شتها و دراز عمر و عزیز در
میان عشایر و مردم رسانند و تربیت تمام بود اگر بعضی دلائل نیک حال بوند یا میانه
میانه حال باشد تربیت مولود و احوال او بر توسط که رود مناسب آن دلائل و
مواضع هر یکی اما اگر وقت دلائل یکی از نیرین خاصه نیز نوبت بکسوف یا خسوف
منحوس باشد یا بخداوند بیت ثامن یا رابع اگر آن کوکب نحس بود یا منحوس گردد
خاصه در وتد طالع آن مولود زود بمیرد اما اگر صاحب طالع یا رب مثلثه اول محترق
بود یا منحوس گردد بخداوند ثامن یا رابع مریخ بود اما اگر نحسی در دوم طالع
باشد مولود غذا دشوار پذیرد و اگر قمر از اجتماع یا استقبال متقدم بر طالع یا بعید
از ولادت منحوس گردد و ضرر او قوی باشد و اگر مسعود بود نفع او قوی تر بود اما
اگر این دلائل یا بیشتر او در وبال باشد یا سقط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود
بی مزاج ماند و اگر قوی ترین دلائل یا قمر محصور بود میان دو نحس در یکی برج یا دو
برج خاصه که در وتد باشد مولود زود بمیرد یا بدست مربیان بد در ماند و معیوب
گردد و خوار و عیب او در آن عضو پدید آید که بدان برج منسوب باشد خاصه که برج

قمر منحوس الطلوع باشد وبدتر آنکه خانه ششم بود اما اگر قمر با دلیلی دیگر در
میان سعدان افتد بسیار کسان تربیت او کنند بشفقت و تربیت تمام یابد اما
اگر زهره و قمر از طالع ساقط باشد مولود از مادر تربیت نیابد و بدتر ان بود که خانه
یا رابع و صاحب هر دو بدحال بوند و منصرف از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشد
اما اگر بعد از سه روز قمر بسعدی پیوندد در وقت خاصه که ان سعد زهره بود مادر یا دایه
او را شیر بسیار بود و نیکو باشد و مولود غذا نیکو قبول کند و اگر بنحسی پیوندد یا
بذنب رسد شیر نقصان کند و مولود غذا قبول نتواند کرد **ثمره پنجم** در اقسام تربیت
مولود تا مدت چهار سال رب مثلثه اول از طالع دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت
تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی دلیل تربیت اوسطاست و ان بعد از یکسال و چهار
ماه دو سال و هشت ماه است و رب ثالث دلیل تربیت اخرست و ان بعد از دو سال
و هشت ماه است تا تمام چهار سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات قوی حال و سالم
بود از مناحس مولود در مدت تربیت او تن درست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بدحال
بود حکم بر ضد شود خاصه که این کوکب صاحب سادس یا ثامن بود و اگر راجع بود مادر
یا دایه ترک او کند اما اگر این کوکب در عاشر بود و نحس یا منحوس بود یا هابط بود
در افلاک خود یا نحسی دیگر بود بدین صفت مولود از جایی بلند در افتد خاصه که ان
کوکب زحل بود و اگر برج آبی بود در آب افتد یا در چاه و اگر برج بادی باشد از رو
زن خانه یا از دریچه در افتد و اگر برج آتشی باشد در تنور و آتش دان افتد و اگر خاکی
بود از دیوار یا بام خوف بود و اگر ان کوکب صاحب ثامن باشد مولود بمیرد و اگر صاحب
سادس بود عیبی در وی بدید آید دران عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد و انرا
معلوم کرده ایم که حمل دلیل سرست و اطراف او و برج طالع مثل اوتاد و دوازده خانه اما اگر ان
کوکب مسعود بود بانظر سعدی مسعود شده باشد و بصاحب طالع نموت ناظر مولود را
افت نرسد و اگر رسد صحت یابد و اگر سعدی در اوتاد بود یا ششم یا هشتم مولود بسلامت

ماند و زحمت نیابد **شعبه دوم** در اخلاق مولودش **ثمره اول**
در دلایل کلی بر اخلاق مولود خلق مردم و خوها بسیارست و هر یکی خلاف یکدیگر
چنانکه صورتها مردم لیکن اصل سه قوت است یکی عقلی که منسوب بعطارد دوم غضبی که
منسوبست بمریخ و سیم شهوانی که منسوبست بزهره و فروعات این سه اصل حد ندارد
بسبب امتزاجات این سه کوکب بیکدیگر و باکواکب دیگر و بودن ایشان در بروج هر یکی
اما امتزاج عطارد با مشتری دلیل قوت عقلی و رایها صواب و طلب علوم نا
فع و دیانت و امانت گذاری و عدل و انصاف و نظر بحقایق اشیا و امور اخروی و مانند
این اما امتزاج عطارد با زحل دلیل رایها بد باشد و خطا و جستن علوم مطعون
و رسنده بود بغور معانی و باریک اندیش باشد در کارها و غیرها اما اگر امتزاج
با مریخ کند رایها او مکر و حیلت بود و طلب حروب کند و خدیعت و نیرنجات و سیمیا
و مانند ان و سخت دل بود و موذی و بسیار غضب اما اگر امتزاج با شمس کند رای
او بسروری بود و ملکی و امیری و دانستن علم شهامت و زور کننده باشد و تکبر
و نظر او بکارها حکومت بود اما اگر امتزاج با زهره کند رای او بمعاشرت بود و بملکت
و طلب شعر و موسیقی و اصوات و الحان و مزامیر و اوتار و تلطف و خوش سخنی و نیکو
خواهی خلایق و نظر بامور دین اسلام دارد اما اگر امتزاج با قمر کند رای او بسفر
بود و سیاحت و حرکت و علم مساحت و ملاحی و نظر بامور اسفار دارد اما اگر
در ممازجه دو یا سه کوکب اتفاق افتد با عطارد مزاج سه را ترکیب باید داد همچنانکه
اول کتاب نموده ایم و غالب را از مغلوب جدا کردن و معطی را از مانع و بنا احکام و الوان (را بران)
نهادن و دیگر آنرا شریک او ساختن برحسب ان اتفاق حکم راندن اما اگر عطارد
بذات خود قوی حال باشد در صورت طالع مولود او پیشوا و قوی کرده و مردم برای
او تدبیر و تمسک عادت کنند و قول او حجت باشد اما اگر او ضعیف باشد مولود کم تدبیر
بود و از شاگردان یکی باشد اما اگر قوت عرض دارد مولود قوی حال بود و در علمی که باشد

دران مشهور کردد ومحترم وباجاه اما اکر بسعدی مسعود بود از هر علمی وروشی
که دارد منفعتها کیرد واکر منحوس بود بنحس مضرت بیند از انچه داند ثمرهٔ دوم
در دلایل خاص وعام درین قضیه دو نوعست اما عام را دلیل کواکبست وبروج وکواکب
عطارد است وزهره ومریخ وقمر شریک ایشان لیکن از بروج جوزا وسنبله ومیزان و
قوس دلیل عقلند وثور وعقرب وحوت دلیل حمق اند ودلایل خاص طالع است و
صاحب ومستولی او وکوکب بهتر وقابل تدبیر قمر وقوی تر همه کوکب بهترست خاصه
که در وتد طالع یا عاشر بود وان موضع خانه یا شرف او باشد بعد ازوی کوکب
مستولی خاصه که صاحب طالع بود بعد ازان قابل تدبیر قمر پس هرکاه که کوکبی در صورت
طالع بهتر بود مدار خلق مولود بر مزاج بهتر باشد اما اکر بهتر شود مدار خلق بر
مزاج مستولی باشد بر طالع وموضع او واکر مستولی نبود مدار خلق بر قابل تدبیر
قمر باشد وموضع او واکر قابل تدبیر هم قمر نبود مدار خلق او بطالع بود وصاحب
او اکرچه ساقط باشد پس بنکرند اکر دلیلها خلق مولود که عامند در بروجی باشد که اوفق
مزاج ایشان بود از وجه عام پس حکم ان لایق ان مولود از وجه عام وخاص کنند مثلا
چنانک عطارد شریفترست از دیکر کواکب بعقل ودیکر کواکب او در برجی بود بعقل
منسوبست از انچه کفتیم این مولود را عقل کمال بود خاصه که عطارد بهتر افتاده باشد
پس هرکجا دلیل خاص وعام جمع آیند مدلولات ان بکمال رسد چنانکه در ثمرهٔ امتزاج
شرح داده ایم پس از دلایل خاص وعام هرکدام که بذات خود قوی تر باشد اثر آن در
خلق مولود ظاهرتر بود واکر ضعیف تر باشد اثر او نهان تر باشد ثمرهٔ سیم در
دلایل جزوی بر اخلاق بسیارست انچ قریبست انست که دلایل خلق تا بیشتر ان در
بروج ثابته باشد مولود ساکن بود در کارها وبا وقار وآهسته وبر رای خود استاده
ومتواضع اما اکر در بروج ذو جسدین بوند مدلول رنکها نیز بود ومضطرب وخروج
کننده در کارها ونفاق واکر در بروج منقلب بود مرح وشادی دوست دارد وبزرگ کاری

بود وبی اتفاقات وخوابها که از هر علمی وصنعتی چیزی بداند وانیز نده بود با مردم لیکن
اکر دلیلها خلق یا بیشتر در بروج بهیمی باشند مولود خلوت جوید وتنفر شود از خلایق
واکر دلیل رابع بود رای کردان باشد وبر یک چیز قرار نکند ودر کارها متحیر ماند
واکر بر موقع دلایل خلق نحسان مستولی بود مولود چیزها بی طعم وبی مزه دوست
دارد وبوییها ناخوش راخوش کند وفعلها وشیوهها ناپسندیده را قبول کند واکر زهره
ومریخ از طالع ساقط باشد خاصه در بروج بهیمی بوند مولود احمق باشد بدکوی
خلق وتهمت نهنده دروغ ساز اما اکر مریخ قوی بود وزهره شریک او مولود
مایل بود بطرف فسق وفجور ولهو وزینت ساختن بطریق عشق ورزی وعربده کننده
باشد اما اکر قوت زهره را بود دلیل جان کند اما تملق وبیشتر تحسن ومزاح
وبادی واکر قوت مریخ را بود بشرکت عطارد مولود دروغ کوی بود بحث وخصومت
وخلاف کننده سخن خود باشد وبران حجتها ارد ودر سخن تند وتیز بود اما
اکر عطارد قوی بود ومریخ شریک او مولود غره کننده باشد ومزور کننده وسابق
باشد ونمام ودراعت بتهمت وتقریب لیکن اکر قوت زهره را بود وشریک او عطارد
مولود جرتیده عزت باشد وطلب حکمت وحق کند وسخنان خوش وشیرین و
معنوی دشعر وغزل ودوستدار موسیقی وزدن ساز واکر قوت عطارد را بود
وزهره شریک او مولود شاعر وشاعره ومناظره ونادست مایل وسخنان
نمکین وخوش کرید وطرب اکثر باشد وبا موسیقی آشنا ورقاص بود که خاصه
که دلایل هم بروج نیران بود یا طالع برج نیران لیکن اکر در برج باواز بود مولود
قوال بود خاصه در میزان وسا این قوتها را از روی ذاتی وعرضی تفاوت
کنند بسیار احتیاط باید کردن در معارضه وتفریق ان ومستحضر بودن بوقت
احکام ثمرهٔ چهارم در حکم مفردات باید دانستن که سعادت طبع در کارها از قوت
دلایل خلق است وحماقت طبع واز ضعف دلایل خلق ومنفعت ان چیزها که

بسعادت و دولت و مسرت از نحوست او و شهرت یافتن ازو و در فقد اضوء
در افلاک و خمول و کم نامی از سقوط دلایل و حضیض و غربت از شرف و دولت از
هبوط و راحت و صحت از خانه و رنج و زحمت از وبال و شادی از فرح و اندوه از
ترح اما اگر در صورت طالع موصوف باشد بصفات پسندیده و در مواقع
نیکو و قوتهای ذاتی و عرضی دارند مولود نادره جهان باشد و آراسته بصفات
و اخلاقی که شرف و فضیلت و کمال انسان بدانست از خارجی و داخلی اما
اگر دلایل ضعیف و منحوس و ساقط و تحت الارض بوند خاصه که هیچ کوکب
بطالع ناظر نبود مولود در مرتبه بهایم بود و بی قدر و خسیس و بد تر انکه دلایل
در بروج بهیمی بوند یا برج گنگ که نطق نداند و نشنیدن ثمره پنجم اگر
عطارد در خانه زحل بود خاصه در دلو مولود مکرها بصواب کند و طلب علم فلسفه
و طلسمات و هندسه مانند این کند و دوست دارد اما اگر در خانه مریخ بود دشنام
دهنده بود و بد اندیش خاصه در حمل و غدر سازد و کید کننده بود و حرب دوست
دارد اما اگر در خانه زهره بود خاصه در ثور مولود هرزه گوی بود و دروغ زن
و تهمت نهنده و بخود مغرور و عجب آرنده و در میزان لطیف طبع بود و زیرک
و بسیار مزاح و اگر در خانه مشتری بود خاصه در قوس مولود دبیر بود و مدرس و در
حوت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانه قمر بود معاملت ساز بود میان عوام
و دکانی و اگر در خانه آفتاب بود مولود تیز خشم بود و تند و بزرگ باش و اگر در
سنبله بود صاحب رای بود و پیش بزرگان و مستوفی و فاضل و دبیر و اگر در
جوزا بود داننده حکمت بود و کم ثبات و بزرگ و فاضل و نقاش و نویسنده ثمره ششم
هرگاه که طالع شخص سنبله اتفاق افتد آن شخص مصالح خود را خود سازد چنانکه
بمرتبهاء عالی رساند خود را بعقل و کفایت چون وزارت و نیابت و مانند این و اگر حوت
طالع بود حکم همین باشد و لکن مولود خود را بمنصب قضا و حکومت رساند

اما اگر طالع جوزا بود در کارها تعطیل کند و بزیان برد و خود را از مرتبهاء
عالی بیندازند و اگر طالع قوس بود همین باشد اما اگر طالع حمل اتفاق افتد
اما اگر طالع مولود خود را بدست خود هلاک کند بسبب جنایات و کار لشکریان
و کار لشکریان و اگر طالع میزان بود حکم همین باشد و لیکن بسبب زنان و اهل
شهوت اما اگر طالع ثور باشد مولود خود را رنجه دارد و پیشه کار بود و در
زحمت اندازد و بسبب بیماری و علت شود و مکروه از زنان و شهوات و طالع
عقرب مثل او بود و لیکن بسبب بیمارزت و جنایات و مکروه از فساد و شر اما اگر
طالع دلو بود مولود دشمن انگیز بود و دو آب دارد و بکار و رنجند و اگر جدی
بود مولود کاتب بود و سخت کوشش در جمع مال و نگارنده بود اما اگر طالع سر
طان بود رسالت دوست دارد و سیاحت و با عوام الفت گیرد و اگر طالع اسد
بود مولود ریاست طلب کند و سروری و پیشوایی و صحبت ملوک و اکابر اما این حکم
مفردات طبیعی در مرکبات نفات کند شعبه سیم در صورت و
مزاج و مولود سه ثمره ثمره اول در نمودن دلایل صورت و مزاج مولود از روی
کلیات چنانکه بر ان اعتماد افتد بر طبیعت مدبر بود یا بر طبیعت مستولی بر طالع
یا مستولی بر موقع قمر یا بر صاحب طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی مدبر بود
او قوی ترین دلیل بود و بر این احوال و اگر مدبر نبود مستولی بر طالع مدبر این
احوال باشد و اگر این هر دو حاصل نیاید حکم بر مستولی موقع قمر بود و اگر او نیز
نباشد مدبر صاحب طالع بود و اگر این هر چهار دلیل حاصل آیند از انکه قوی تر
بود مقدم دارند و دیگران را شریک او چنانکه نمودیم چون این مقدمه معلوم شد
دلایل مفرد یاد کنیم ثمره دوم در صورت و مزاج مولود بدلایل مفرد اگر مدبر
حال زحل باشد و او شرقی بود مولود سیاه چرده بود یا گندم رنگ و آبادان
تن و سیاه موی و سینه وی موی ناک باشد و بردبار بود و معتدل بالا و گران طبع

و غالب پس مزاج او سردی باشد و اگر مغربی باشد مولود گندم گون بود
و سیاه چشم و لاغر تن و خورد اندام و اندک موی و غالب بر مزاج او سردی
و خشکی بود و اگر مشتری مدبر باشد و او مشرقی بود مولود سفید اندام بود و پاکیزه
و بسیار موی و بزرگ چشم و دراز بالا و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج
او گرمی و تری باشد و اگر مغربی بود رنگ او سپیدی بود و نیکو لون نباشد و موی
کنز دارد و شهلا چشم و خورد اندام و غالب بر مزاج او تری باشد و اگر مدبر مریخ باشد
و شرقی بود رنگ مولود سرخ و سپید بود و ازرق چشم و نیکو قامت و ابادان تن
و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغربی بود خرد اندام باشد
و خورد چشم و سرخ موی و سرخ رنگ و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج او خشکی
بود و اگر زهره مدبر بود و مشرقی بود مولود پاکیزه روی و شیرین اندام بود
و خوب صورت و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز موی و اندام زنان
مانده بود و مقبول بود و نیکو شکل و خوش حرکات و سیاه چشم و یا شهلا چشم
و تیز شهوت و مزاج او با عتدال میان سردی و تری بود و اگر مغربی باشد رنگ او
سپید بود که بزردی زند و معاشرت دوست دارد و جامه زیبا و لطیف طبع
بود و نیکو قدر و بسیار موی و سیاه چشم و مولع بر اندل شهوات ناپاک و غالب
بر مزاج او تری بود و اگر عطارد مدبر بود و شرقی رنگ مولود گندم گون باشد مائل
بسیاهی و معتدل اندام بود و باریک تن و نیکو خلقت و خرد چشم و میانه موی و غالب
بر مزاج او خشکی باشد و اگر مغربی بود رنگ او بسبزی زند از گندم گونی و لاغر تن
بود و خوب اندام و باریک آواز و چشمهای او در گو مغاک افتاده و حدقه او مانند حدقه
بز و تیز فهم و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر شمس مدبر بود مولود لاغر
تن بود و رنگ روی او بزردی زند و بزرگ سر بود و قوی بصر و معتدل قامت
بود و با شکوه و هیبت و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی بود و اگر قمر مدبر بود در

اق

مشرق باشد مولود سپید رنگ بود که بسبزی زند و نیکو نشاط و متحرک و پاکیزه اندام
و غالب بر مزاج او سردی بود و اگر در مغرب بود فربه باشد و سست اندام و نیکو
معیشت و بیمار ناک و رنگ او مایل بود بزردی و درویش و دراز موی بود و اعضا
او در حرکت و تیز کام و غالب بر مزاج او تری بود و اما یاری دهنده و نیرنگ
کواکب چنانکه آفتاب یاری دهد در هیئت و جمال و فربهی و بزرگی قامت و در گرمی
و خشکی مزاجها و قمر یاری دهد در اعتدال هر صفتی و تری مزاجها و حرکت
ثمره سیم در احکام حالات پنج کوکب متحیره چون در اول تشریق بوند
مولود تناور بوند و توانا و قوی جثه و چون مقیم و راجع بوند حادث بود
و ضعیف و چون مقیم و استقامت بوند مولود معتدل تن باشد و چون در شعاع
شمس بوند مولود خسیس باشد و دون همت و نزار و اقتها بدو رسد اما
اگر صاحب طالع بر ذروه فلک تدویر بود مولود کشیده بالا و تناور و طرف بالا و
او قوی تر بود و اگر در حضیض بود مولود کوتاه قامت باشد و خرد اندام و طرف
زیر او قوی تر بود و اگر در میان ذروه و حضیض بود یعنی که در یکی از دو مقام
مولود معتدل اندام بود و قوی میان و تهی کمرگاه و اگر اتفاق چنان افتد که صاحب
طالع در اوج بود یا نزدیک اوج در آن وقت هم در ذروه تدویر باشد بالای مولود از
حد اعتدال درگذرد بدرازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالای او در غایت کوتاهی بود
اما اگر درجه طالع از اول برج افتد مولود دراز بالا بود و اگر از آخر برج افتد کوتاه بالا
بود و اگر از وسط افتد با عتدال باشد و اگر بیشتر دلایل درازی و کوتاهی و فربهی و
لاغری و قوت و ضعف و رنگ و مزاج با همدیگر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال
بگذرانند در آن صفت و هیأت و مزاج و رنگ شعبه چهارم در احوال
حواس و قوتها نتائج یازده ثمره ثمره اول در حواس ظاهر پنج حس است آدمی را
اول حاسه سمع است یعنی شنودن آوازها و الحانها بتوسط هوا کلی و حدوث آن از

ذر گوش است و ترتیب کننده او زحل است بشرکت مریخ دوم حاسه بصر است
یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث آن از چشم است و ترتیب کننده او شمس است
بشرکت قمر سیم حاسه شم است یعنی بوییدن چیزها و دانستن بوی خوش از ناخوش
بسبب هوا و حدوث از منخرات است و ترتیب کننده او زهره است بشرکت مریخ چهارم حاسه
ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ از شیرین و بامزه از بی مزه و حدوث
آن از زبان است و اطراف دهن و ترتیب کننده او عطارد است بشرکت قمر پنجم
حاسه لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و گران از سبک و این قوت در همه اعضا
پراکنده است و بیشتر در سر انگشتان است و ترتیب کننده او قمر است بشرکت زحل اما هر کدام
که ازین کواکب قوی بود و دور از خانه ششم و هشتم و از نحوس آن حس که بدو منسوبست
بکمال باشد و اگر ضعیف بود یا در آن خانه باشد یا نحسی منحوس آن حس ناقص بود و باخلل
و اگر همه دلایل پاک بوند از نحوس و قوی حال یا بیشتر ایشان بعد یکدیگر ناظر بوده در او
تاد یا مایلی الاوتاد باشند دلیل سلامتی پنج حواس بود و بر ترقی بودن آن قوتها
و اما اگر دلیل قوت حسی از نحس منصرف شود و بسعدی متصل گردد یا از موضع بد
بیرون آید و بموضع نیک رود یا از حضیض روی باوج دارد یا راجع بود مستقیم شود
یا از شعاع آفتاب بیرون آید آن حس که بدو منسوب باشد قوت او زیادت شود و
بود و هیچ وقت نقصان نپذیرد و اما اگر دلیل از سعدی منصرف شود و بنحسی متصل
گردد یا از موضع نیک روی بموضع بد دارد یا رونده بود بحضیض یا راجع خواهد شد یا در شعاع
خواهد رفت آن حس که بدو تعلق گیرد در خلل افتد و نقصان پذیرد و اثر آن وقتی ظاهر
شود یا قوت گیرد که نوبت تربیت بنوعی از انواع بدو رسد و آن از جهت قوت و ضعف
آن دلیل باشد در وقت تربیت او **ثمره دوم** در حواس باطن همچنانک حواس ظاهر
پنج حواس باطن نیز پنج است و در اسم و صفت ایشان خلاف بسیار است بسیار مشهور
تر آنست که اول وهم است و او را خاطر نیز خوانند دوم قوت مصوره و او را متخیله

و او را

نیز خوانند سیم قوت مفکره است و او را مدبره نیز خوانند چهارم قوت حافظه است
و او را مثبته نیز خوانند پنجم قوت ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این
حواس باطن اگرچه هر یک بصفتی و فعلی مخصوص اند چنانکه حواس ظاهر
اما احوال این حواس مسلسلست بیکدیگر و یک فعل با تعلق نسازد بدیگری و
آن بدیگری و موصوف نشود بدان صفت بهائم عقل و تمیز بعالم محسوس
نیاید و معلوم غیری نشود و ما را غرض است این نیست غرض آنست که هر یکی
ازین پنج حس بکوکبی منسوبست از خمسه متحیره چنانک قوت وهم منسوبست
بمشتری و قوت مصوره منسوبست بزحل و قوت ناطقه منسوبست بعطارد
پس هر کدام کوکب که قوی حال تر است ازین پنج کوکب بقوتهای ذاتی آن حس
که بدو منسوبست بکمال باشد و اگر ضعیف بود آن حس نیز ضعیف باشد و چون
کوکب بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان
باشد اما قوت و ضعف این حواس را هم بدان طریق استدلال کنند که در حواس
ظاهر گفته شد در اتصال و انصراف دلایل و حالات دیگر بزیادت و نقصان
ثمره سیم در دلیل عقل دو قوت دیگرست در آدمی یکی عقل عملی خوانند و
معاش و دوم را عقل نظری و غریزی گویند پس آدمی بعقل عملی تواند شناخت
نیکی از بدی و ظلم از عدل و بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر است
از امور دنیاوی و عالم شاهد تا شخص بدان قیام نماید و او را بنامهای دیگر گفته اند و او
بقمر منسوبست دوم عقل نظریست که بدو شناسند ذات و صفات خدای تعالی را
و حقایق اشیا و معقولات رسند و تفریق کنند میان حدوث و قدم ارواح
و اجسام و او را نامها دیگر نیز خوانند و او منسوبست بآفتاب پس هر کدام ازین دو
نیز که قوی حال بود در منوال عقل بکمال باشد اما اگر قمر بقوتهای عرضی منسوب
بود اثر او عظیم تر باشد و اگر آفتاب بقوتهای ذاتی آراسته بود قوت قوی تر بود

واگر این هردو نیز بهمدیگر ناظر باشد بنظر مودت و طالع نگرند یا بصاحب او
یا بهر دو خاصه از اوتاد این هردو قوت در مولود بغایت و نهایت باشد و مو
لود در امور دینی و دنیاوی زیرک باشد و دانا و هر مصلحت را در وقت
او گذارد و بجای او خالک باید و دارندهٔ ناموس باشد و اگر نظر عداوت
بود کارها بعنف سازد و در علم ریاست نیک باشد و اگر هردو ضعیف باشند
و از طالع و صاحب ساقط مولود در کارهای دینی و دنیاوی بی تدبیر بود و
و جاهل و مجهول ماند **ثمرهٔ چهارم** در نسبت قوتهای نفسانی بکواکب قوتهای نفسانی
بر سه قسمند که ترتیب دهنده بوند اشخاص را اول روح طبیعی است که موضع
او در جگرست و نتیجهٔ او سه قوتست اول غذا دادن دوم قوت البدن سیم قوت
توالد و تناسل فعل این روح در چیزها کرست طلبیدن است و اشتها و تعطیل
در کارها کاهلی و از زوجستی و در ناز و نعمت بودن و راز نگاه داشتن و
شهاهی و صبوری و او از تاثیرات قمرست بشرکت مشتری دوم روح حیوانی
است و موضع او در دلست و نتیجهٔ او دو قوتست اول فعل کردن دوم فعل در
یافتن چیزها اما هرچه آدمی را خشم راندن است و قصد کردن و بغض و حسد
و کینه و طمع و شجاعت و تفوق جستن و تحمل و قاعده بدین روح تعلق
دارد و او از تاثیرات آفتابست بشرکت مریخ و سیم روح انسانی است و او را
ناطقه نیز خوانند و قول بعضی آنست که موضع او دماغ است اما در حقیقت
او را نشانی یاد نکرده اند و هر قومی را در وی قولیست و محققان گفته اند که او
از عالم غیبت و ارواح و تعلق او در آدمی نه چون قوتهای دیگرست و این قوتست که
آدمی را از حیوانات جدا کند و او را باری تعالی بخود اضافت کرد و هرچه طلب علمست
و ادب و حکمت و سعادت آخرت و جستن نجات از ضلالات و رستگاری طلب
داشتن از عالم طبیعت تا بپیوندد بعالم آخرت و معاد و قصد و صنعت اوست باری

عقل

64

عقل نظری و بعض گفته اند که او همان عقل نظریست و تربیت کنندهٔ او عطارد است
بشرکت زهره پس هرکدام که ازین کواکب قوی حال باشد بقوتهای ذاتی و سعود
بدیشان ناظر و نحوس ساقط در مولود آن روح بکمال بود و اثر او ظاهرتر بود
و نتیجهٔ آن بنهایت رسد و هرکدام که ضعیف تر بود اثر او پوشیده تر باشد
اما اگر کواکب بهمدیگر ناظر بوند و در اوتاد باشند این همه قوتها عظیم بوند و در تنها
و ظاهر اما این اصل را نیز این جایگاه نگاه دارند که در ثمرهٔ حواس ظاهر گفته شد در
زیادت و نقصان بسبب اتصالات و انصراف و دیگر حالات دلایل اما قوت
دیگرست که آنرا خارج طبیعت خوانند و آن قوت بسبب فساد مزاج است و باطل
شدن شخص و او خاص بزحل تعلق دارد و بعضی کسان گفته اند که شریک
او قمرست و از جهت [illegible] آن کوکب که دلیل موت باشد در صورت طالع
خالک نموده شد **ثمرهٔ پنجم** [illegible] ضیا و انتهاء نقصانی این حالات از ساقط
بودن قمر و عطارد [illegible] و سقوط هردو از طالع و صاحب او و دگر در
برجهای بهیمی بوند بدتر باشد و مولود سخت احمق بود و جاهل و اگر نحس بدیشان
ناظر بود یا ایشان منحوس بوند در مولود بیماریها بدید آید از انواع صرع اما اگر
طالع روزی بود و زحل بر مرکز وتدی باشد خاصه وتد طالع مولود را جنون
بدید آید خاصه که در برج ثور بود اما دیوانه ساکن بود و کم آزار و خاموش و اگر
طالع شبی بود و مریخ بر وتد مرکزی باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود
دیوانه شود و دیوانه مضر باشد و متحرک و آن بدتر بود که قمر و عطارد چنان بود
که گفتیم **ثمرهٔ ششم** اگر مریخ بروز بر حاق وتد بود و زحل بشب خاصه که یکی
ازین دو نحس در سرطان یا در سنبله یا حوت یا بعضی ازین دلایل در طالع بوند در
سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه که آن نحس مستولی بود که بر موضع قمر
و قمر منصرف بود از اجتماع یا استقبال خاصه که در عقدهٔ راس بود و در عقده

ذنب بدتر بود پس مولود را بوزده و پیری زده خواهند و سرعت که غش
کردن و بریان گفتش بود ظاهر شود و ترس و بد دلی و هزیمت پدید آید خاصه
که مریخ در طالع بود و بد حال یا راجع بود و بدتر آنکه سعود از وی ساقط
باشند با او یا ذنب بود پس ممکن باشد که مولود خود را از ترس و خیال
بد انگیختش باطل کند و یا مصالح خود را بسیار بزیان برد **ثمره هفتم** بودن
نیرین در بروج مذکر در افزایند در تذکیر مردان و در طالع زنان مایل
گرداند ایشانرا بفعلهای مردان و اگر نیرین در بروج مونث باشند مایل
گرداند مردانرا بافعال زنان و زنانرا بافعال مردان **ثمره هشتم**
بودن زهره و مریخ در بروج مذکر در افزایند آنچه گفته شد در افعال مردان
و زنان خاصه در قران هم بوند و اگر در بروج مونث باشد در تأنیث زیادت
کند و مردانرا بفعل زنان برند **ثمره نهم** اگر طالع مرد عقرب بود و زهره
در طالع و نحس و بد و ناظر مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ
در ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان بود و زینت کننده باشد و اگر
زن را طالع بدین صفت باشد از عقرب یا ثور آن زن سحتری کند
و عقرب قوی‌تر بود و لباس و روش بر شکل مردان **ثمره دهم** اگر عطارد
و زهره و مریخ در بروج مونث باشد خاصه در سنبله یا حوت و زحل بدیشان
ناظر بعداوت خاصه بزهره یا بعطارد مولود اگر بود عنین بود و اگر این
دلایل در بروج مذکر بوند و اگر مولود زن باشد عقیم بود و بمردان بی رغبت
خاصه در سنبله یا نیران که هر دو برج عقیم اند و اگر این سه دلیل در برج مذکر
و مونث باشد بهم یکی ناظر و نحوس بوند و بعضی در هشتم بوند و بعضی
در طالع و زحل در هشتم بود یا صاحب طالع در هشتم بود مولود فاعل و مفعول باشد

ثمره یازدهم بودن زهره و مریخ در بروج مونث و عطارد بد و ناظر دیگر
از اینها در ششم مولود بغلامان و خدمتکاران مایل بود و بسیار رغبت باشد
در کسان خود خاصه که دلایل ضعیف بوند و اگر زهره ساقط از طالع
بود کم شهوت باشد و اگر این دلایل با بعضی بصاحب هیم یا بصاحب یاز
و هم نکند مولود عاشق شوند بر امردان و اگر این دلایل در برج مذکر باشد
و ناظر بطالع مولود عالی بود درین فعل و تیز شهوت باشد اما اگر طالع
خانهای مریخ بود مولود دلیر باشد درین فعل و اگر خانهای زهره کم کند و پو
شیده تر و اگر خانهای عطارد باشد فعل او بد توسط بود و امردان او را
دوست دارند اما اگر مریخ در خانهای زهره بود یا زهره در خانهای مریخ بود دایره
در خانها یکدیگر تیز شهوت باشد و پلید کار و همه نوع بروی روا بود و حکم طالع
سین باشد و اگر صاحب طالع در هشتم بود یا زهره و آن برج بهیمی بود مولود
با حیوان جمع آید و بمعانقه انزال کند و لذت از خود سازد خاصه که عطارد
با زهره بود یا نظر دارد **شعبه پنجم** در احوال عمر مولود پنج
ثمره **ثمره اول** در مقدمات این اصول هیچ شبهت نیست که شناختن احوال عمرها
عندالله تعالی است اما بزرگان این صنعت شریف بتجربه و قیاس اصولها پدید
کرده اند و آن دو دلیلست یکی هیلاج و دوم کدخدا هیلاج دلیلست روح را
و کیفیت عمر و کدخدا دلیل جسمست و کمیت عمر اما اول کسی که در کمیت و کیفیت
عمر سخن گفت هرمس بود و بعد از وی بطلمیوس که تلمیذ اوست و بعد از وی
بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روحست و کدخدا دلیل بدن نظر موافقت
هر دو بقا و تشخص باشد اما حکمای طبیعی گفته اند که عمرها مولود بمیمون نسبت است
بمیراث رود و چند آنکه عمر پدر و جد و قبیله او بوده باشد عمر مولود همان قدر
باشد یا بجزوی بیش و کم و ابومعشر در کلیات عمر میگوید که اگر بیلادی افتد بوقت

تحویل قران وسطی وطالع یکی ازین دو خانه زحل یا مشتری بود و در مولود
نهاری آفتاب هیلاج بود و یا در مولود لیلی هیلاج قمر بود وکواکب دیگر قوی
حال بوند و در اوتاد و ناظر بهیلاج یا کدخدا بود ممکن باشد که مولود سالها
قران وسطی عمر یابد وان دویست و چهل و هشت سالست بتقریب اما اگر این اتفاق
بوقت تحویل قران کبری افتد و دلایل بتمامی قایم کردند چنانکه گفتیم ممکن باشد که مو
لود سالهای قران کبری عمر یابد و آن هشتصد و هشتاد بود بتقریب و عمر نوح
باستشهاد آورده شد اما قول بعض کسان انست که چون آفتاب هیلاج بود و در
خانه با شرف خود بود که خدا باشد عطیت کبری خود دهد وان صد و بیست سال
باشد پس اگر قمر بدو ناظر بود بنظر مودت از وی بیست و پنج سال در افزاید و
همچنین زهره هشت سال و عطارد بیست سال و مشتری دوازده سال مبلغ صد و
هشتاد و پنج سال باشد و هر دو نحس ساقط بوند از کدخدا واجب کند که مولود
بدین عطیت برسد و ابو معشر هم برین قولست و اکثر جمهور بدانند که عمر مولود
از صد و بیست سال که عطیه کبری آفتابست درنگذرد و این وقتی شاید که آفتاب
هیلاج بود و در خط خود باشد یا هم کدخدا بود و سالم باشد از نحوس و طالع
کواکب دیگر قوی حال بوند اما اگر این احوال قمر را بود با آن شرایط ممکن باشد
که مولود صد و هشت سال عمر یابد که عطیت کبری قمرست فصل دوم در
طلب هیلاج متقدمان پنج اصل یاد کرده اند که هر یکی را از آن هیلاج خوانند
اول نیر اعظم است که چشمه قوت حیوانی و مایه زندگانی است دوم قمرست که
نیر اصغرست که چشمه طبیعی و مایه کون و فساد است و ثالث و رابع نتایج هر دو
و آن جزو متقدمست و سهم السعاده و خامس درجه طالع محقق شود و اوتاد و مواقع
کواکب اگر طالع روزی بود نظر با آفتاب کنند اگر در طالع یابند یا در دهم یا هفتم
یا یازدهم یا دوم یا هشتم یا نهم یا سهم هیلاجیت شایسته بود و الا ترک او نیز گیرند

و نتایج هر دو نگرند پس اگر طالع اجتماعی بود روزی یا شبی اول جزو اجتماع
نگرند اگر در اوتاد یابند یا مایلی الاوتاد شایسته بود بر هیلاجیت و الا
او را نیز ترک گویند و نظر بسهم السعاده اگر او نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد
بود بهیلاجیت شایسته بود و الا ترک او نیز گنند اما طالع استقبالی بود
روزی یا شبی نخست بسهم السعاده ننگرند اگر نباشد بعد از و بجزو استقبال
نگرند و اگر این هر دو نتیجه نیرین در اوتاد یا مایل الاوتاد نبوند و نیرین نشاید
نباشد بهیلاجیت پس هیلاجیت بر درجه طالع ثابت شود که او نیز قطع
هیلاجیت اما در طالع شبی مقدم قمر بر شمس اگر در اوتاد یا مایل الاوتاد
یا سیم نبود بشمس نگرند اگر او نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد یا نهم نبود نتایج هر دو
نگرند بدان صفت و ترتیب که در پیش گفتیم و اجتماع و استقبال مقدم
روز یا در شب اعتبار کنند اگر این هر چهار نشاید مولود را عمر نباشد اما قول
متقدمان انست که در طالع روزی و شبی اگر آفتاب در برج مذکر و برج مذکر
بود شایسته بود بهیلاجیت الا در خانه دوازدهم و ششم اما قمر بروز و شب
بالای زمین و زیر زمین اگر در برج مونث و برج مونث بود شایسته بود بهیلا
جیت و در سیم شاید اگر برج مونث بود و برج مونث بود شایسته که فرح
اوست و آفتاب نیز در نهم شاید اگر برج مذکر بود که فرح اوست اما قول
ذورونیس انست که آفتاب در خانه هفتم شاید که هیلاج بود و اگر برج مونث
بود و در خانه هشتم شاید اگر برج مذکر باشد و یاد کرده ایم در شجره اول
که برج مذکر از درجه طالع است تا درجه عاشر و از برج دیگر که مقابل اوست
و بدانند که بسیار اقاویل درین علت اما محقق انست اما شایستگی و ناشایستگی
هیلاج از دو وجه باشد یکی بمواضع چنانکه گفته شد دوم بکدخدا چنانکه
اگر هیلاج بموضع شایسته بود چون او را کدخدا نباشد او همچون روحی بود

بی بدن اما از روی حقیقت هیلاج و کدخدا دو میر اند در صورت طالع
جهت بقاء مولود از نیرین وغیرهما چنانک نموده شد پس این اقاویل را
در زایچه طالع نمودیم و ترتیب هیلاج نهادیم در موقع شایسته روزی
و شبی ارائجه در پیش گفتیم تا شایسته باشد و سطر اول زایچه سرخی نوشته
هیلاجات روزی است و سطر دوم بسیاهی نوشته هیلاجات شبی اند و دیگر
علما زایچها بسیار نهاده اند و از این مختصر نموده است ابنت

در طلب کدخدا چون هیلاجیت

بر یکی از پنج اصل ثابت شود بروی
کدخدا آن کوکب بود که بر و مستولی بود
بر موقع هیلاج از باب خطوط او ناظر
بود اگر بدرجه باشد والا بر جیت جایز
باشد اما بعضی کسان اتصال محل را
نیز روا داشته اند اما اگر شمس یا قمر
هیلاج لایق باشد و در خانه یا شرف
خود بود تدا او لیتر باشد بکدخدائی اما

شمس قمر و سهم	شمس قمر و طالع		
	٢ ٣	طالع	١٢ ١١
٤	درجه هیلاج است		١٠
٥ ٦	٧		٨ ٩

وقت باشد که در صورت طالعی پنج اصل هیلاج باشد بموضع و کدخدا
پس حکم بر آن نهند که از همه قوی تر باشد به محل و کدخدا و کثرت کدخدا
دلیل قوت حیات و سلامتی مزاج و بسیاری کدخدا دلیل طول عمر است
و خوشی عیش در کسب عمر کوکبی را چهار عطیه است اول عظمی دوم کبری
ثالث وسطی رابع صغری اما عظمی در دولتها و ملتها بکار دارند و باقی
در موالید و کدخدا عطیت عمر بحسب موقع خود دهد چنانک اگر بر حقیقت
وتدی بود از اوتاد سالها کبری خود عطا کند و اگر بر حقیقت مایل الوتد

بود سالها وسطی عطا کند و اگر بر حقیقت زایل الوتد بود سالها وسطی مغربی
عطا کند اگر سعدی بکدخدا ناظر بود از درجه وتدی سالها صغری خود در
عطیت کدخدا زیادت کند و اگر از درجه مایل الوتد نگرد عطیت صغری خود
زیادت کند و اگر از درجه زایل الوتد نگرد ثلث عطیت صغری خود زیادت
کند اما بعضی گفته اند که اگر سعدان در وتد بوند سالها صغری خود زیادت
کند و اگر در مایل الوتد بوند بعد سالها ماهها زیادت کنند و اگر در زایل
الوتد بوند سالها روزها زیادت کنند اما اگر نیرین ناظر بوند بکدخدا بنظر مودت
زیادت کنند در عطیت چنانکه گفتیم و بنظر عداوت بهمان نسبت کم کنند از عطیت کدخدا
و اگر نحسی بکدخدا نگرد بعداوت از وتدی سالها صغری خود از عطیت او کم کنند
بهمان نسبت که در سعدان گفته شد که زیادت کنند در مرخانه اما نظر مودت را
نحسان نه چیزی کم کنند و نه زیادت اما در افزایند در خوشی عیش صاحب
نظر قبول ورد و سعدان بنظر خود چیزی کم نکنند پس اگر کدخدا قوی حال بود
مولود خوش عیش بود با راحت و پاکیزه باشد و فراخ روزی و تربیتها نیک
یابد و بیوسته تن درست بود و عطیت خود را تمام کند و اگر ضعیف باشد
مولود نزار بود و اندوهگین و کم تربیت و عطیت خود تمام نتواند کرد اگر کدخدا
محترق بود کدخدایی نشاید مگر در خانه یا شرف خود مسعود بود و ناظر
اما اگر سعدان بکدخدا ناظر بوند مقوی حال و نظر قبول باشد از وتد عطیت
صغری خود زیادت کنند و از مایل چهار دانگ سالها صغری و از زایل دو
دانگ چنانکه گفتیم و به تمام کردد و اگر ضعیف و نامقبول بود ماه و روز زیادت
کنند اما حکم نحس که کم کنند همین باشد اگر ضعیف بود و از جایها نگرد سالها
کم کنند نه ماه و روز و اگر قوی حال بود و از جایها نگرد ماه و روز کم کنند
اما ابومعشر آورده است در موالید کبیر که اگر موضع هیلاج یا کدخدا پیش انعر کر

وتدی بود نهایت پنج درجه را از حساب آن وتد داشته اگر آن پنج بود از برج پیش ازوی اما بسیار طالع مولودها در نظر آمد علما استادان معروف در استخراج هیلاج وکدخدا و دیگر دلایل که منسوبست ابروج اعتبار نکرده بوده‌اند و برجیس را نگاه داشته و در بعضی طالعها دیده شد که حکم او از صاحب او کرده بودند اگرچه درجهٔ طالع از آخر برج افتاده بود والتفات نکرده بدان پنج درجه که پیش از مرکز خانه است که آنرا درجات سه و مرداد خوانند و در بعضی طالع دیده شد که چون درجهٔ طالع بعد از پانزده درجه برجی افتاده بود حکم همان طالع هم از صاحب طالع کرده بودند و هم از صاحب دوم و همچنین هر دوازده خانه طالع را و ابو الحامد غزنوی در کفایه آورده است که معتبر چنین است و اگر بیش از پانزده درجه بود حکم او از صاحب او کنند و متقدمان برانند که پنج درجه پیش از مرکز هر خانه ضعیف بود چنانکه گفته شد بی آنکه تمسک بچیزی سازند یا حجتی آرند و دعوی میکنند که چون کوکب درین پنج درجه بود خانه گذشته از وی بهره شده باشد و چون بدرجهٔ خانه دیگر نرسیده بود آن خانه از وی نصیب نیافته باشد پس این پنج درجه ازین خانه نسبت دارد و نه از آن خانه پیش او را ضعیف داشته‌اند و میته و مردار خوانند و بعضی کسان درجات حشو گویند و میگویند چو کوکب درین حد بود ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب احکام گفته‌اند که طالع هر درجه که خواهی گو باش قوت طالع از اول برج بود و بعضی گفته‌اند که آغاز قوت طالع پیش از درجهٔ او بود تا پنج درجه و نهایت قوت وی اول پنج درجه خانهٔ دیگری باشد بعد از او و بعضی گفته‌اند قوت طالع از اول برجست و غایت قوت بدرجهٔ طالع و نهایت قوت آخر برج اگرچه درجهٔ طالع آخر برج افتاده باشد جهت آنکه قوت طبیعی هر برجی اگرچه درجهٔ طالع بدیگری

نسبت ندارد پس چون کوکب بطالع درآید آغاز کند از مزاج خود قوت دادن طالع را با متزاج طبیعت طالع و چون درجهٔ طالع رسد قوت بتدریج بکمال رسیده بود و چون از آن درجه روی بنقصان نهد تا در آخر برج منتفی شود و چون برج دوم اشتغال کند آغاز کند از قوت خود نمودن بهمان صفت بنسبت که گفته شد از مزاج خود و طبع آن برج همچنین تا دوازده خانهٔ طالع پس بحکم این مقدمه کوکب در خانه که بود حکم او هم از آن خانه کنند اما بعضی گفته‌اند بر جست اختیار کنیم همین طریق که گفته شد وقتی که حکم حالتها بظاهر مولود کنیم و سعادتها خارجی و تسویهٔ البیوت را اعتبار کنیم وقتی که حکم بر حالتها باطن مولود کنیم و سعادتها داخلی اما استخراج هیلاج واجب بود اعتبار تسویهٔ البیوت جهت آنکه این عمل داخل بنسبت و بروج بخارجی بدن تعلق دارد اما استخراج کدخدا بعضی گویند که برجیت را اعتبار کنیم که او دلیل عمرست و عمر از جملهٔ قوتهای باطن است و حقیقت این عمل اینست یا قاویل بزرگان **ثمرهٔ پنجم** در نمودن صورتهای طالع و مواقع کواکب طالع که واقع شود از سه نوع بیرون نباشد یا قایم بود یا مایل یا زایل و علت این تفاوت از عرض بلدان باشد اما قایم آن بود که طالع برجی بود و مرکز برج دوم از آن برج که بعد از طالع بود و سیم همچنین تا دوازده خانه اما مایل چنان بود که طالع برجی بود و مرکز دوم از برج سیم و مرکز سیم از برج چهارم پس مرکز عاشر او از برج یازدهم بود اما زایل چنان بود که طالع برجی اتفاق افتد و مرکز دوم هم ازین برج افتد و مرکز سیم او از دوم باشد و مرکز چهارم او از سیم پس مرکز عاشر او از برج نهم بود مثال الطالع قایم میزانست بیست ده درجه و عاشر او از سرطان پانزده درجه و مشتری در پنجم بده درجه و پنجاه و پنج دقیقه او زحل در پنجم بیست درجه و چهل و نه دقیقه پس مشتری در آخر قسمت چهارم است بتسویه و برجیت در درجات حشو زحل در چهارم بتسویه پس حکم مشتری از همان برج کنند و حکم زحل از چهارم مثال

طالع مائل جدی است بدرجه اخر و مرکز دوم او از حوت در پنج درجه پس عاشر
او بیران بود از عقرب و مرکز ثانی عشر قوس بود از جدی شش درجه و مریخ در جدی
باول درجه و زحل در جدی بده درجه پس مریخ در صورت طالع خانه دریازدهم
بود و حکم او را انجا کشند مثال طالع زایل طالع سرطان افتد باول درجه و مرکز
دوم از سرطان باشد در بیست و سه درجه پس عاشر او حمل بود از حوت یا دایل برج
مشتری در بیست و پنج درجه سرطان و افتاب در اوسط حوت پس حکم مشتری از دوم
طالع کشند بتسویه و حکم افتاب از دهم طالع پس ازانجا معلوم گشت که کوکب
وقت باشد که از یک برج در سیم برج منتقل شود چنانکه مریخ در مثال طالع مایل جدی است
که طالع است اما بتسویه دریازدهم پس اگر مریخ درین صورت اول حوت بودی
در طالع بودی بتسویه چون مرکز ثانی از پنج درجه حوت فرض کرده ایم لاجرم طالع
قایم اشد و مولود باوقار بود و بالا او در حد اعتدال مزاج بود و اگر طالع مایل بود
مولود شتاب بکار بود و دراز بالا و منحرف مزاج بود و راز کردن و کم ثبات و اگر
زایل بود مولود کاہل بود و کوتاه بالا و گران کار و متغیر **ثمره ششم** در کیفیت عطیت
کواکب گفته اند عطیه کبری افتاب مقدار درجات یک ثلث است از دور فلک و ان
صد و بیست درجات است هر درجه را سالی گرفته اند پس عطیه او هم یک ثلث است
و چون او قدر دوازده درجه در محاق می افتد این مقدار از صد و بیست کم میکنند
باقی صد و هشت ماند بعد هر درجه سالی گرفتند پس عطیه کبری او صد و هشت
سالست اما عطیت صغری افتاب مقدار درجه شرف اوست هر درجه سالی پس
نوزده سالست و عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیه صغری اوست
وان سی و نه سال و نیم باشد و بقول دیگر عطیت وسطی او نصف کبری و نصف صغری است
وان شصت و نه سال و نیم است اما قمر را عطیه صغری بیست و پنج سالست بقدر
ابجد او در هر جزوی که باجتماع پیوندد باز بیست و پنج سال دیگر ماند تا درهمان جزوی

مجتمع شود اما عطیه وسطی مجموع ربع عطیه کبری و نصف عطیه صغری اوست
چنانکه در افتاب گفته شد پس مبلغ این نیز سی و نه سال باشد و نیم مثل افتاب و بقول
دیگر نصف هر دو عطیت است وان شصت و شش سال و نیم باشد اما پنج کوکب
دیگر را عطیه کبری مثل درجات و حدود هریکی است از حدود مصریان هر درجه
سالی اما زهره در هر جزوی که محترق شود بعد از هشت سال باز درهمان برج
باحتراق رسد پس عطیه صغری او بعدد این سالها گرفته اند و مریخ را دپانزده
سال این حال افتد و مشتری را در دوازده سال و زحل را در سی سال و عطارد
را در بیست سال پس این مقدار سالها عطیت صغری هریکی است اما عطیت
وسطی هریک ازین پنج کوکب نصف کبری و نصف صغری او باشد بی هیچ خلافی
و نیریں را در عطیت وسطی آنکسان که خلاف کرده اند برین قیاس کردند و ما سه

درین جدول نموده ایم والله اعلم
درپیش گفته شد که اگر کدخدا بر محاق و وتد
بود عطیت کبری دهد و اگر بر محاق مایل بود
عطیت وسطی دهد و بر محاق زایل عطیت
صغری دهد اگر کدخدا از درجه وتد درگذشته
باشد و او را بعد افتاده از ان وتد فقط آن
بعد از تمام عطیت کبری او تمام کنند و حکم مایل
و زایل و کوکب زیادت کننده و کم کننده همین

	شمس	زهره	زحل	مشتری	مریخ	عطارد	قمر
الاعظم	١٤٦١	١١٥١	٢٦٥	٤٢٧	٢٨٤	٤٨٠	٥٢٠
الکبری	قک	یح	نز	عط	سو	ـــ	عو
الوسطی	سط ل	سو ل	مه	م ل	مه ل	[illegible]	[illegible]
الصغری	یط	ح	ل	ـ	ـه	ے	ک

و این عمل را تعدیل القسط خوانند و خلاف بسیار هست درین عمل انچه پسندیده تر است اما
اگر کدخدا میان وتد و مایل الوتد افتاده باشد بعد بگیرند از درجه وتد تا درجه کدخدا
بدرجات سوا و ان را مسافت نام نهند باز نقصان کنند عطیت وسطی او را از
عطیت کبری و ان باقی را تفاوت نام نهند بار درجه وتد از مایل الوتد کم کنند و باقی را

اساس نام نهند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد
کدخدا از وتد حاصل آید سال و ماه و روز باشد ان قسط را از تمامت عطیت کدخدا کم
کنند انچ ماند عطیت معدل بود بحسب بعد او از درجهٔ وتد مثلا طالع قوس بچندین
کج نر مرکز مایل الوتد از جدی بچندین به کا ومشتری کدخدا در قوس بچندین
لو ب درجهٔ طالع از و کم کرده شد باقی ماند مسافه چندین ر و مجلس اوبد قایق
۲۲۰۹ سالها وسطی از کبری کم کرده شد باقی ماند تفاوت این لا ک واین سی و سه
سال شش ماه باشد سالها در دوازده ضرب کردیم وشش ماه با ان جمع کردیم شد ماهها
چندین ۲ ۰ ۴ پس درجهٔ طالع از درجهٔ مایل کم کرده شد باقی ماند اساس این ا ح لب
بروج و درجه و دقیقه مجلس اوبد قایق این ۲۰۱۲ پس مسافت را در تفاوت ضرب
کردیم کشت مضروب چندین ۰ ۹ ۴ ۱ ۱ بر مجلس اساس قسمت کردیم شد خارج این
ماهها ۸ ۴ و کسر ماند این ۲۰۱۲ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم خارج این
ماهها ۸ ۴ و کسر ماند این ۴ ۱ ۹ ۱ پس ماهها را بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد
چهار سال وان کسور را در ین ۵ ۶ ۳ ایام ضرب کردیم شد مضروب این ۶۹۸۶۱۰
هم بر ین اساس قسمت کردیم شد خارج این ۷ ۴ ۳ و این همه ایام بود و کسر ماند این ۹
۴ ۴ ایام را بر سی قسمت کردیم حاصل آمد ماه چندین ا و روز چندین ت پس
این کسور در بیست و چهار ساعت شبانروز ضرب کردیم شد مضروب این ۴ ۰ ۱
۰ ا هم بر ان مقسوم علیه قسمت کردیم شد خارج این ه و این ساعت بود و کسر ماند
این ۴ ۴ ۹ در شصت ضرب کردیم و هم بدان مسافت قسمت کردیم حاصل شد این
یط دقایق پس مبلغ شد چندین د ا یا ه یط و این چهار سال و یازده ماه و پانزده
روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه این تعدیل را از تمامت عطیت کبری مشتری که هست
چندین عط کم کردیم باقی ماند عد سـ ا و این هفتاد و چهار سال شمسی باشد
و دوازده روز و بیست و ساعت و یازده دقیقه و بسالهای قمری باشد هفتاد و شش سال و

69

سه ماه و بیست روز و بیست و ساعت و یازده دقیقه بیان مقدار عمر طبیعی مولود باشد
اما بعضی کسان مسافت را از ان کدخدا گیرند بمایل الوتد و همین عمل کنند انچه حاصل
آید از تعدیل انرا بر عطیت وسطی اثرا ایند و اگر کدخدا مایل الوتد افتد عمل همین است
لکن عطیت صغری از وسطی کم کنند و اگر کدخدا میان زایل بود و از وتد دیگر عمل همین باشد
لیکن تمام عطیت صغری را تفاوت نام کنند و قسط حاصل آید و بیرا بروی زیادت کنند
اما در زیادت و نقصان سعود و نحوس آنست که حصه هر یکی را بتخمین معدل کنند پس اگر
ان سعد یا نحس در وتد عمل هم انست اما اگر در مایل یا زایل بود طریق اینست مثال درجهٔ
زایل این ح یو کر تقویم زهره این ح ـ کو از درجهٔ زایل کم کردیم ماند این یه کو
و این مسافت باشد مجلس اوبد قایق این ۳ ۲ ۲ ۹ زهره چون بمستویه در مایل الوتد است
عطیت صغری او که هشت سال و هشت ماه بود درین وقت بقول بعضی و در زایل
هشت روز پس عطیت زایل او را که هشت روزات از هشت ماه کم کردیم باقی ماند
تفاوت این ز ک هفت ماه و بیست و دو روز مجلس او روزها این ۲۳۲ پس درجهٔ
مایل الوتد که هست ط سـ کا از زایل که هست ح یو کر کم کردیم ماند اساس این
ا ر غ مجلس اوبد قایق این ۸ ۹ ۰ ۲ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم کشت
مضروب این ۶ ۳ ۱ ۴ ۱ ۲ این را بر اساس قسمت کردیم کشت خارج این ۲ ۰ ۱
ایام و کسر ماند این ۲ ۲ ۰ ۱ از ین کسور ساعات و دقایق بیرون آوردیم چنانکه نمودیم
حاصل آمد ت ی ان ایام را بماه بردیم و با همدیگر جمع کردیم شد چندین ح ت ک و این
سه ماه و دوازده روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه است چون زهره میان مایل و زایل است
بمستویه این تعدیل بر عطیت خانه زایلگاه هشت روزات زیاده کردیم شد چندین ح ک
و این سه ماه و بیست روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه و این قسط زهره که زیادت
کند بر عطیت مشتری پس این عمل بر عکس اولست که مسافت از زهره گرفته ایم بدرجهٔ زایل
واو در مایل است اما مثال دیگر اورده ایم در نقصان که نحس در زایلست در وتد و مایل الوتد

است

و زایل الوتد شال حاصل باشد شال درجهٔ زایل ... درجهٔ عاشره که ند
تقویم زحل ... درجهٔ زایل ازو کم کردیم باقی ماند مسافة این ... مجنس
این ۹۶۱۴ پس عطیت صغری زحل که سی سالست در وتد بغیب خانهٔ زایل
سی روز بود از سی سال کم کردیم باقی ماند بیست و نه سال و یازده ماه پس سالها
در دوازده ضرب کردیم تا ماه شد و یازده ماه با او جمع کردیم مبلغ چندین
ماه ۳۵۹ پس درجهٔ خانهٔ زایل از وتد عاشر کم کردیم باقی ماند اساس چندین
... مجنس او بدقایق این ۲۳۰۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم
گشت مضروب این ۳۴۶۰۷۶ بر اساس قسمت کردیم شد خارج این ۹۶۴ ماه
و کسر ماند این ۲۱۸۴ پس ماهها را بسال بردیم یعنی بر دوازده قسمت کردیم
حاصل آمد دوازده سال و پنج ماه و از آن کسور ماه و روز و ساعات و دقایق
حاصل کردیم ... با آن سال و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین ...
و ماه و روز و دقایق است این مبلغ را از عطیت صغری کم کردیم که زحل بیان زایل و ...
باقی ماند این ... سال و ماه و روز و دقایق پس این اثر زحل است که نقصان
کند از عطیت کدخدا درین عمل اندک دقتی هست بسبب تفریق کردن سال و ماه و روز
و شالها را اوراشح نموده شد **شعبهٔ ششم** در احکام
بیت طالع شانزده ثمره **ثمرهٔ اول** در مقدمهٔ احکام چون بر طالع مولود حکم خواهد
کردن اول دلیل دارد و محکم دلایل مستولی باشد از ارباب حظوظ چنانکه نمودیم
در اول کتاب و اگر هیچ مستولی نباشد حکم بر صاحب طالع باشد اگرچه ساقط بود
از درجهٔ طالع و اگر مستولی از یکی زیادت بود قوی‌تر را مقدم دارند و دیگران
شریک او باشند اما اگر در صورت طالع کوکب بیشتر باشد حکم کلیات مولود از بیشتر
کنند و اگر بیشتر از یکی بیشتر بود قوی‌تر را مقدم دارند و دیگران را شریک او و دلیلها
خاص و عام را نیکو اعتبار کنند و این اصول در هر دوازده خانه واجب باشد اما ارباب

حساب ... / ... (marginal notes)

مثلثات طالع و بروج دیگر را بنگرند بدانند که رب او دلیلست بر ثلث اول عمر مولود
و رب دوم دلیلست بر ثلث وسط عمر مولود و رب سیم دلیلست بر ثلث آخر عمر من
بعض الحساب و نیز گفته‌اند که طالع و صاحب طالع دلیل اول عمرست و عاشر و صاحب
عاشر دلیل میانهٔ عمرست و سابع و صاحب سابع دلیل آخر عمرست و رابع و صاحب
رابع دلیل مرگ پس هر کدام کوکب ازین هر دلیل که قوی‌تر باشد احوال مولود در
ایام ترتیب او ظاهرتر باشد رب سیم شریک رب اول و دوم بود در خیر و شر و چون
نوبت بدو رسد این دو شریک او نباشد مگر ناظر بوند که معاونت او نمایند و ارباب
مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است اما مردم را که در اول عمر کم سعادت باشند
و در میانهٔ عمر توانگر شوند و سعید تا در اول عمر توانگر بوند و محترم و در میانه یا
در آخر عمر درویش و بی‌دولت گردند و چند نوع دیگر که درین صورت اتفاق
افتد یکی سبب این ارباب مثلثات از جملهٔ اسباب و حکم عمل و عزل و سفر
و حضر و ابجه بدوازده خانه منسوبست همین باشد **ثمرهٔ دوم** در احکام مستولیات
بر طالع اگر مستولی بر طالع زحل باشد و او قوی حال بود مولود دوراندیش باشد
و زیرک و قوی رای و صبور و متحمل و رازدار و ستاق و بجه بزرگان و پیران
و آبا و اجداد و املاک و خویش و قبیله مایل بعمارت و زراعت و اگر ضعیف حال بود
مولود ممسک باشد و حسود و کینه‌دار و ستیزه‌کار و دون همت و طامع و خوار و رنج
کش و بیچاره باش و تنگ دل و از زبون دار و تنها باش و کشنده کارهای سخت
و دشوار و ناسشتی بود با آبا و اجداد و قبیله و استادان و اگر مشتری با او بود
یا ناظر بود مولود مطیع مشایخ بود و علما و اهل تحقیق و زاهدان و اهل ورع
و خیر کننده باشد و عزیز مردم و نیکورای و خوش خلق و درشت گوی و در است
قول و غلیظ و با ادب و اگر مشتری ضعیف حال بود مولود معالج بود و عزت خوار
و ناامیزنده و بداختیار و پارسا بدروغ و مزور و با طمع و اگر مریخ با زحل بود

مردم کند و با نفاق و بد دل و ترسنده و کم عار باشد و نا مشفق در حق استادان و
مربیان و مردم عزیز و زنه بر پا کند و پوشنده اسرار باشد و اگر مریخ با او بود یا ناظر
بدو مولود حاکم گردد یا قاضی و درشت کوی و حق کوی بود و غلیظ خو و خصومت
کننده با ایرلشکر یا قاضی لشکر و حرب دوست باشد و تفوق طلبد بر مردم و صلاونه
امر و نهی باشد و خشم کیرنده و انتقام جوینده و قصاص خواهنده و اگر مریخ بد
حال بود مولود ستیزه کار باشد و پیوسته آشفته کار و زود سیر و پشیمان شونده
و بی وقار و رای کرداق و براه خود رونده و مختلف خو و مضطرب احوال و بی تمیز
باشد و سخت سنده و کم آواز و خوف باشد یا بدی خلق کند و رغبت کند بتسخیر کواکب
و وهم و حس و علم سیمیا و باشد این و اگر زهره با مشتری بود یا ناظر بدو مولود بسیار
خیر بود و بر هیزکار و دوست دارنده اهل بیت و اقربا و سلیم دل و راست کار باشد
و در وی سر خیر و دیانت بود و پاک باش و پاکیزه سیرت بود و مذهب با اعتقاد و
توانگری ورزد و پیوسته بتبسم باشد و پاکیزه رو و مطایبه کننده و اگر زهره بد حال بود
سود نازک مزاج بود و خوش عیش و حریص بزبان و رانده شهوت بود و تلف
کننده مال و فعلهای زنان کند و لعب و هزل دوست دارد و ایرخو و با طاعت باشد
و دوست کیرنده مردم و اگر عطارد با مشتری باشد یا ناظر بدو مولود عالم بود و علوم
ادیان نیکو داند و امام و مفتی و واعظ بود و سخن شناس و تیز خاطر و نیکورای و خوب
تدبیر و بسندیده مشورت و نیکو خاطر و با امانت و دیانت و با ادب و مهذب بود
و نیکو اخلاق و روان کننده حاجات بزودی و متصف شود در هر علم که بداند و رغبت
او بعلم الهی بود و معقولات و شرایع و منقولات و اگر عطارد بد حال بود مولود
بد زبان بود و بد بیان نکوی و حقیر در نظر خلایق و بخود کمان بزرگی برد و اهبیت
و حکمت و مضطرب حال و تلخ سخن و رغا و ملول و نا مقبول و حیله ساز و دروغ دار بود
و نویسنده هیکلها و طومارها و خاتمها و نفاق کننده بود اما اگر مریخ مستولی بود

یا ناظر بدو و مولود بی تیز و محب کس و بد دل و بد معامله و بد مخبر و مانع خیرات
و مقصر در کارها و غلبه کننده و ضعیف و دشمن مردم و سخت کوش بود اما حاجت
بر آرنده بود و اگر مریخ بد حال باشد مولود زیان کننده بود و راه زن و کسب
او از خیانت و ظلم و آزار و خدا نا ترس باشد و از شر و جور با ک ندارد و بی شرم
و بی نام و ننگ و شنیع و او را دوستی نبود و کور شکاف و مرده کش باشد خاصه که
زحل نیز بد حال بود و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره باشد و اگر زهره با او بود
ناظر بدو مولود با زنان خوش نبود و کارهای نیک دوست دارد و صحبت مشایخ
طلبد و حسود باشد و صیب زند کانی و از مردم رسنده و غیرت برنده باشد با زواج
و دوستان و اگر زهره بد حال بود مولود حریص باشد بر زنان و بی تمیز بود و با
پیر زنان و زشتان صحبت دارد و می خواره و نکوهنده مردم باشد در کارها و اگر
عطارد با زحل بود یا ناظر بدو مولود طلبنده نیکی و خیرات بود و کارها بوشیده و غیب
کند و فتان و تلخ سخن باشد و عاقل بود و علم فلسفه و هندسه و طب و نجوم و ابجد
دقیق است نیک بداند و علم دوست بود و اگر عطارد بد حال بود مولود را حقیر کرداند
و دشمن دار اقربا و ساحر و کاهن و معزم و تعویذ نویس و فریبنده مردم و عقل دزد خلایق
و حاجت از وی روا نشود و بخیل بود و عزیمت خوان است اما اگر مشتری مستولی بود
بر طالع و او قوی حال بود مولود صاحب منصب بود و ولایت دار و نیکو کار و عاید
و آسان کیرنده کارها و معتدل خو و عالم و مدرس و مفتی و امام و با ورع و داننده قواعد
و ادیان و ابادانی دوست دارد و عمارت جایها سازد و اسباب تحصیل علم مهیا کند
و کریم طبع و دوست دار مردم باشد و با حیا و عفت بود و آزاد مرد و عادل و رحیم
و محب استادان و مربیان و بر اهل قبیله مشفق بود و اگر ضعیف حال بود ریاست
و بزرگی جوید و حکومت بر مردم و بیکسار د مشقت و بلا دوست دارد و نام جو بود
و کم اعتقاد و معجب و کاهل در کارهای دین و طاعت و خویشتن بین و کم خیر و ابخه کند بری

ادم که

بر طالع او قوی حال بود مولود لشکرکش و امیر و حاکم بود و صاحب ولایت و حمایت
و دلیر و مردانه و سلاح دوست و متغلب و سیاس و حساد و مایل بواقعها درست
و در خطرها عظیم رود و سالاری و مهتری جوید و خشم آلود و تند و بخشاینده بر ضعیفان
و زیردستان و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود دشنام دهنده باشد و بی شرم
و سرد سخن و سخت گوی و بی رحم و خون ریز و بی رحمت و بد فعل و کینه کش
و حسود و دزد و فتنه دوست و مشنع و ترسنده و عذاب دهنده و حرام خوار
و جاه ربانیده و دیوانه شکل و خیال اکال و اگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود شهوت
زیده و معاشر و راغب بشهوت حرام اما عاقل بود و با تمیز و برآرنده حاجات و کریم
طبع و نیکو کار و شاهد باز و فراخ کند درست تر کند و اگر زهره بد حال بود مولود
بسیار آمیزد با زنان و کودکان و پیشه کار بود و تیز شهوت و او احوت و دوست
یکسان بود و دروغ زن باشد و خاین و مفسد و ملول و حاسد غفل باشد و پایار رسا
و دلیر بر حرام و فسق و مجور و هزل و اگر عطارد با او بود بعینه مریخ یا ناظر بود و
مولود در علم سلاح نیکو داند و مبارز و لشکر دار بود و پیروز جنگ و حیلت ساز
و حاضر جواب و صاحب طبع و ضبط کننده کارها و چیزها بد فعل باشد و زود خشم و ریزنده
بود و بد کننده با دشمنان و نیکوی کننده با دوستان و جوینده قصاص و انتقام
باشد و حاجات بوفا رساند و صاحب رای بود و خدیعت و مکر کننده باشد و اگر عطارد
بد حال بود مولود زود دیر باشد و پشیمان شونده و داننده حیلت و فریب خلایق
و شتاب کار و پلید شلوار با امردان و معروف بشر انگیختن و راه زدن و طراری
و دزدی و قمار و ساختن طلسمات و حیلها و تنجیم و سیم و داننده سحر و خواننده عزیمت
دیو و پری اما اگر زهره مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود منتقم بود و پاکیزه
و بازینت طهر دوست دارد و بیکار دارنده عطرها و نیکو کار بود و لطیف و ظریف و داننده
کارهای عجیب و رسائل باشد و سخت بعزت بر اهل بیت و غذاهای خوش و لطیف و پاکیزه

طلبد و خوش خوار بود و با نظافت و دشمن دار بدیها و دوست دار نیکیها و بسیار
خیر باشد و راست کار و راست قول و بخشاینده و خوب صناعت و نیکو سیرت
و فریادرس و دوست گیرنده و داننده اصوات و الحان و شعر و معانی و با ذکر غذای بود
و مایل بشکل زنان و بلباسها ایشان و خوش حرکات باشد و بیشترین بهجه و دوستی
ورزد و مطیع نیکان بود و مشفق بر مادران و خواهران و بندگان و اقربا و کرم و
کرم عزیزی دارد و صلیب بود در کار دین و مذهب و اگر زهره ضعیف حال بود مولود
معاشر بود و مایل بفسق و مجوز و عشق و شاهد بازی و مضاحکت و راغب شهوت بزرگ
و بد و طرب کننده باشد و هزل گوی باشد که زننده ساز موسیقی بود و راغب
بشکل و شمایل زنان و مخنثان و خادمان و مسخرگی کند و خدمت مطربان و مزاوری
و ریا حیض عزوش و مادر آزار بود و ناسپاسان برخویش و اقربا و بدکاران باشد و مردم
و اهل بیت و غذاهای بد خورد و اگر عطارد با او بود یا ناظر بود مولود صناعت و نیکو باشد
و زیرک و تیز خاطر و شاعر و سخن ساز بود و بدیهه گوی و حاضر جواب و نیکو
اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجالس و ممیز و ندیم پیشه و بیشترین سخن و حیلت ساز بود
بوجه احسن و عالم و حکیم و نیکو ظن و خوش الفت و جوینده دوستی و بذات خود نیکو باشد
و عاقل و متعلم و معلم و صحبت با مشایخ و اهل فضل دارد و نسبت با نیکان کند و با امردان
و غلامان در آمیزد و عنوز بود و اگر عطارد بد حال بود مولود بلند باطن باشد
و بیکار و فاحش سخن و کم حیا و دو زبان و دو روی و فریبنده و بدروغ و بد را باشد
و دور اندیش در جنب و بد سیرت و خداوند تشنیع و بجا کنش و رغبت کننده و سالوس
باشد و بی عاقبت و در بند خوردن و آشامیدن حال نه عاقبت را و اگر عطارد مستولی بود
بر طالع و او قوی حال باشد مولود عاقل و فاضل و تیز و دبیر و نقاش و داننده فلسفه
و کلام و احکام نجوم و طب و مناظره بود و سوداگر و سخن ساز و مصنف در علوم
و صناعات و مستوفی باشد یا وزیر و صاحب تجربه بود در کارها و کافی و معاملت دان

مهیج بود و بخود مغرور و اگر مشتری با شمس بود یا بد و ناظر مولود عادل باشد
بجای خود و در وقت کند انچ کند و ستایش کند در وقت و ملک دارد و حاکم یا قاضی باشد
و عادل و پاک دین و رستکار و نیکو خواه و جوانمرد بود بطبع و حلیم در وقت و متقی در وقت
و بخشاینده باشد و مردم دار و توانگر و ننده ذخایر باشد و باشد که وزیر پادشاه
بود و اگر مشتری بد حال باشد مولود ظلم کند در صورت عدل و بخل در صورت جود و خود را
راستکار و مشفق نماید و نفاق کننده و دهنده وعده و کارهای او به ریا بود و نه بجای خود
کند و اگر مریخ با شمس بود یا ناظر بد و مولود قاهر بود و سخت حایف و با سیاست و مظفر
بر اعدا و خصمان و جمع آورنده لشکرها باشد و خداوند طبل و علم و ولایت گیر باشد و امر
و نهی او در موقع بود و کرم و تحمل او بجای خود و اگر مریخ بد حال بود مولود خونها بسیار کند
و لشکر و یاران او با او خلاف کنند و ترسنده و منهزم باشد و دزدی و جنایت کند
و خدا ناترس باشد و بدکار و جاهل و اگر زهره با شمس بود یا ناظر بد و مولود پاک دین باشد
و متعبد و عادل و داد دهنده و ملبس با لهو و زینت و عطر دوست دارد و راغب
بزنان بود و راند شهوت و خوش زندگانی بود و خوش خورنده و نیکو پوشنده باشد
و دوست دار مردم و معاش و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبیبها باشد
و سازنده صورتها از چیزها و نماینده عجایبها و شناسنده در صنعت پیرایه و حیلها و آرایش
و جامهای بزر و نقوش بدیع کردن و اگر زهره بد حال بود دشمن دار زنان باشد و کم
شهوت و شهایی جوید و معیشت وی اوباش او بود و خوردن و پوشیدن خنداق عالی
نباشد و باشد که صورت او خنداق خوش نبود و اگر زهره محترق بود جور کننده باشد
و ظالم بر زنان و باشد که زن او بدکار ناک بود و بدست او هلاک گردد و خاصه که راجع
بود و در موضع بد و اگر عطارد با او بود مولود زیرک و عاقل بود و رسنده بمعانی
و معقولات و علوم الهی و سیاسی و دبیری و انشا و استیفا و صاحب رای بود و مردم
دار و نیکو بصیرت و در پیشه علوم و صناعات بداند خاصه در نقاشی و صورت گری و ترکیب

باشد و نماینده و مسنده و خردمند و نیکو ظن و خرده دان و با ادب و پوشنده اسرار
و دروغ باشد و سخن فروش و معلم و مدرس و دوست دارنده خواهران و برادران
و دفع با و شفقت برند بر خلایق و اگر عطارد بد حال بود مولود زرق کننده بود و مزور
و کاهش و دروغ فروش و هجا کننده و منافق و هریان کو و جاهل و احمق و دایماً
او خطا افتد و کارها بد برد و بخود غره شود و بعقل خود کار کند و زود از راه برود
و در کارها چندین تمیز ندارد و حیره و طرار بود و دزد و ره داران و در معاملات نا
راست و مردم را غلط و وعده دهنده بود و مبرا از خلاق کند و دشمن دار برادران
و خواهران و اقربا بود و کم شفقت باشد و بیگانه دوست و بی ثبات و هیچکس را
نیک نخواهد خاصه که در خانه زهره بود اما اگر شمس مستولی بود بر طالع و او خوش
حال باشد پادشاهی و حکومت و سروری طلبد و خود را با شکوه و عز و جاه و حشمت
دارد و شرف نفس و بزرگی جوید و با شجاعت و دلیر و با وقار بود و توانگر نماید و
عالی همت بود و کم التفات و عادل و مایل بکارهای جهانی و منصف بود و تقویت
کننده ضعفا و زیر دستان و دست گیر و بخشاینده بود و تربیت کننده فرو ماندگان
و عاجز باشد و مشفق در حق ابا و اجداد و خویشان بزرگتر و استادان و مربیان
و کریم طبع بود و سخی و نیکوکار و حق گزار و یاد دارنده نیکیها مردم و طلبنده انصاف
و اگر با زحل باشد مولود خویشتن بین بود و خود رای و سخن بزرگان گوش ندارد
و تفوق و بزرگی جوید و جاهل و خیره کار باشد و مال دوست و بی رحم و نامراد و
نامشفق بر ابا و اجداد و استادان و ظالم بود و دنیا دوست و کاهل در کارهای دین
و امور آخرت و اگر شمس با زحل بود و یا ناظر بد و مولود سخت جبار بود و کبر و کبریائی
عظیم دارد و سخت کوش باشد و ستاینده انصاف تجبر دروز و کارهای درشت بر دشت
او زود و عمارتها عالی و حصنها سازد و اگر زحل بد حال بود ظالم بود و رنج کش و
سختی تار مردم و در زحمت از خصمان و ضدان و قلیل خزانه و خرابیها کند در املاک

بحز

و جوهرشناس و داننده رسوم و نهنده قواعد ممالک و آثار آن و با بصارت باشد و
نازک طبع بود و تیز خاطر و مودب در حرکات و سکنات و فعل او با اعتدال باشد
و مقبول بود در دلها و بهترین اسباب معیشت او پیوسته مهیا باشد و اگر عطارد بد
حال بود مولود غدار و مکار و ظالم بود و بخن مردم زود احمق شود و اگر عطارد محترق
بود مولود بیمارناک بود و مستوفی ظالم و اگر ضعیف بود قوتش باشد مگر راجع شده که
در وی چیز نباشد و مولود رای گردان بود و باشد که در کارهای تدبیر و عاجز بود و اگر قمر
با شمس باشد یا ناظر بود مولود متحرک باشد و کاهل و در کارها نا انگیزد و آنچه بخود
باید کردن به دیگری حواله دارد و سفر دوست دارد و حاکم گردد اما کم ثبات بود و زود
سیر و باشد که ولایت دار شود یا هم صحبت پادشاه و بزرگان و در کارهای دینی و دنیاوی
نیکو نیت باشد و عقل معاش و تجربتهای او پسندیده افتد و اگر قمر بد حال بود مولود خسیس
همت باشد و صحبت عوام جوید و مجالست بزرگان خواهد و سترهای رضا نا ستوده کند
در خدمت اکابر اما اگر قمر مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود به حکومت
رسد و ولایت داری و خلافت و صاحب نایب و رسول باشد و داننده مساحت و علم
طب و سواری و صنعتهای لطیف و داننده خواص اشیا و صاحب تجربه و زیرک در معاملات
و متحرک و شتاب کار و تیز رفتار و کافی و دانا و مقبول عوام باشد و مشفق بر برادران
و خواهران و مادر و اقربا و سبک روح باشد و محبوب و خوش مجالست و اگر ضعیف حال بود
مولود کم خرد باشد و کاهل و بی کار و بی ثبات و مجهول و بی فرهنگ و بد صنعت و کذاب
و فال گوی و مبتلا و پیک و جاسوس و قراده و ابکار و جاه کن و بی رقت در حق اقربا
و مادر و خواهران و برادران و دون همت و بیمارناک و کم معیشت و اگر زحل با او بود یا
بد و ناظر باشد مولود مزارع بود و بستان بان و حمام دار و سقا و حکیم و طبیب و دارو
فروش و بنا و اگر زحل بد حال بود کریه المنظر باشد و تاریک دل و کارها خسیسانه کند
و کم خرد باشد و طبیب و راه نشین بود و اگر مشتری با قمر بود یا ناظر بر و نایب قاضی بود

یا وزیر و حاکم و کارکن علما باشد و رسول بزرگان و کارساز خلایق یا امانت
و دیانت و معلم شود و طبیب و معالج و زیرک باشد و مشفق با اقربا و دوستی
کننده باشد با بزرگان و اهل خیر و توانگران و اگر مشتری بد حال بود مسجد شود
و خانقاه و کارکن علما و صلحا و تزویر کننده باشد و سالوس و اگر مریخ با او بود
یا ناظر بد و مولود لشکری بود یا پیش رو سپاه یا جاسوس و رسول لشکر و سلاح
ساز و سازنده تیر و نیزه بود و انواع سلاحها و جوشنها و سوار جلد بود و بدرقه
کاروان شود یا رایان و زیرک و حیلت ساز و علم فریب و اگر مریخ بد حال بود مو
لود حمار بایان دارد و با دزدان در آمیزد و خیانت کند و شاگرد مسافر و تجار
بود و کرباوه بان باشد یا آهنگر و قصاب و مانند و اگر زهره با او بود یا ناظر بد و مولود
امیر مطربان شود یا سازنده سازهای طرب و داننده علم موسیقی و رقاص بود و مادیان یا
و عطاری کند یا مشاطگی و مشغول بود در باغ و بستان نشناسد و اگر زهره بد
حال باشد شاگرد مطربان شود و رسول و کارکن ایشان یا جولاه یا حصیر باف
باشد یا ریاحین فروشد و آلات زینت سازد و اگر عطارد با او بود یا ناظر بد و مولود
دبیر شود با عدل و قبالها و خطها نویسد یا نایب دیوان یا متر صناعت وران بود
و یا بزرگتر عوام از اهل بازار و کاغذگری کند یا نقاش جامه و کتاب و دیوار شود
و در علم خط و نقط و دایره و مساحت بداند و باشد که دلال صناع شود و اگر عطارد
بد حال بود مولود رسن تاب بود و جولاه و کارز یا دلم ساز یا زه تاب یا حصیر
باف یا از نی چیزها سازد یا فراط یا درودگر باشد اما اگر مستولیان بر کدام که در
عقده راس بود سعادت او زیادت کند و در مدلول او بیفزاید و اگر در عقده ذنب بود
سعادت و قوت او کم کند و مدلول او را ناقص گرداند اما این احکام مستولیان در اوتاد
و مایلی الاوتاد و زایل تفاوت بسیار کند و مواضع هریک و نظر قبول و رد و قوت و عداوت
چون نمودیم احکام هریک در قوت و ضعف در وقت امتزاج نیک احتیاط و غافل نباشد

ازانجه بارها یاد کردیم و شرایط بجای ارند تا اغلب احکام راست رود ثمره سیم
در احکام کلیات طالع بباید دانستن اکرچه درجه طالع و مستولی بروی و صاحب
طالع و ارباب مثلثات و نیرین و اوتاد و سهم السعادة و طالع وی قوی حال بود و نحوس
ازیشان ساقط مولود در بیشتر اوقات تن درست بود و با سلامت و قوی حال و متنعم
و آسوده و محترم و توانکر و مقبول خلایق اما اکر دلایل ضد آن باشد حکم بر ضد
افتد و اکر بعضی ازین دلایل قوی و بعض ضعیف باشد حکم بر حسب ان کنند و اکر
صاحب طالع یا قمر یکی ازین دو از سعدی باز کردد و بسعدی پیوندد مولود از اول
عمر تا اخر خوش کذراند ازانجهت که انصراف دلیل از کوکبی دلیل اوایل عمرست و اتصال
بدیکری دلیل اواخر عمر و سر تراج که میان انصراف و اتصال افتد دلیل اوسط عمر بود
و اکر صاحب طالع یا قمر از نحسی منصرف شود و بنحس متصل کردد احوال مولود
از اول عمر تا اخر عمر ناخوش کذرد و اکر از نحس منصرف شود و بسعد متصل کردد
اواخر عمرش خوشتر باشد و این را در هر دوازده خانه طالع نکاه باید داشت و
ثمره چهارم اعتبار کردن نظرها در محبت و عداوت و قبول ورد بطلیموس میکوید که سعادت
بزرکتر مولود انست که کوکبی از ثابته در عظم اول یا دوم بود بر درجه طالع اتفاق
افتد یا درجه عاشر یا درجه حادی عشر یا درجه نیرین یا درجه سهم السعاده لیکن
عاقبت ان نبود خاصه که کوکب نحس بود اما از بودن کواکب ثوابت برین درجات
درجه طلوع او میخواهیم اکر عرض دار دو از بودن او بدرجه عاشر درجه قمر وی یا جرم
وی انجا بود که اکر چنین فهم کنند که درجه تقویم باید که باشد ان خطا بود ثمره پنجم
اکر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا اوتاد او موافق جرم قران یا مثلثات
او مولود بسعادتها بزرک برسد از مزاج ان قران وان دولت وان ملت و مولود از حاکمان
شود در ان دولت خاصه که مولود از جمله ان قوم بود ثمره ششم اکر درجه طالع مولودی
درجه شمس افتد بروز از طالع دولتی یا ملتی یا موافق درجه قمر از ان دولت و ملت

یا موافق درجه سهم السعاده مولود سعادتها قوی یابد مناسب ان دولت و ملت
ثمره هفتم اکر طالع مولودی اتفاق افتد در سال قران و دلایل او را اندک قوت
بود مولود سعادتها بزرک یابد و عطایی قوی از مزاج ان قران و سعادت وی
و اکر قوتها دلایل بیشتر بود مولود صاحب منصب سود و حاکم کردد در ان
قران و در ان دولت پس اکر از دوازده خانه مولود ان برج و دلایل او که قوت
داشته باشند سعادت و دولت مولود از ان خانه ظاهر شود و بطبیعت
ان کوکب دلیل وان عطیت مناسب حال ان قران باشد و حکم مولود زنان همچنین
باشد اما سعادتها مناسب حال زنان باشد اما اکر این اتفاق در سال
قران نحسین افتد حکم بر ضد افتد خاصه که قمر در سرطان بود و هر چند دلایل
طالع مولود قوی بود عطیت نیکو نیابد که مزاج قران نحسین مانع شود و شکند
قوتهاء دلایل او را پس یکی از اسباب انست که مولودی را صاحب طالع ضعیف افتاده
باشد و او نیکو حال و با دولت باشد چون در سال قران زاده باشد و بعضی
منجمان به اتند که از نجامت و بجه دلیلست اما اکر طالع قوی افتاده باشد
و مولود را بد حال بینند چون در سال قران نحسین زاده بود هم بدانند که ان
از نجامت و بجه دلیلست ثمره هشتم اکر درجه طالع مولودی موافق درجه سعدی
افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود از طبیعت ان سعد عطیتها
نیکو یابد از دولت ان صاحب دولت و اکر بجای سعد نحس بود حکم بر عکس افتد
ثمره نهم اکر طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود بدولتها عظیم برسد
و قوتها داخلی و خارجی او بکمال باشد و هر چند کوکب بیشتر بود تند حال قوی
تر باشد و صفات حمیده او بر طبیعت کوکب سعد بود و یا کوکب مقبول در طالع
و صفات ذمیمه او بر مزاج کوکب نحس بود یا کواکب نا مقبول اما در هر خانه که کوکب
در وی جمع ایند از دوازده خانه طالع مردم مولود رغبت جهت ان خانه نماید و

هر کوکب که قوی تر بود و مقبول تر رغبت کننده کان از منسوبات او باشد مثلا
اگر کوکب در طالع جمع آمده باشد و عطارد مقبول باشد و مسعود مردم دبیر و فصحا
و حکما و اهل نجوم که بعطارد منسوب آید پیش او تردد کنند و جمع آیند بسبب عقل و هنر
و کیاست و فراست و علوم او و امثال این اما اگر در بیت المال جمع آیند و
عطارد قوی حال باشد مردم بازرگانان و صناعات و نانبایان و وکیلان بزرگان
و بیاعان پیش او بسیار آیند و روند جهت داد و ستد و معاملان و بیع و شری و باشد
این و قیاس هیئت بروج دیگر را و بروج آتشی و بادی و خاکی و آبی را نیکو
اعتبار کنند اما اگر در طالع قران مشتری و زحل اتفاق افتد که آفتاب و مریخ
و زهره باشند و مقبول بود مولود دعوتها بزرگ کند و چه عجب که دعوی نبوت
دارد خاصه که صاحب سهم عطارد بود یا یکی از کواکب که در طالع اند طالع یکی از خانها
علویین باشد انگاه دعوت او بجای خود و یا دعوی ولایت کنند پس اگر مریخ
مقبول بود حربها قایم کرده و سخت حمایت بود و اگر مشتری و زهره و مریخ
نیکو حال باشند حصول دولت او با سان ترین وجوه باشد و بیشتر از اقالیم
عالم منقاد او شوند و اگر مریخ نامقبول بود دزدیها کنند و خیانتها و جایها
بسیار خراب و حرب و تقاتل افتد ثمره دوم اگر آفتاب بروز طالع مولود حاکم
ملک و ولایت شود و اگر صاعد بود در ملک خود و صورت مولود با هیبت بود اما
اگر قمر بشب در طالع بود و در عرض شمالی زایدالنور صورت مولود نامزاو بخرق
بود و باشد که حاکم یا ملک داریا نایب شود و حکم در آن شهر کند و نیابت راند جای
که بوقوع آفتاب یا بقمر منسوب باشد اگر آفتاب بروز در عاشر سهم السعادت بود
حکم همین بود و اگر چنین اتفاق با سهم الغیب افتد مولود حاکم گردد اما بسبب کرامات
و سخنان غیبی و فراست و کیاست ثمره سیم اگر در طالع مولودی مریخ بود در جد
طالع افتد یا نزدیک بدو بر سر و روی مولود زخم و نشانها بود یا بد دندان

او مولود مشهور بود و خصومت کنند و غلبه کننده و صورت او بزرگمان مانند و جبت
دار بود در علم و سلاح نیکو داند و اگر نامقبول بود ترشروی بود و کم رحم و فتنه انگیز
و دیر خانه که باشد از صورت طالع چون ضعیف بود مولود ترشروی و فتنه مخور
کننده اگر زحل در طالع بود بر روی مولود خالها بود و علامتها و پیوسته ترش
روی بود و اندوهگین و زشت صورت خاصه که نامقبول بود اما اگر عرض کوکبی که
در طالع بود شمالی بود مولود فربه اندام بود و اگر جنوبی باشد بد اندام باشد
ثمره دوازدهم اگر در طالع مولود سعدان بدحال و ساقط باشد و نحسان نامقبول مولود
احمق باشد و اگر کوکب در برج بهیمی بود قوی تر باشد و مولود خسیس باشد
و جاهل ثمره سیزدهم چون در طالع دلایل ثبوت قایم کردند اگر سفلیات قوی
حال بوند و علویات مقوی او دعوی نبوت در کودکی و جوانی کند و اگر علویات
قوی حال بود علویات مقوی او دعوی در پیری و قوف کند و کهولیت تا در پیری
و قبولیت او از قبول دلایل باشد و پاکی و پارسی و تقوی او از زهره و طاعت
و قرابت و عدل او از مشتری و شکر و نصرت او از مریخ و هیبت و حرکت و متن او از قمر
و حکم راندن و صلابت و سیاست او از آفتاب و فکنت و شدت و ظلم او از علویین و
حکم راندن و ذنب معانت که گفته شد اما اگر قران بوقتی که اتفاق افتد که نقل
دوری بود بدوری یا فصلی بفصلی از دوار دولت آن مولود بکمال رسد و پیشتر
از آبادانی عالم حیث او گیرند و حکم او روان باشد بسبب دلایل قران مدبران دور
یا فصل ثمره چهاردهم اگر مولودی را مشتری در طالع بود دیندار بود و با اعتقاد
و امانت گذار و خوش صورت و اگر صاحب طالع بدو ناظر بود حال قوی تر بود
و قومی را پیشوا گردد و اگر مشتری مقوی بود خلایق بدو رغبت نمایند و اگر زحل
راجع بود کم اعتقاد و بی طاعت خاصه که عطارد ساقط بود و مردم دار نبود
ثمره پانزدهم اگر زهره در طالع بود مولود ملیح باشد و پاکیزه خورنده و خوب صورت

و نرم اندام خاصه که بر درجهٔ طالع بود و راغب باشد بزبان و مناکحت و اگر مقبول بود
زمان بد و در عجت کند و در دین اسلام پاک اعتقاد بود و دانندهٔ موسیقی بود
و زنندهٔ ساز و در دلو قوی تر باشد خاصه که دلو سیم یا نهم افتد و کریه المنظر
بود و طلب فسق و فجور دارد و در خانهٔ مریخ غالب تر بود بهزل و مزاح و یاری
و طرب و خوش صورت بود و در خانهٔ عطارد طلب کودکان دارد و این معانی
را در شرح اخلاق مشروح گفته ایم و اگر صاحب طالع بد و ناظر بود کار قوی تر
شود و مشهور گردد در روش خود **فرع شانزدهم** اگر عطارد در طالع بود مولود
فصیح باشد و زیرک خاصه که مقبول بود و اگر راجع باشد رای گردان باشد
و بی ثبات و وعده دهنده خاصه که برج منقلب بود و اگر در خانهٔ زحل بود مو
لود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود یا ناظر بود و اگر عطارد بد حال بود
مولود نقال گوی بود و زراق و راه نشین و اگر عطارد در خانهٔ مشتری بود مو
لود عالم گردد اما کسان بد و رغبت نمایند و عاجز باشد و ناخوش لهجه و اگر در
خانهٔ مریخ بود مولود عوان گردد و ظالم و دنائی و اگر منحوس بود شاعر شود
و کاهش یا دزد و راه زن و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود امیر لشکر شود و اگر در خانهٔ
بود مولود بهزل دوست دارد و دروغ گوید و در ثور قوی تر باشد و اگر زهره
با او بود یا ناظر بود مولود مقبول باشد و ظریف و خوش سخن بود و اگر عطارد
راجع بود رای گردان باشد و بیشتره کار و اگر در خانهٔ خود بود خاصه سنبله مولود
بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و دبیر و عالم و عاقل و مصنف در علم گرانقدر و صاحب
رای بود و رسنده بغور چیزها و دانندهٔ علوم دقیق و معقولات و مانند پیر و ساکن
باشد و اگر جوزا بود خط و بلاغت و فصاحت او بکمال رسد و فقاهتی و علوم دقیق نکو
داند و در فلسفه و هندسه مصنف شود و اگر سرطان باشد دلیل قوت عقل
معاش او باشد و صاحب راز بود در امور دنیاوی و اگر قمر با او بود یا ناظر

باشد بد و متحرک باشد و حاضر جواب و عاقل و عالم و اگر در اسد بود تند
و تیز و ممسک و اگر آفتاب با او بود حاکم ولایت گردد و ملک و صاحب رای و
سیاست کننده و اگر راجع بود مفسد باشد و بد تدبیر و مردم آزار و ظالم
و اما اگر عطارد از طالع ساقط باشد و منحوس بود مولود لنگ گردد خاصه که در
خانهٔ مشتری یا مریخ یا زحل بود و عیبی در اعضاء او پدید آید پس اگر بزحل منحوس
بود یا در خانهٔ او سبب لنگی از دوایب بود یا افتادن از جایها و بیماریها و اگر
مشتری بود سبب لنگی و عیب او اماسها بود و حرارت و رطوبت و اگر مریخ بود
سبب لنگی و عیب از ریشها بود یا آهن یا آتش و اگر عطارد از طالع ساقط
بود یا در برج بهیمی و برج گنگ مولود سخن نیکو نتواند گفتن و در زبانش خلل
باشد و اگر در عقرب بود بد زبان باشد و در سخن گفتن آب از دهانش بیرون شود اما
اگر قمر از شعاع آفتاب بیرون آید و بعطارد پیوندد و عطارد بزحل منحوس بود
مولود سخن نیکو نگوید و اگر در برجهاء گنگ باشد بتر بود و اگر قمر در طالع
بود و طالع عقرب یا حوت یا دلو و بزحل منحوس و عطارد ساقط یا منحوس
بزحل دلیل درماندگی بود در سخن اما اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ کوکب
بد و ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع و مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر
بود همین حکم است و لیکن ضعیف تر باشد و هر کوکبی که در طالع بود اگر راجع باشد
مولود رای گردان باشد و تدبیر او بصواب نبود و اگر مستولی بر طالع که ناظر
باشد بطالع راجع بود یا صاحب طالع راجع بود حکم همین بود خاصه که نحس
بود اما بودن راس در طالع دلیل اجابت دعاها او بود و طلب زهد و تقوی و
طاعات و عبادات و شناختن ذات و صفات باری تعالی و کرامات فروشی و گفتن
سخنان غیبی خاصه که با سهم الغیب بود و دلیل صحت و سلامت مولود اما حکم ذنب
در طالع خلاف آن باشد و مولود بیمارناک باشد و زرد چهره و با عیب بود و تن

و بدبیان کو و دروغ زن و بر اعضا او یا چشم او علتی باشد والله اعلم شعبهٔ
هفتم در احکام خانهٔ دوم از طالع شش ثمره ثمرهٔ اول در احکام کلیات
او یعنی خانهٔ اوست و مستولی بروی و سهم المال و سهم السعاده و صاحب هر دو و مشتری
و کوکبی که در وی و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل یا بیشتر او قوی حال بوند
و از نحس دور و بهمدیگر ناظر و بطالع و بصاحب طالع ناظر مولود توانگر بود و
فراخ معیشت و بارفاهیت و راحت خاصه که دلایل در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد
که از مال و معاش برخورداری یابد و یاری کر اق مطیع او بوند و در سعادت
او روز بروز بیفزاید و اگر احوال دلایل برخلاف این باشد حکم برعکس باشد لیکن
سعادت این خاصه و صاحب و مستولی باو و سهم المال و صاحب وی دلیل بودن
مال باشد و سهم السعاده دلیل بسیاری و برخورداری و مشتری دلیل توانگری بود
باسانی و مال حلال و ارباب مثلثات دلیل اوقات توانگری و درویشی و اگر کوکبی
در اینجا بود حکم برحسب حال او باشد و بودن دلیل در اوتاد دلیل بسیاری مال
بود و باقی ماندن او و در مایل الوتد کهنه اوری و در زائل دلیل فقر بود و در
و از دهم و ششم دلیل قرض باشد ثمرهٔ دوم در حکم جزئیات اگر صاحب دوم در طالع
بود مولود را مال و معاش بی رنج و مشقت حاصل اید و اگر مقبول بود مال او باقی
ماند و اگر نامقبول بود زود از دست برود خاصه که راجع باشد و اگر در وبال
یا هبوط بود مال از خیانت بدست آرد و از خوارشدی و کارها بد و از دروغ
و اگر برج ثابت بود ممسک باشد و اگر ذوجسدین باشد معامله کننده بود و کرم
او کدخدایانه بود و فروج باندازهٔ حاجت کند و اگر برج منقلب بود خرج اسراف
کند و تلف کننده باشد و اگر صاحب طالع در دوم باشد مولود پیوسته در طلب
مال بود و کاسب باشد و مال و معاش بدست رنج حاصل کند و اگر میان صاحب طالع
و صاحب این خانه نظر مودت بود مال و معاش آسان بدست آید و اگر نظر عداوت

بود بی رنج و بختی و خیانت و اگر کوکبی که در طالع بود یا صاحب طالع بود بد کواکب
که در بهر کرم مولود با ان متوهم بود که با ان کوکب منسوب باشد از وجه عام و از
وجه خاص و اگر نیکو بینی نکرد که در عاشر بود مولود جوانمرد بود و معروف
در توانگری و در راجع ضد این بود ثمرهٔ سیم در بودن زحل در خانه
مولود ممسک باشد و بدخواه و کسب او از کارها سخت باشد و دشوار و طماع بود
از آنچه طمع دارد نومید نگردد و حاصل بیابد بوقتی که حاصل آید او بود
اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت و دیگر کواکب در کسب مال
و اسانی در افزاید و در بازی گران همچنین و حکم ان مناسب کواکب باشد
و اگر نظر عداوت نگرند حکم بر فقر و بختی بود و رسیدن رزق روز بروز
ثمرهٔ چهارم بودن مشتری در این خانه مولود کریم بود و توانگر و عداباد
پاک خورد و مال حلال حاصل آرد و کرم او بجای خود بود و در وقت باشد
و اگر مشتری با سهم السعاده باشد حال قوی تر بود و اگر نیرین بدو ناظر
بود موکدتر باشد خاصه که نظر مودت باشد و قبول باشد پس مال او از
پادشاه و بزرگان حاصل آید و خورنده و خوراننده باشد و اگر میان
مشتری و صاحب طالع یا صاحب این خانه نظر مودت بود مولود توانگر شود
بی رنج و بختی و خواری و اگر نظر عداوت بود توانگر شود به رنج و بختی و در
عاقبت مال او تلف شود و اگر بجز مشتری کواکب مشتری ناظر باشد مال او از سر
شرع بدست آید و اگر عطارد بمشتری ناظر بود کسب او از بازرگانی باشد
و دبیری یا نیابت یا وکالت و اگر زهره ناظر بود از امانت و عرایض احتساب
بود و اگر نظر عداوت بود و مریخ و مشتری بدحال بوند و نامقبول مال او از
دزدی بود و خیانت در صورت امانت ثمرهٔ پنجم بودن مریخ در خانه
مولود کریم بود بروی مردم و ناداشته کند انچه کند و اگر میان او و صاحب

طالع یا صاحب این خانه نظر مودت بود مال او آسان بدست آید واگر نظر عداوت
بود کسب او بزحمت بود واگر مریخ بدحال بود مال حرام بدست آرد واگر نظر
عداوت بود کسب او نیکو حال بود مال او را امارت بود یا از امرا و بزرگان
و ترکان و لشکریان واگر عطارد بدو ناظر بود قوی تر بود و باشد که مال
از دیوان بدست آورد یا سلاح فروشی یا شناختن سلاح حربه و مانند
سه چیزها واگر زهره بدو ناظر باشد مال آسان تر بدست آید و کم شبهت باشد
واگر آفتاب ناظر بود از ره گذر پادشاه حاصل آید و باشد که دزد از وی
ببرد خاصه که نظر نحس بود واگر علویان بدو نگرند مال از بزرگان بدست آرد
واگر سفلیان نگرند از فرودستان بدست آورد ثمرهٔ ششم اگر آفتاب
درین خانه بود یا ناظر بود بصاحب طالع مولود توانگر شود و نفقه جمع آرد
و کریم بود و عالی همت و سخت کوشش بود در کسب مال و فراخ روزی باشد
و مال او از حکومت بود یا کارها که بجو امر تعلق دارد یا معادن واگر مقبول
بود کاری فرمی باشد و پادشاه یا بزرگان او را توانگر کنند واگر میان او
و صاحب این خانه نظر مودت باشد مال بی زحمت طلب حاصل کند واگر نظر
عداوت بود توانگر شود اما بسختی واگر زحل بدو ناظر بود مال از ضیاع داری
و از سروری قومی واگر مردو بدحال بوند مال او از زیارت و دهقانی بود
واگر مشتری بدو ناظر بود مال او از امانت حاصل آید و خزانه داری واگر
عطارد با او بود مال از مدرسی حاصل کند و معلمی و دبیری یا نحوی و نیابت
و تجارت واگر زهره با او بود از بیع باغ یا عطرفروشی و خاتونان یا
خادمان و طرب واگر قمر بدو ناظر بود مال او از نیابت بود و رسالت و
رسول داری و از فرستادن کسان بتجارت و از کاروان سالاری عوام
اما بودن رأس درین خانه دلیل توانگری و حلال خوردن و حکم ذنب خلاف

این باشد اما قوت رب مثلثهٔ اول این خانه دلیل توانگری مولود بود
و در اوایل عمر و قوت رب مثلثهٔ دوم دلیل توانگری بود در اوسط عمر
و قوت رب مثلثهٔ سیم دلیل توانگری بود در آخر عمر واگر میان ارباب این
نظر باشد بمودت و با قوت بود از اول عمر تا آخر عمر توانگر باشد واگر برخلاف
این باشد حکم بر ضد آن باشد شعبهٔ هشتم در احکام خانهٔ
سیم از طالع چهار ثمره ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلیلها او همین
خانه است و صاحب او و مستولی بروی و سهم الاقربا و صاحب او زحل
و قمر و زهره و آن کوکب که دروی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این د
لایل سعود بوند یا بیشتر ایشان دلیل کند بر سعادت احوال برادران
و خواهران و اقربا واگر بهمدیگر ناظر باشند بنظر مودت دلیل سازگاری
بود میان ایشان و افزونی محبت و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت
بهم واگر دلایل در اوتاد بوند دلیل سعادت و کثرت برادران و خواهران باشد
اما اگر دلایل نحوس بوند و میان ایشان نظرها عداوت دلیل رنج و مشقت
ایشان بود و بودن خصومتها در میان واگر میان صاحب طالع و این دلایل
نظر مودت بود مولود با این جماعت دوست دار بود و قدم مولود بر ایشان
مبارک بود واگر نظر عداوت بود دشمنی افتد در میان و ناسازگاری طالع
واگر د زخانه ساقط بود باهمدیگر نیامیزند و دور افتند اما بودن صاحب طالع
درین خانه مولود مطیع ایشان باشد بضرورت و با رنج واگر صاحب این بیت
در طالع بود خویشان منقاد او باشند واگر نامقبول باشد بجبر و اکراه باشند
واگر میان صاحب طالع و زحل نظر مودت بود مولود با خویشان بزرگتر دوست
بود و از همدیگر منافع گیرند واگر نظر عداوت بود حکم بر ضد این باشد اما اگر
نظر صاحب طالع بقمر یا زهره بود بمودت و محبت باشد با برادران و خواهران

خود تر و در میان خیرات بود و نظر عداوت ضد این باشد و اگر این دلایل در
اوتاد افتاده باشد و آن برجهای مذکر بوند و دلایل سخین مولود را برادران
دیگر شوند و اگر مونث خواهران دیگر **ثمره دوم** در احکام جزئیات بود یکی از دو
نحس بر مرکز این خانه یا نزدیک بمرکز دلیل موت و مشقت خویشان باشد
خاصه که بدحال بوند و اگر این خانهٔ وبال یا هبوط او بود زحمت و مشقت
زیادت تر باشد مناسب این نحس و حکم ذنب همین باشد **ثمره سیم**
بودن مشتری درین خانه دلیل سعادت خویشان بود و مبارک بودن قدم
مولود برین قوم و تن درستی و صلاح و عفت هریک و نیکی انتقالات مولود
باطراف و متعبد بودن او و اگر صاحب طالع بمشتری ناظر بود حال قوی
تر بود و اگر قمر و زهره بمشتری نگرند احوال خویشان خود نیکوتر بود و
مولود حرکت و اشغال بسیار کند و در ساحت با موسیقی براند و اگر
آفتاب بمشتری ناظر باشد یا زحل احوال خویشان بزرگ نیکوتر باشد
ثمره چهارم بودن عطارد درین خانه دلیل رای و تدبیر خویشان کند و مولود
از علم و حکمت چیزی بیاموزد و بتجارت کند و عمل شود بر خویشان اما بودن
راس درین خانه دلیل کثرت برادران و خواهران بود و صلاح ایشان و حکم
ذنب خلاف آن باشد اما حکم ارباب مثلثات بخانه‌ات که گفته شده است
هر کدام که قوی تر بود احوال خویشان در آن وقت نیکوتر باشد **تتمه**

نهم در احکام خانهٔ چهارم پنج ثمره **ثمرهٔ اول** در احکام کلیات او

و دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی و سهم اَبا و صاحب وی
و سهم الامهات و صاحب وی و آفتاب و زحل و زهره و قمر و کوکبی که در
وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل سعود باشند یا بیشتر ایشان
و بهمدیگر ناظر بوند و از نحوس پاک دلیل سعادت احوال مادر و پدر مولود باشد

وسلامتی

وسلامتی هریک و توانگری عز و جاه و تربیت یافتن مولود از ایشان و سازکاری
هر دو با همدیگر و شفقت بردن و اگر دلایل در اوتاد بوند زیادتی دولت و شهرت
ایشان باشد خاصه که مقبول بوند و دلیل باشد بر حصول املاک و مقامهای عالی و
آبادان و سعادت حال مولود در عواقب امور و اگر این دلایل بطالع یا بصاحب طالع
ناظر بوند مولود تربیت تمام یابد از مادر و پدر و سعادتها بیند از ایشان و از ضیاع
و عقار خیرات یابد و اگر صاحب طالع بدین دلایل یا بدین خانه ناظر بود نظر مودت
دلیل سعادت و دین باشد از قبل مولود و مولود نیک خواه ایشان باشد و اگر نظر
عداوت بود باکراه خدمت ایشان کند یا التفات نماید و بی رحمی کند و از ایشان
تربیت نیابد و اگر دلایل از هم ساقط باشند جدایی افتد میان مولود و والدین اما
اگر مریخ بر مرکز این خانه افتد و بدحال بود دلیل موت پدران باشد و اگر برج مذکر
بود و اگر برج مونث باشد دلیل مشقت ایشان بود و رنج و بیماری و اگر نا مقبول بود
دلیل کشت و زرع و عمارت نیکو **ثمره دوم** در احکام جزئیات بودن مشتری درین
خانه دلیل عمارتها خوش بود و ساختن مسجد و عمارت و دلیل توانگری مادران و پدران
باشد و مبارک بودن قدم مولود بر ایشان و سعادت حال مولود از روی ایشان
و یافتن تربیت و خیرات از املاک و نیکی عاقبت امور اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد
آبادانی خوش کند و موافقت بود میان مولود و پدران و اگر نظر عداوت بود نیکی کمتر
باشد و اگر مشتری مقبول باشد و آفتاب بدو ناظر و زحل همچنین دلیل دفینه باشد و طول
عمر پدران و توانگری هریک **ثمره سیم** بودن آفتاب درین خانه دلیل جاه و رفعت
پدران بود و نیکی حال مولود در ساختن عمارتهای عالی و منافع از املاک و سعادت عواقب
و اگر آفتاب مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر بنظر مقبول مولود در مقام پادشاه و اکابر
نشیند و چون این خانه سعد بود مولود هرچند بزرگتر شود کار او قوی تر گردد **ثمره چهارم**
بودن زهره درین خانه دلیل فرح و شناخت بر باشد خاصه با آفتاب بود یا با زحل

وان نیز بود که موافقت میان والدین زیادت شود خاصه که قمر درین خانه بود و دلیل
سعادت یافتن مولود از پدر و مادر و ارتفاعات و اگر زهره و زحل درین خانه محترق
شوند موت مادر و پدر باشد خاصه که قمر با شمس یا زحل بد حال بود و اگر زهره قوی
حال بود مادر مولود بیمار گردد و اگر مریخ درین خانه محترق شود بر مولود از قتل
و املاک را آتش خوف بود و اگر صاحب طالع درین خانه منحوس بود مولود بجای
درماند ناکام و اگر خانه وبال یا هبوط او محبوس شود **ثمره پنجم** بودن عطارد درین
خانه مقبول و زهره با او یا ناظر بدو مولود جایها نقش سازد و اگر قمر با او
بود جوی و حوض بیرون آرد خاصه که برج آبی بود و دلیل رای و تدبیر مادران
و پدران باشد و بیشتر اندیشها مولود در عاقبت کارها باشد و برج املاک و ساحت
باغ و بستان و مدرسه و کتابخانه و اگر زحل بدو ناظر بود زاویه و خانقاه
و مدرسه سازد و خانها خراب آبادان کند و اگر زحل در خانه هشتم بود یا بد حال بود
گور خانه سازد و در بزرگی عمارت بیش کند و خانها حصین سازد و اگر مشتری
بدو ناظر بود و بد حال باشد در مدرسه و مسجد ساکن شود و اگر مریخ بدو ناظر
بود در مطبخ و لشکرگاه و میان ترکان یا حمام ساکن شود یا جایی که آتش
باشد و اگر آفتاب با او بود در سرای رزیا(؟) جایگاه بزرگان ساکن شود و اگر قمر ناظر
بود دریا تنها و خانهاکه آب روان بود پس ازین کواکب هرکدام که قوی باشد او انجا
بیا نیکو برد و هرکدام که ضعیف باشد او را انجایها ناستوده رساند مناسب کوکب
و دلایل دیگر و نظرها مودت و عداوت همچنین مثلا اگر نظر مشتری بمودت بود انجه
مدرسه کیفیتم(؟) سرا و رزرا(؟) بود و خانها عالی سازد و خوش و باقی را قیاس همچنین چون
منسوبات هریک در حال قوت و ضعف نموده ایم اما اگر برج خاکی مولود در عمارت
و زراعت باشد و اگر برج آبی بود حوض و کاریز و یخ دان سازد و اگر بادی
بود منظرها و بادگیرها سازد و اگر آتشی بود حمام و دکانها طباخی سازد و اگر صاحب

راجع بود در زایل بود مولود از وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن شود که بدان
ربع منسوب باشد خاصه که مقبول بود و اگر در خانه نهم بود یا نهم مولود سفر کند
و کارش فرمی(؟) شود و دران شهر ساکن شود که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او و اگر صاحب
طالع درین خانه بود مولود در وطن خود ساکن بود و اگر حرکت کند مناسب قابل تدبیر
او کند و اگر مقبول بود درین خانه بدلخوش(؟) باشد اما بودن قمر با عطارد درین خانه
مولود را از مسکن بیرون برد و بدانجا رساند که منسوب خانهٔ چهارم بود از جهات
عالم تا انجا بود که صاحب طالع بود یا بدان جای بود که صاحب نهم بود تا بدانجا که قابل
تدبیر بود یا عطارد یعنی بوضعی که منسوب بود بدین کوکب از اقالیم و نواحی و شهر
و ارباع عالم و ازین دلایل هرکدام که قوت تر بود اثر آن غالب تر باشد خاصه در وقت
تربیت آن کوکب و اگر مرکب بجهتی نسبت دارند مولود سفرها بسیار کند از دور و نزدیک
اما در اوایل کتاب گفته شده است که از درجه طالع تا درجه عاشر دلیل ایام طفولیت است
و از درجه عاشر تا درجه سابع دلیل ایام جوانی و از درجه سابع تا رابع دلیل ایام کهولت
و از درجه رابع تا طالع دلیل ایام پیری پس کدام ربع ازین چهار ارباع که نیرین در وی
بود یا سعود و احوال دران سن قوی تر بود از طبیعت آن کوکب و موضع او و اما
اگر شرایط سفر قایم باشد مولود دران سن سفر بیش کند بدان اقلیم و ناحیت و شهر که بدان
کوکب منسوب بود و این اصل را معتبر داشته که در وی تجربه بسیار رفته است اما بودن
رأس در خانه دلیل کثرت املاک بود و صلاح حال مادر و پدر و ذنب خلاف این باشد
اما نظر صاحب طالع برب مثلثه اول بمودت دلیل تربیت یافتن مولود بود از پدر
و مادر و دیدن سعادتی که بدین خانه تعلق دارد و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس بود
و اگر نظر برب مثلثه ثانی بود این احوال در اوسط عمر بود و اگر برب ثالث بود در اواخر
عمر بود با اعتبار نظر قبول و سوا علم **شعبه دهم** در احکام خانه پنجم
از طالع هشت ثمره **ثمرهٔ اول** در احکام کلیات او و دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر وی

وسهم الاولاد و صاحب وی و آفتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات وی و کوکبی که در وی
بود پس اگر این دلایل در ربع یا بیشتر ایشان قوی حال بود و بهمدیگر ناظر بنظر مودت
و دلیل بودن فرزندان بود و اگر در اوتاد بوند دلیل بسیاری بود و اقبال و جاه ایشان
واگر احوال دلایل ضد این باشد حکم بر عکس بود و این دلایل در ربع مذکر و بروج مذکر بوند
فرزندان پسر بوند و مردم صنعت خاصه دلیل قوی تر مذکر بود و اگر برضد این بود
دختران باشد اما اگر سهم الاولاد در خطوط آفتاب بسهم ناظر بود فرزندان پسر باشند
و مقبل خاصه که در اوتاد بوند و اگر این حال با قمر باشد دختران باشند و با دولت
قیاس کواکب دیگر همین است از مذکر و مونث و سعد و نحس اما اگر خانهٔ پنجم برج بسیار
فرزند بود و این مثلثه آبیست فرزند بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد و سنبلات
فرزند کم باشد اما موانع فرزند شش است مریخ و زحل و عطارد و ذنب پس بودن این
دلایل در برج عقیم دلیل نقصان فرزند بود و اگر این دلایل بصاحب پنجم نگرند نظر عداوت
تا درین خانه افتد فرزندان کم زیند اما زحل دلیل موت در رنج فرزند بود اگر بد
حال بود و مریخ دلیل اسقاط و قتل باشد و اگر آفتاب بد حال بود حکم او همان باشد و عطارد
اگر نحس بود مثل او [illegible] و نحس قول او بر طبع آن نحس باشد و ذنب دلیل بزیان رنش فرزند
باشد و اگر نحسان بنظر عداوت بسهم الولد نگرند حکم همین باشد اما اگر صاحب طالع درین
خانه باشد پدر مطیع فرزندان بود و اگر نامقبول باشد باکراه باشد و عجز و اگر صاحب پنجم
طالع بود حکم همین بود و از طرف فرزندان و اگر میان پدر و فرزندان نظر مودت بود با همدیگر
سازکار باشند و مطیع و اگر نظر عداوت بود خلاف این باشد و اگر از همدیگر ساقط بوند در
میان فراق افتد و از آن طرف افتد فراق که دلیل او در خانهٔ ساقط بود و با دلایل نحس باشد
اما پیوستن صاحب پنجم بصاحب منتهی یا کوکبی که در وی بود دلیل بودن فرزند از جهت
واگر بصاحب ششم نگرد دلیل بودن فرزند بود از کنیزکی یا خدمتکار **ثمرهٔ دوم** در احکام
جزئیات اگر یکی از زهره و مریخ صاحب پنجم بود و یا درین خانه باشند بصاحب طالع ناظر

کنند فرزندان معشوق شود خاصه که یکی ازین دلایل بصاحب یازدهم بدین دلایل ناظر
باشد یا درین خانه و اگر دلایل فرزند میان عاشر و طالع بوند مولود را فرزند در خوردی
شود و اگر در میان عاشر و سابع بوند فرزند در سن وقوف شود و اگر میان سابع
و رابع بود فرزند در کهولت شود و اگر میان رابع و طالع بود در پیری شود و در دلالت
که پسر یا دختر از این ارباع استدلال گیرند و اثر بروج دلایل و کواکب **ثمرهٔ سیم**
در طرب و عشق بازی اگر زهره درین خانه باشد یا ناظر بود و یا بصاحب این خانه طرب
با بزرگان کند در سن پیری و اگر ضعیف حال بوند طرب با فرومایگان کند در سن جوانی
و اگر بعضی علوی و بعضی سفلی از جوانی تا پیری در طرب بود خاصه که زهره درین خانه بود
یا ناظر بدین دلایل **ثمرهٔ پنجم** اگر مشتری درین خانه یا ناظر بود و بصاحب او مولود با علما
و اهل ادیان دوستی دارد و اگر این خانه از خانهای زحل باشد با مشایخ و درویشان
عشرت کند و سماع و رقص دوست دارد و نظرباز بود و سوگند خورنده **ثمرهٔ ششم**
نظر صاحب پنجم و یازدهم با صاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد
و تمتع نیکو یا بد و اگر زهره درین میان بود قوی تر و خوش تر باشد و اگر صاحب این خانه
نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع رسانند مولود را و از
هدایا روزی مند باشد و اگر صاحب طالع نور بدو دهد عاشق شود و تمتع رساند آن
کسان **ثمرهٔ هفتم** بودن قمر درین خانه دلیل رسالت کند و اگر قمر بمشتری نگرد توسط
کارها میان مردم براستی و اگر عطارد درین میانه بود دلیل بود بر خط نویسی و معاملتها
و اگر قمر و زهره درین خانه بد حال باشند یا بدین خانه ناظر بوند و نقل النور از صاحب
طالع بکواکب دیگر کنند یا جمع نور کنند مولود غماز کند حکم عطارد همین باشد و قوی
تر خاصه که نحس بود **ثمرهٔ هشتم** حکم ارباب مثلثات است که در خانهای دیگر گفته ایم
و اوقات تربیت نموده و اگر ارباب مثلثات این خانه ازین کواکب افتاده باشد در مدلول
زیادت کند و اثر او در وقت تربیت او ظاهر تر باشد اما بودن رأس درین خانه دلیل

کثرت اولاد باشد و مدلولات دیگر و حکم ذنب برخلاف این بود و بدی عشق و اولاد و در
رسالت خیانت رود **شعبهٔ یازدهم در احکام خانهٔ ششم**
و پنج ثمره **ثمرهٔ اول** در احکام کلیات او و دلیل او یعنی خانهٔ او و صاحب و مستولی وی و سهم
المرض و صاحب وی و قمر و آن کوکب که درین خانه بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل
یا بیشتر از آن مسعود باشد و نیکو حال و نیز ناظر و نحسان ساقط دلیل صحت و
سلامتی مولود و پاکی از عیبها و اگر نحس و بدحال بوند حکم بر ضد آن باشد اما اگر این
دلایل بر زحل نحس باشد بیماری از طبیعت زحل بود لاجرم بد و منسوبست و اگر مریخ نحس
باشد بیماری از منسوبات مریخ بود و اگر دلایل بموضع بدحال بوند بیماری یا عیب در آن عضو
ظاهر شود که بدان برج منسوب باشد مثلا اگر دلایل در حمل بوند یا در طالع آن اثر در سر و روی
بود و اطراف آن و قیاس بروج دیگر همچنین و اگر دلایل بیماری در برج آتشی بود سبب علت
گرمی و خشکی بود و ابتدا از مادهٔ صفرا تولد کند و اگر برج خاکی بوند از سردی و خشکی بود
و مادهٔ سودا و در بروج بادی از گرمی و تری بود و مادهٔ خون و در بروج آبی از سردی
و تری بود و مادهٔ بلغم و اعتبار کنند مزاج دلایل را با مزاج بروج وقت امتزاج در موافقت
و مخالفت اما اگر صاحب طالع درین خانه باشد مولود خود سبب بیماری و رنج خود شود
خاصه که طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب این خانه در طالع باشد مولود وقت تن درست
باشد و در پرهیز و نگاه داشت خود بود و اگر میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل
سلامتی مولود بود و اگر نظر عداوت بود مولود بیمارناک بود یا از سبب پرهیز بسیار خود
را بیمار کند و در زحمت و رنج باشد و اگر قمر در موضع نحسی باشد یا ناظر نحسی مولود بیمار
ناک باشد خاصه که در طالع یا درین خانه بود و اگر در نظر آفتاب یا نظر سعدی بود مولود
پیوسته بسلامت باشد **ثمرهٔ دوم** در حکم جزئیات بود و نحسان درین خانه مولود بیمارناک و عیب
دار باشد از طبیعت آن نحس و اگر سعدان بوند تن درست باشند پیوسته و بی رنجت و اگر سعد
در نظر مودت نحس افتد مولود با بیماری بود اما باشد و کم رنج بود و اگر نظر عداوت بود بیماری

او با نفرت بود و عیب دار باشد **ثمرهٔ سیم** اگر آفتاب درین خانه بود یا کوکب سحابی
در درجهٔ طالع مولود نابینا شود و اگر در احتراق یکی از دو نحس باشد حکم همین بود اما
اینجا سبب درد چشم بود و داروها پس اگر زحل محترق باشد فساد چشم او از خشکی دماغ بود
و فرود آمدن آب سیاه و گرفتن پای از چیزی عوزی و اگر مریخ محترق باشد فساد چشم
او از آهن یا آتش بود و رسیدن زخم و داروها نیز اما اگر آفتاب در خانه منکسف شود
هم نابینا شدن باشد خاصه در عقدهٔ ذنب و اگر شمس با ذنب بود و کسوف نباشد رگها
و ابلها در چشم پدید آید و اگر شمس با راس باشد رگها بود کم زیان و حکم قمر در هر دو عقده
همان بود اما کمتر از آفتاب اما اگر قمر توامان زحل بود مولود را آب فرو آرد و اگر در آن
وقت قمر ناقص النور بود و نقصان بصر پدید آید یا سپیدی در چشم یا برده و اگر با قران
مریخ بود رگها سرخ پدید آید چون سبل و ناخنه و جرب و عقوب و ماننده آن و محتاج شود
بدست کاری و آهن بچشم بردن و اگر عقدهٔ ذنب بود با او ناظر بود زخم رسد بر چشم
او و با طل و نظر آفتاب با نحوس بود وقت ماه در چشم پدید آید همین احول شود خاصه در بروج
و معوج الطلوع و آن از اول جدی است تا اول سرطان و اگر نظر آفتاب با نحوس بعداوت
باشد دلیل نقصان بصر بود چنانکه تا چشم ملک کند چیزی نیکو نه بیند و اگر این دلایل
بدحال بوند فساد زیاده بود در بصر خاصه در چشم راست و اگر این احوال قمر را بود نقصان
در چشم چپ بیشتر باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب چهارم در خانه ششم باشد مولود خود را در
خدمت اندازد یا بندگی یا اسیر شود و اگر مقتول بود بعداوت با رسد و الا رنج کشد پس
اگر مریخ شود اسیر کرده و اگر زحل شود در بندگی و بها افتد اما اگر این خانه بهیمی بود
مولود گله بانی کند و اگر این خانه از خانهای عطارد بود یا عطارد درین خانه افتاده باشد
و نحس بود و مریخ مولود بیطاری کند و اگر برج آتشی بود و صاحب طالع مقبول در وی و
عطارد و مشتری ناظر بدین خانه و این خانه یکی از خانهای مریخ بود یا عطارد بود مولود
طبیب شود خاصه که یکی از این دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر درین دلایل ناظر بود

وباشد که شکار یا جراح یا حجام شود اما اگر درین وقت نیرین بهمدیگر باشند
از خانها زهره یا عطارد یا زهره وعطارد باهم بوند و قمر ناظر خاصه که زهره صاحب
پنجم یا یازدهم یا دهم بود یا عطارد یا قمر چنین بود مولود کمال کرده و مرتبها ساز دو
باشد که عطرها امیز دیا مشاطه بود **ثمره پنجم** در احوال بندگان قوت طالع و صاحب او و نظر
صاحب ششم بدو بودت و قوت سهم بندگان و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و
اگر ان قوت از خانها نحسان بود بندگان او کارکن و رنج کش باشند و اگر از سعدان بوند
بندگان او با عتقاد باشند و مشفق و از ایشان چیزی حاصل آید اما دلیل سیاه زحل است
و بندگان ترک مریخ و بندگان سپید زهره و عطارد اما اگر دلایل بندگان عطارد و زهره
و قمر بوند غلام و کنیزک او جوان بوند و خوب صورت و سپید پوست خاصه که مشرق بوند
واگر خانه ششم از خانها عطارد بود یا زهره کار قوی تر باشد و از بیع و شری ایشان خیر
و نفع حاصل بود خاصه که یکی از ان دلایل صاحب ثانی باشد یا بصاحب ثانی نظر دارد بمودت
و حکم مستور نیز همین باشد و اگر دلیل بندگان مشتری بود و مریخ و زحل بندگان او کلان
سال بوند خاصه که مغربی باشند و اگر دلایل بندگان با مشتری در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد
بندگانش بسیار بوند و معروف کردند و در زایل و ساقط ضد این بود و اگر دلایل بندگان
در برج مذکر بوند غلامان دارد و اگر در برج مونث بود کنیزکان دارد و اگر بعض در برج
و برج مذکر و بعض در مونث بوند از هر دو نوع بندگان دارد خاصه که از برج ششم دو
جسدین باشد اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان بوند و باهم نظر عداوت کنند یا بدلایل بندگان
بعداوت نگرند بندگان مولود دروغ گوی و خیانت کننده باشند و اگر بمودت نگرند
بندگان راست گو و با وفا باشند اما اگر دلایل زهره و عطارد و قمر باشند بندگان او نو
سال بوند و خوش طبع و دلیل کثرت او تا دست و نظرها دلایل باهم خاصه بمودت پس اگر
این دلایل در خانها مریخ بوند و ناظر زحل خاصه بمقابله دلیل بودن خادمان بود و اگر
دلایل در خانها زحل بوند در نظر مریخ همین حکم باشد دلیل غلامان و اگر دلایل مریخ نگرند

٨٤

و مریخ بد حال بود حکم همین باشد و اگر دلایل در خانها زهره یا عطارد یا قمر بوند
و مریخ یا زحل با نظر مودت حکم همین باشد دلیل غلامان دست آموز بود خاصه
که از دلایل یکی صاحب هفتم بود و حکم خدمتگاران همین است اما اگر آفتاب و اسد دلیل
بندگان بوند بندگان گردن کش افتند و با کبر و باشد که اصل ایشان بزرگ بود یا
باشد که بر مالک خویش حاکم شوند و حکم ارباب مثلثات همین است که گفتیم بارها و راس درین
خانه دلیل تن درستی است و افزونی بندگان و ذنب دلیل بیماریست و بودن ریشها
و لاغری و ریختن موی و چیزی از انواع صرع و گریختن و بلند افتادن بنده و خدمتگار

شعبه دوازدهم در احکام خانه هفتم شانزده ثمره **ثمره اول** در احکام
کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب او و مستولی او و سهم التزویج و صاحب او و مریخ
و زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبی که درین خانه باشد اما در طالع زنان آفتاب و زحل
دلیل باشند بجای زهره و قمر و سهم التزویج اما مرد و صاحب و صاحب نهم پس اگر این
دلایل قوی حال باشند و بهمدیگر ناظر و میان این دلایل و دلایل طالع نظر باشد بمودت
دلیل یافتن سعادت بود از مناکحت و برخورداری و بودن موافقت و خوشی عیش
و اگر دلایل در اوتاد بوند قوی تر باشد و مدت صحبت مدید تر و دلیل کثرت نکاح بود
خاصه کسان معروف و از قبیله اکابر خاصه که دلایل در حظوظ خود یا باشد و حکم شرکت
همین بود و اگر احوال دلایل برخلاف این باشد حکم برطرف ضد افتد اما اگر صاحب هفتم
بدلایل طالع ناظر باشد یار و زنده بنظر زنان بمولود رغبت کنند و اگر دلایل طالع رو نگر
بود بدلایل هفتم یا بدان دلایل پیوسته باشد مولود بزنان مایل بود و بنظرها مودت موافقت
باشد در میان و بنظرها عداوت مخالفت بود و اگر دلایل زن در طالع مرد افتد زنان
مطیع و زیر دست او بوند و اگر دلایل مرد در هفتم بود مرد منقاد و مطیع زن باشد
و در حضور ستها حکم همین بود **ثمره دوم** در احکام جزئیات اگر زحل درین خانه بود
مولود زن پیر کند خاصه که در اواخر برج افتاده باشد و مغربی و زن زشت صورت

بود و اگر مشتری بود مولود زن میانه حال خواهد خاصه که در میانهٔ برج بود و عفیفه باشد
و شیرین صورت و اگر مریخ بود زن بی شرم بود و کم سر و مبارک باشد و محبوب صورت
و اگر در اواخر برج بود یا معزی باشد زن پیر بود و اگر زهره درین خانه بود زن جوان خواهد
خاصه که در اول برج بود و خوب صورت بود و لطیف طبع و خوش حرکات و اگر عطارد
بود زن با فرهنگ خواهد و کدبانو و زیرک و سخن گوی و دانا و اگر آفتاب بود زن سرکش
افتد و حاکم و متکبر و سلیطه یا متعلق ببزرگان یا از اصل معروف و مهیب صورت باشد
و اگر قمر بود زن از عوام الناس کند و اگر دلایل زن در برجها خوب صورت باشد زن
خوب صورت خواهد که دلیل زهره بود هر کوکب که دلیل زن باشد چون مشتری بدو
ناظر باشد صالح و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر باشد بی شرم و بی ستر باشد قیاس کواکب
دیگر چنین باید دانست اما اگر دلیل زن در حظوظ خود بود زن اصل بزرگان
باشد و در اوتاد از معروفان و در مایلی الاوتاد از مردم متوسط الحال و در زایل از مردم
کم نام و مجهول و ساقط ثمرهٔ سیم اگر دلیلها در اوتاد بوند زن بسیار کند خاصه که
برج هفتم منقلب باشد و در مایلی الوتد کمتر خواهد خاصه که برج هفتم ذو جسدین بود و در
زایل الوتد زن اندک خواهد یا نخواهد خاصه که برج ثابت بود اما اگر دلایل در اوایل برج
بوند زن اندک خواهد و اگر در اواخر بوند زن بسیار کند اگر کوکب درین خانه اند بیشتر
زن بسیار خواهد ~~و اگر در اواخر بوند زن بسیار کند~~ و اگر صاحب یا مستولی این خانه
یا کوکبی که درین خانه افتاده بود به بسیار کوکب ناظر باشد زن بسیار کند ثمرهٔ چهارم
اگر صاحب هفتم محترق بود زن مولود بمیرد یا بیمار ناک بود و اگر راجع بود جدایی کند
و بی وفا باشد و اگر مقام اول بود شوی را نخواهد و اگر در مقام ثانی بود قرار کند
الوحه ناخواهان باشد خاصه که بصاحب طالع ناظر باشد و اگر نظر عداوت بود دشمن گیرد
شوهر را و اگر منصرف باشد جدایی کند حکم دلیل مردم مینی باشد ثمرهٔ پنجم اگر سعدی
درین خانه بود با وایل برج و شرقی باشد و از نحسان پاک زن خورد سال افتد و بی عیب

خاصه که از زهره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعدی نحس بود و حکم همین
جو نبد ضد افتد خاصه که از مریخ بود اما اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود اگر کوکب
سعی مقبول منصرف شده باشد بصاحب طالع متصل شوهره زن را شوهر دیگر بر او باشد
پس اگر کوکب سعد بوده باشد و این که بد خواهد بپوست هم سعد بود و زن از هر دو شوهر
نیکی یابد و اگر هر دو نحس باشد حکم بر عکس افتد و اگر یکی نحس بود و دیگری سعد بود
حکم بر حسب آن گشت ثمرهٔ ششم اگر میان زهره و صاحب طالع نظر باشد و زهره در
هفتم یا نحس بود و مریخ در میان افتاده خاصه که در طالع افتاده باشد خاصه که در
طالع باشد مولود تیز شهوت بود و مولع بزنان و عشق بازی و باشد که زن
مطرب خواهد و اگر این احوال زن را بود حکم همان باشد و اگر برج هفتم بهیمی بود
صاحب طالع در وی مولود با دواب جمع آید و اگر بجای زهره عطارد بود مولود
زرع در زمین سابر کند و بود که زن را از آن طرف بزنان رغبت بود و اگر زهره درین
خانه با زحل بود یا بزحل ناظر باشد حکم همان بود و اگر مریخ بود بدتر باشد و ظاهر
تر و زن در حرام دیرتر باشد ثمرهٔ هفتم اگر صاحب هفتم در ششم بود یا در دوازدهم
جفت او عیب دار باشد یا بنده و بنده زاده بود یا غریب باشد یا کسی سفله خاصه
که از خانهٔ زحل بود یا مریخ یا عطارد و بد حال باشد ثمرهٔ هشتم اگر صاحب هفتم در نهم بود
یا صاحب طالع در نهم باشد و صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم باشد بدو پیوندد چون
مولود غریب باشد و اگر صاحب نهم در نهم باشد بصاحب هفتم ناظر بود یا کوکبی که
در هفتم بود در غربت زن خواهد و اگر هفتم برج منقلب بود زن او متحرک بود و کم ثبات
ثمرهٔ نهم اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب سیم ناظر بود و صاحب
سیم بصاحب طالع ناظر بود مولود زن از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند
ثمرهٔ دهم اگر صاحب عاشر بصاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود یا نور صاحب هفتم
بصاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را بزرگان زن دهند یا کارهای نکاح او سازند

ثمره یازدهم این حکم مردان و زنان یکی باشد اما اگر احکام بطالع بر این تعهد سهم پیوستن ازند از زهره باشمس و از طالع بینگند و دلیل جهت او آفتاب و زحل بود باقی احکام همین باشد ثمره دوازدهم اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و استقبال افتاده باشد مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال و اجتماع افتاده بود در پیری زن کند اما در طالع زنان اگر آفتاب بالا زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر در زیر زمین بود در پیری شوهر کند ثمره سیزدهم اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که در وی باشد و صاحب طالع از وی منصرف شود و بسعدی متصل گردد مولود اول زن بگذارد و دیگری خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بنحسی متصل شود زن دوم بد افتد و اگر صاحب هفتم نحس باشد و صاحب طالع که از وی منصرف شود بسعد پیوندد از بد خلاص یابد و بنیک پیوندد و این اتصالات و انصرافات نیز بمودت و عداوت نظر کند اما دلایل حالات پیری و جوانی را نیز اعتبار کنند اما جمع النور در هفتم دلیل بسیاری زن خواستن بود در طالع حکم همین باشد خاصه که دلایل در برج بسیار نکاح افتاده باشد ثمره چهاردهم اگر دلایل جوانی زنان بدلیل مردان پیوندد و دلیل مردان فوق الارض باشد از طالع مولود در جوانی زن کند و اگر دلایل تحت الارض باشد مولود در پیری زن جوان کند که دلیل قوی تر زحل افتاده بود و او در اوایل برج و دلیل زن زهره باشد و او نیز در اول برج بهمدیگر ناظر بوند و قیاس طالع زن همین باشد ثمره پانزدهم در احکام مثلثات اگر رب مثلثه اول این خانه نیکو افتاده بود احوال مولود از زنان در اول عمر نیکوتر باشد و اگر رب ثانی نیکو افتاده بود در میانه عمر نیکوتر باشد و اگر رب ثالث نیکو بود در آخر عمر نیکوتر باشد و حکم نحوس را قیاس همین است ثمره شانزدهم در مخاصمات اگر صاحب و مستولی خانه هفتم یا صاحب و مستولی طالع ناظر باشد بمودت مولود را خصومت کم افتد خاصه که دلایل سعدان باشند و اگر بعداوت نگرد خصومات بسیار

افتد خاصه که دلایل نحسان باشند پس هر کدام ازین دلایل که در حظوظ خود بوند ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل هفتم در طالع بوند یا در دوم طالع خصمان یا مال یا یاران خصمان بدست مولود افتند و عاجز آیند اما اگر دلایل طالع در هشتم یا هفتم افتد مولود بدست خصمان افتد و مال و یاران و اما بهر طرف که نحسان باشند یا ناظر باشند یا طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد و بهر طرف که سعدان بوند یا ناظر باشند صلح از آن جانب بود و حکم زن با شوهر همین باشد اما بودن راس درین خانه دلیل کثرت زنان بود و عفت ایشان و جبر خصمان و ذنب قلت زنان بود و ناستوری و عیب ایشان و فتنه کردن و بلا دیدن از ایشان و حکم حرب و لشکرها همین باشد اما ظفر مریخ و سعدان و کواکب مستقیمه را بود خاصه در حرب و طلوع

شعبه سیزدهم

در احکام خانه هشتم سیزده ثمره ثمره اول در احکام کلیات او دلایل او همین است و صاحب و مستولی برجی و سهم موت و صاحب وی و قابل تدبیر هر یک و مرکز غارب و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر دلایل یا بیشتر ایشان نیکو حال باشند و بهمدیگر ناظر و از نحوس خالی موت مولود طبیعی باشد تمام عملیت که خدا خود برسد و مولود پیوسته در امن و راحت و فراغت بود و بی نکبت زندگانی و اگر این دلایل نحس منحوس باشند موت از طبیعت آن نحس حادث شود پس اگر نحس زحل بود موت از بیماریهای دراز کشتن بود و از آنچه بزحل منسوب بود و اگر از آفتاب منحوس شوند موت از بیماریها باشد که بآفتاب منسوب بود و از پادشاه اما علتها در آن عضو باشد که برج و کوکب منسوب باشد چنانکه شرح داده ایم اما اگر سبب مرگ کوکب نحس باشد مولود در صورت ناستوده باشد و اگر سعدان بوند در طریق ستوده ثمره دوم در احکام جزئیات احتراق صاحب هشتم به مرکز هشتم یا مرکز غارب یا درجه طالع دلیل موت باشد از مادة حرارت یا از آتش یا از گرما سموم و مانند آن و یا از غضب ملوک که پیچ

اتش بود **ثمره سیم** صاحب طالع بقران مریخ یا صاحب ثامن وسعدان ساقط
ازیشان وازین خانه دلیل موت یا سعد باتش واتش خاصه که برج اتشی بود
ثمره چهارم اگر صاحب طالع در هشتم بصاحب هفتم نحس شود وسعدان ساقط باشد
مولود بدست خصمان هلاک شود از طبیعت ان کوکب نحس وان برج **ثمره پنجم**
مریخ چون باراس الغول بود وسر در درجهٔ طالع یا هیلاج یا کدخدا یقاطع
بود خاصه براس الغول وین خانهٔ طالع یا دوم طالع وسعدان ساقط مولود را
بکشند واگر دران وقت زحل برمرکز عاشر باشد وبافتاب منحوس خاصه
باحتراق موت او از دار باشد واگر زحل در رابع بود بمقابلهٔ افتاب وبرج رابع
خاکی بود موت او از زیر ماندن دیوار وخانه بود واگر برج آبی بود از آب در افتادن
موت رسد واگر برج اتشی بود موت از اتش رسد اما اگر این اسباب حاضر شوند
وسعدی در طالع بود یا ثامن ناظر اعداد دلایل عمر در حد سعدان رسیده بوند وطالع
تحویل سال وبرج انتها مسعود بوند وطالع تحویل سال وبرج انتها مسعود بوند
سلامت برون اید از مفساد **ثمره ششم** اگر صاحب طالع وقمر منحوس باشند
بمریخ ومریخ در طالع یا ثامن بود در حال مولود در بیابان هلاک شود خاصه که برج ثامن
اسد یا جدی باشد **ثمره هفتم** اگر قمر در دهم باشد وزحل در چهارم وعطارد در هفتم
ومنحوس بمریخ وصاحب طالع نحس باشد مولود بدست غوغا هلاک شود وفتنه وخصومت
خاصه که زحل در وبال باشد یا در خانهٔ غریب **ثمره هشتم** اگر طالع حمل باشد ومریخ
در سرطان وقمر در عقرب وزحل در طالع مولود خود را بدست خود هلاک کند واگر
مریخ در عقرب بود یا ذنب وزحل در سرطان وافتاب بمیزان مولود در حرب وسلاح
کشته شود واگر مریخ در میزان بود بتحت الشعاع یا در عقرب مولود کشته شود بدان
شرایط که گفته شد **ثمره نهم** اگر طالع میزان بود وزهره برمرکز غارب محترق شود
وزحل در ششم باشد ومریخ بر درجهٔ طالع مولود خود را هلاک کند بسبب زنان و

ثمره

وشهوت وخصمان واگر زهره در عقرب بود یا طالع حمل را مریخ در ثور باشد وسعدان
ساقط بوند وطالع میزان از مریخ در طالع وطالع حمل را در طالع مولود بسبب دزدی
هلاک شود **ثمره دهم** اگر نحسی در دوم بود وبدحال باشد ونحسی دیگر منحوس کرده
وعطارد هم از نحوس منحوس بود خاصه که برج دوم خاکی یا آبی باشد وخانهٔ
هشتم وصاحب او بدحال موت مولود از دار باشد خاصه که طالع حمل بود یا میزان
واگر سعدی بدوم یا هشتم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که ان مشتری بود
بافتاب خاصه بنظر مودت **ثمره یازدهم** اگر خانهٔ چهارم هبوط صاحب هشتم بود
واو دران خانه بزحل منحوس وصاحب طالع محترق یا نحس شود مولود را موت
در زندان بود وحبس واگر ان خانهٔ چهارم بود وبال صاحب هشتم بود واو
بمریخ منحوس وصاحب بزحل منحوس وقمر بصاحب طالع ناظر بعداوت یا بصاحب
ثامن موت مولود از شکنجه باشد وضرب مولم اما دلایل موت از وجه کلیات تسییرات
هیلاج است وکدخدا واوتاد اربعه بمواقع مخوف در صورت طالع ان اصلی وفرعی
وکواکب ثابته که قاطع اند وان در علم تسییرات نموده شد **ثمره دوازدهم** ودر مکروهات در مقدمه
رفته است که اگر سعدی بر مواقع مخوف مستولی شود مکروه از کسی رسد که توقع
از ان نباشد واگر نحسی مستولی شود از کسانی مکروه رسد که توقع باشد چون این خانه
بیت غم ونکبت است پس هر کوکب که درین خانه باشد از طبیعت خود غم واندوه رساند
از کدخدا منسوبات خود مثلا اگر صاحب هفتم درین خانه افتد بجهت مکروه از جهت و
ضدان رسد واگر صاحب یازدهم درین خانه بود مکروه از دوستان رسد ایجز رسد
مناسب طبع ان کوکب باشد وان برج واگر کوکبی دیگر نظر بدو کند وان کواکب ومواقع
او نیز اثر باشد بجهت نظر سعادت ومنحوست وقبول ورد اعتماد کنند **ثمره سیزدهم** در حکم
میراث ومال بی رنج این خانهٔ بیت المال ان موضعست که ساقط بوی بدانجا دارد پس اگر
صاحب یا مستولی در دوم طالع بود یا پیوند بصاحب دوم مولود از مال زنان وزیرکیان

و حضمان باروزی بود و اکر صاحب ثامن در رابع بود و بصاحب ثانی بود و
مولود میراث یابد از طرف پدران و مادران و اکر از پنجم بود و بصاحب دهم از فرزند
میراث کیرد و اکر از هشتم بصاحب رابع نکرد میراث از جهت کیرد یا شریک یا خصم قیاس
بروج دیکر همچنین باشد پس اکر نظرها سعد بود باسانی رسد و اکر نحس بود بدشواری
رسد اما اجناس میراث را از جواهر بروج طلبند اکر در برج آتشی بود میراث از انواع
معادن بود و اکر در بروج خاکی بود از نوع نبات و ضیاع و عقار بود و اکر در بروج
بادی بود از نوع برده و حیوان بود و اکر در بروج آبی بود از نوع کاریز بود و
حوض و جوی آب کیرها اما اکر در بروج بهیمی بود از نوع بهایم بود و آنچه در منسوبات
بروج و کواکب یاد کرده ایم و کواکب را با بروج امتزاج دهند و حکم اجناس از آن
بیان بیرون آرند اما رأس دلیل بقا بود و کثرت میراث از اینست و مال میراث
حالی و ذنب خلاف این باشد و الله اعلم **شعبهٔ چهارم در احکام خانه**
نهم پانزده ثمره ثمرهٔ اول در احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب
مستولی او و برج و عطارد و قمر و مشتری و ارباب مثلثات و سهم السفر و صاحب او
و کوکبی که درین خانه بود پس اکر این دلایل قوی حال باشد و بعد یکر ناظر دلیل
بود بر سفرهای نیکو و نافع و بسیار خیر و مولود راغب بود با موختن علوم و پاکی مذهب
و اعتقاد در دین و دیدن خوابهای نیکو و راستی و تدبیر و بودن علم و عمل ستوده
و اکر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم او بر عکس باشد و اکر این خانه درین خانه بود
مولود سفرهای بسیار کند برغبت و مراد دل و اکر سعدی مسعود بود و مقبول و نفع
بسیار کیرد از سفر و اکر در طالع بود حکم همین باشد و اموختن علوم بروی آسان
بود و رغبت نماید بتحصیل علوم و باشد که علم لو اکره در سفر حاصل آید و او بعلم و مذهب
شهرت تمام یابد اما اکر صاحب طالع درین خانه باشد سفرها کند بی رضا و رنج و زحمت
بیند و در تحصیل علوم کاهل بود و در بخشد و اکر نامقبول بود بدتر باشد و اکر مقبول بود

سفر دوست دارد و با حاصل و اکر سعدی بود ناظر بود جهت کسانی دیکر سفرها
کند و نفع بینند و باشد که او را تحصیل فرمایند اما اکر نحسی بود و ناظر بود حکم
بر خلاف آنند و باز ماندن از نفع و بردن مشقت و جاهل وی حاصل ماند
اما اکر میان صاحب طالع و صاحب این خانه اتصال بود سفرها بسیار کند
و دور رود و نیک یابد خاصه که نظر مودت بود و اکر این هر دو دلیل درجات
شرقی باشند سفر او بجانب مشرق بود خاصه که برج مشرقی بود حکم هر جهت
دیکر همین است و اکر هر یکی در جهتی باشند از برج و برج سفر او در میان این دو
جهت شود و ازین هر دو دلیل هر کدام مقبول بود سفر بدان طرف شود و اکر هر دو
مقبول برابر بوند بهر رفته شود و حکم ارباب طالع همین باشد و پیوستن قربا
این دو دلیل موجب سفرها بسیار باشد و دور ثمرهٔ دوم در احکام جزئیات
اکر صاحب این خانه زحل بود یا او درین خانه باشد سفر مولود جهت حیار
یا داری باشد خاصه که برج بهیمی بود و اکر برج آتشی بود طلب علوم دارد
از علوم دقیق و برده خرد و مفروش شد و در دین مرطون طلب باشد و حکم
عبادت بود و خوابها درست بیند و در دین بذل بیا میزد ثمرهٔ سیم
اکر مشتری درین خانه بود یا صاحب این خانه باشد سفر مولود بجهت تجارت
و بازرکانی بود و بارها نیکی خرد و فروشد و سود بسیار کیرد و اکر نامقبول
بود بیع و شری او در شیرینیها باشد و طعامها و اکر برج بهیمی بود جهت
دواب سفر کند چون کوسفند و آنچه غذا را شاید و اکر برج آتشی بود بیع و شری
برده کند و بیاسها و در تحصیل علم جهد نماید و با ورع بود و فقه و تفسیر
بداند و عابد و پاک باشد و سفر کعبه و مزارهای متبرک برود و خوابها راست بیند
و بهمت ستوده باشد و پارسا و عالم بود و پاکیزه ثمرهٔ چهارم اکر مریخ صاحب
این خانه بود یا درین خانه باشد مولود سفر کند و بود و بلاها مخوف و در اضطراب

باشد و در میان لشکریان و ترکان سفر کند و اگر مقتول باشد امیر
لشکر بود و سرور قوی سلاح و اگر در برج بهیمی بود چهارپایان دارد
و اگر در برج آتشی بود نامقتول دزد بود و راهدار و در علم و سلاح
و سواری بداند و اگر برج آتشی بود مغالطه بود و آتش کار و بیشتر
سفر او بسبب گریختن بود و در آن مذهب سست باشد و خوابها آشفته بیند
ثمره پنجم اگر آفتاب در خانه بود یا صاحب این خانه باشد مولود سفرها کند جهت
ملوک یا در صحبت ملوک و اکابر و بازرگانیها با خیر کند و طلب صحبت پادشاه
و اکابر دارد و دولت و فرح و نیکی بیند و بیاموزد علم کلام و ارواح و معقولات
و منطق کیمیا و خواص جواهر خاصه که برج آتشی بود یا انسی و اگر نامقتول
بود در خدمتکاری با مردم فرومایه و رنجشها باشد و جاهل ماند در دین
مذهب ضعیف و خوابهای نیک بیند و با دین نصارا در آمیزد **ثمره ششم** اگر زهره
در خانه بود یا صاحب این خانه بود مولود سفرها خوش کند و در عشرت
باشد و سفر او بیشتر با زنان و خادمان بود و بازرگانی او بانواع کسابها
باشد یا عطرها یا زرکان و بیاموزد علم دین و اسلام و با طاعت و نیکو اعتقاد باشد
و اگر نامقتول بود این صفتها در وی کمتر باشد و اگر برج آتشی بود بیاموزد
موسیقی یا دیبا بافی یا عطاری و خوابهای نیکو بیند **ثمره هفتم** اگر عطارد در این
خانه بود یا صاحب این خانه بود سفرها بسیار کند با خیر و نفع و در بازرگانی
فواید بیند و در برج بشری زیرک و کاردان بود و اگر برج آتشی بود بیع
غلامان کند و اگر در خانهای زحل بود کار قوی تر باشد و علوم دقیق و فلسفه
بیاموزد و در سنده بود بغور معانی و مصنف شود در علمی که به او اعتقاد
اورد وش حکما بود و اگر در خانهای مشتری بود دبیر گردد و منشی و عدل و
نویسنده خطها و کتابت و نثر و تفسیر بود و مانند این و اگر در خانهای مریخ بود

سفرهای او با خوف باشد و همراه دزدان و لشکریان و راهداران کند و طرار
و خیانت کننده و قمارباز باشد و اگر بدحال بود تسخیر کند دیو و پری را و طلب
کیمیا دارد و کم اعتقاد بود و طربها کند و بیاموزد علم دین و اسلام و خواندن
شعر و اگر در میزان بود کار وی قوی تر باشد و اگر در سنبله بود سفرها نیکو کند
و با وفا او حکما صحبت دارد و عالم گردد و در هر علم که خوض کند بکمال رساند
و امانت عزیز کند و در معرفت اشیا و معقولات بنهایت رسد و ناموس دار باشد
و غزلهای باطنی او بکمال رسد و اگر در جوزا او بود از همه علوم آگاه باشد و نویسنده
و نقاش گردد و فصیح و متکلم و حاضر جواب و سفرها نیکو کند و اگر در خانه قمر
بود سفر بسیار کند و از دو حرکت باشد و کم ثبات و بیاموزد علم غواصی
در مروارید سفتن و ساختن انواع مهرها و ساختن شرابها و زیرک بود در
عمل معاش و اگر بزحل منسوب بود نیما شود و یا مهرها کلیش سازد و یا آسیا
بان بود و یا کاریز کن یا کوزه گر و اگر برج منحوس بود آبگینه ساز و یا زنجیر
باف و حمایل دوست نیدها کند و اگر در خانه آفتاب بود جوهرشناس شود یا صراف
یا درم زن و سکه ساز و مانند این و همه احکام تخت نظرها سعد و نحس باشد
ثمره هشتم اگر قمر در خانه بود یا صاحب این خانه باشد سفر بسیار کند خاصه از وجه
رسالت و ایلچی و علم مساحت بیاموزد و جاسوسی و در کار دین و مذهب کم
ثبات بود و حکم او در بیوت کواکب مانند بود بعطارد اما باید دانستن که
صاحب طالع هر کوکب که متصل شود در این خانه مولود رغبت کند بعملی که منسوب
بدان کوکب بود و بنظر مودت کار آسان تر بود و بنظر عداوت دشوارتر
و اگر صاحب این خانه متصل بود بکوکبی که در این خانه باشد بنظر مودت
مولود آن عمل که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند و اگر بنظر عداوت
بود بیاموزد برنج و ناخوشی و معلوم نکند و یاد نداند **ثمره نهم** اگر صاحب

در روی بود بتربیت مثلثهٔ اول ناظر باشد مولود در اوایل عمر سفرها کند و در
تحصیل باشد واگر بتربیت ثانی نظر کند در اوسط عمر سفر کند و علم بیاموزد واگر
بتربیت ثالث نظر کند این احوال در اواخر عمر ظاهر شود و بسیاری و اندکی علم را
از بیت وبال و زد دلیل داشتند و بیج اشی فزع و ضر از نظر مودت و عداوت
ثمرهٔ دهم اگر صاحب این خانه بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهت
مال و معاش باشد واگر بصاحب ثالث نظر دارد جهت خویشان بود و طلب
علم واگر بصاحب چهارم نظر دارد جهت فرزند بود و عشق و رسالت و
اگر صاحب ششم نظر دارد جهت بنده و بیماری بود واگر بصاحب هفتم
نظر دارد جهت جنگ و شرکت و خصمان و طلب دزدیده بود واگر بصاحب
هشتم نظر دارد جهت خوفی بود یا مالی میراث یا مال زن و انباز واگر
بصاحب دهم نظر دارد از جهت عمل بود یا کار سلطان یا جهت صناعتی
یا پیش بزرگان رود واگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت دوستان
یا طمع مال سلطان و طلب سعادتی بود واگر بصاحب دوازدهم نظر
دارد جهت دشمنان بود یا دواب یا قرض ثمرهٔ یازدهم اگر صاحب
این خانه از صاحب رابع منصرف شود و بصاحب سابع متصل گردد اگر
صاحب سابع سعد بود و صاحب رابع نحس مولود را آنجا که رود بهتر
از اینجا باشد واگر صاحب رابع سعد بود و صاحب سابع نحس بسکونت بهتر
بود از حرکت واگر هر دو نحس بوند سفر و حضر بد بود واگر هر دو سعد باشد
در سفر و حضر نیک بیند اما اگر کوکبی در هفتم بود با او چنین حالات افتد
حکم همین باشد واگر کوکب سعد بود مقصد بهتر باشد واگر نحس بود سکونت
بهتر باشد اما صاحب این خانه بصاحب هر خانه که نظر دارد سفر بر طریق
و مزاج آن کواکب باشد واز بیوج چنانکه گفته شد ثمرهٔ دوازدهم اگر صاحب

این خانه در رابع بود مولود سفر نکند حکم صاحب طالع همین بود واگر صاحب
نهم با قمر بتربیع یا مریخ بود و مریخ تحت الشعاع یا تحت الارض بود مولود
گریخته رود از کارهای سلطان یا حاجات واگر بتربیع زحل بود از شدت
گریزد و رنج روزگار و تنگی واگر زحل صاحب ششم بود یا در خانه
ششم یا صاحب ششم را نحس کرده بود مولود در غربت سختی کشد و در غربت
میرد ثمرهٔ سیزدهم اما اگر کواکب در خانه جمع آمده باشند مولود را اسباب
سفر بسیار بود و بجایهای دور رود بهر جهتی و از هر علم چیزی [illegible] و فیروزی
باشد پس هر کدام کوکب که مقبول باشد مذهب و اعتقاد [illegible] بدان
مایل باشد واگر کواکب بصاحب نهم ناظر بوند او در آن خانه باشد حکم
همین باشد و مولود از هر مذهبی چیزی بداند اما در مذهب خود ثابت
باشد ثمرهٔ چهاردهم اگر صاحب نهم در هفتم بود یا ناظر بصاحب هفتم یا کوکبی
که در وی بود مولود هیچ شهری قرار نگیرد خاصه که بیوج منقلب باشد
واگر صاحب طالع در هفتم بود و صاحب نهم بدو ناظر حکم همین باشد اما
سفر او جهت زنان بود یا انبازان یا با ایشان سفر کند و بصاحب هفتم
که ناظر بود از آن قوم کسانی با او بوند در سفر و باشد که در غربت ساکن شود
واگر نظرها مودت بود سفرها بر حسن بود و با خیر و نظر عداوت خلاف این باشد
ثمرهٔ پانزدهم سفر مولود در آن جهت بیشتر که بطالع و مثلثات او منسوبات باشد و یا
در آن جهت که صاحب نهم یا قابل تدبیر قرآن از این دلایل آنکه قوی تر بود مولود
را در آن جهت که صاحب نهم سفر باشد بیشتر واز رابع طالع را نیز حکم همین باشد
چنانکه اگر دلایل سفر در ربع زایل باشند سفرها بسیار شود واگر در ربع مایل بوند
بسفر نشود واگر شود اندک شود و با نزدیک شود و ربع زایل از طالع است تا رابع
واز سابع تا عاشر و در ربع دیگر مایل انداخت حکم راس و ذنب خانهٔ [illegible]

باشد و مولود با طاعت بود و دعا بیاموزد و خوابها راست بیند و در سفر
علم الهی بیاموزد و دعا او زود باجابت رسد و ذنب خلاف این باشد و اگر
رأس با کوکبی بود درین خانه در مدلولات او زیاده کند و ذنب کم کند والله اعلم

شعبهٔ پانزدهم در احکام خانهٔ دهم شش ثمره ثمرهٔ اول

در احکام کلیات او دلیل او بیتی خانه است و صاحب او و مستولی بروی و سهم
السلطان و صاحب هر دو بروز شمس و بشب قمر و عطارد و مریخ شریک این دلایل
و ارباب مثلثات و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر این دلایل قوی حال باشند
و بهمدیگر ناظر مولود با دولت بود و حرمت و جاه و رفعت و مروت و ملک
حاکم گردد بر بسیار قومی و کامران بود و معروف و مشهور شود و آنچه بدین ماند
اما بعضی کسان که گفته اند که این خانه و صاحب وی و زهره و قمر و سهم مادر
و صاحب او دلیل مادر اند پس اگر این دلایل نیکو حال بوند و مسعود مادر
مولود را حال نیکو بود و دولت او روز بروز زیادت گردد مناسب حال او
و اگر این دلایل بدو ناظر باشند بود که میان ایشان موافقت زیاده شود
و سازکاری بکنند با همدیگر و مولود تربیت نیکو یابد و اگر نظر عداوت بود
در خصومت و تشویش باشند و از همدیگر ساقط بوند و در میان ایشان
فراق افتد و ذکر این حال در خانهٔ چهارم رفته است اما اگر دلایل این خانه
بر خلاف آن باشد که پیش رفت حکم این خانه بر ضد افتد اما اگر صاحب
طالع بدین دلایل ناظر بود بود که این اسباب حاصل آید سا ترین و یا برخوردا
ری باشد و اگر نظر عداوت بود خلاف آن باشد یا چیزی حاصل آید برنج
و مشقت و برخورداری بود اما اگر بعض دلایل نیکو حال بوند و بعضی بد انزاع دهند
پس هرکدام دلیل که قوی تر بود سعادت از آنجا رسد و از منسوبات آن کوکب
پس هرکدام بد حال بود از وی محنت رسد ثمرهٔ دوم در صناعت مولود اگر

دلایل صنعت در حمل افتاده بود مولود صنعتی کند که بسروری و اطراف
او تعلق دارد و اگر در ثور بود صنعتی کند که بگردن و حوالی او تعلق دارد و
قیاس بروج دیگر همچنین و نفس صنعت طبیعت از کواکب دلیل بود و موضع او
پس اگر در آن برج که بود مقبول باشد و مسعود بنظرها سعد مولود صنعتها و
شریف کند و از ادب او نیکوتر بیرون آید و مقبول ماند و اگر نامقبول بود و نحوس
بنظرها نحس صنعتها خسیس کند و آن از دست او بی قیمت بیرون آید و مردود
بود پیش خلایق مثلا اگر آفتاب دلیل صناعت افتد و او در حمل بود مولود
کلاه دوزی یا کجاکی کند یا مزین شود و آینه دار بود و اگر عطارد بود مولود
عمامها سازد و طاقیها دوزد و اگر قمر بود شانه سازد یا سرخاب و سفیداب
کند و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه دوز از نمد و پوست و بر حیوانات
و اگر مشتری بود عمامهای عالی سازد و زیر دستارها فوطه و قیمتی و اگر مریخ بود
خود سازد و از آهن و چرم و روی نمد و امثال این و اگر زهره مریخ ناظر بود
مولود آینه داری کند و مشاطه شود و اگر بزحل نگرد مولود مقنعه سازد و
آنچه از وی سر و روی پاک کنند و اگر زهره بمشتری نگرد دستارها سازد از ابریشم
یا خاصه یا قصبها و مانند این اما عطارد بزحل نگرد مولود دستارهای صوف
سازد و پشمینه و اگر بمشتری نگرد صوفهای قیمتی سازد و دستارهای فوطه ملون
و نمایها و اگر قمر بمشتری نگرد چیزها که سازد لایق عوام و مردم دون بود اما
اگر آفتاب یا مشتری یا زهره بود مولود تاج و پیرایه و حلقه و سربند سازد
و عنبرینه و مرصعات کند و اگر آفتاب با زحل و مریخ بود مولود آنچه سازد از مریخ
سازد اما وجهی دیگر آنست که اگر دلایل صنعت در برج آتشی باشد مولود صنعتها
کند که با وی تعلق دارد چون ساختن انواع جامها و دوختن و تحسین الوان
آنها و ترکیب سلاحها و امثال این و اگر دلایل در برج بهیمی بوند مولود آنچه

بدواب وچهارپایان متعلق چون زین ولگام وقلادها وبلاسها وپالان وجل
ونعل ستور والخ بدین ماند وباشد که شتربار وحز نیاده بود اما اگر بعض دلا
یل در برج اتشی بود وبعض در برج بهیمی امتزاج مولود صنعتی کند که بمردم
تعلق دارد والات از حیوان بود چون ساختن جامه دان ومفرش وزیلو وتوده
وتنه وزه وشطرنج ومانند این اما هرکدام کوکب که بدلیلها صنعت بمرد چیزی
از طبیعت خود در مدلول زیادت کند اگر سعد بود شکل وهیئت ان مصنوع را خوبتر
کرداند ومقبول تر وبا قیمت بود واگر نحس بود خلاف این باشد مثال انست که
چون زحل دلیلت بر ساختن الات از پشم وپوست واستخوان واگر مشتری بود ناظر
بود دران چیزها زر ونقره بکار برد وطرایف سازد واگر مریخ بد ونگرد اینجه زیلو
وقالی می باقد نمد سازد وانچه جامدان می دوخت پای پوش دوزد وانچه شطرنج
می ساخت از عاج شاخ گاو بکار برد وقیاس دیگرها همین است اما اگر دلایل
صنعت مریخ وزحل باشد ودر خانها عطارد بوند مولود دروگر بود وگل
کش وبنا وکوزه گر ومانند این واگر در خانها زهره بوند مولود سازنده سازها
موسیقی بود یا خراط یا تراز وگر بود ودر وقت احکام باید که چیزها مناسب از آنچه
گفته شد بکار اورد واستنباط کردن واگر مریخ وزحل در خانها مشتری بوند
مولود کتابها را جلد کند وکمان سازد وکشتی ومنبر تراشد واگر مشتری در یکی از
خانها ایشان قیاس همین باشد اما اگر این هردو نحس در اسد باشد مولود
ابگینه سازد وهوس کیمیا دارد وریخته گر یا مس گر شود ودر دیگر بروج اتشی
دیگر نسبت همین باشد مگر در قوس که دلیل صرافی وصرافی باشد واگر مریخ وزحل
در خانها قمر بوند مولود اب کش بود یا مشک ورا وبه ویا باب داران دیه واشال
این اگر عطارد صاحب نهم باشد یا سیم وبصاحب طالع ناظر بود وصاحب شرف
عاشر در عاشر مولود واعظ گردد یا خطیب ومعروف ومشهور شود خاصه که

طالع برج باوازه بود واگر صاحب حادی در برج شرف خود بود بان
شرایط حکم همان بود یا مانند وواعظ شود وچندان شهرت نیابد خاصه که
طالع بی اواز باشد واگر عطارد در طالع بود وصاحب شرف عاشر در عاشر
حکم همین باشد واو واعظ ملوک شود وفصاحت وبلاغت او بغایت بود اما
اگر مشتری بعطارد نگرد واو در خانه مشتری باشد سخن او تفسیر بود وحدیث
واگر بجای مشتری زحل باشد سخن او از جنس حکمت باشد وطریق مشایخ اما
اگر قمر بر مرکز عاشر باشد ودر نقطه اوج کوکبی زهره وعطارد نگرد مولود بردار
بازی کند یا برسن خاصه که برج بادی باشد **نمره دوم** در حکم جزئیات اگر زحل
درین خانه بود وصاحب طالع بنگرنده بود بد ومولود حرفت دهقانی کند خاصه
که این برج خاکی بود یا پیش بزرگان کاری کند که بزحل منسوب باشد واگر مشتری
درین خانه بود وصاحب طالع بد ونگرنده مولود قاضی شود یا پیش بزرگان خاصه
که برج اتشی بود وامام شود یا مدرس وکاری کند که بمشتری منسوب باشد
واگر مریخ اینچنین باشد امیر لشکر شود وسازنده انواع سلاحها خاصه که در برج
اتشی بود ودر علم سلاح وسواری نیکو داند واگر افتاب بود مولود والی وحاکم
وملک شود یا از نزدیکان پادشاه بود یا سرور قوی شود یا صرافی یا جوهر
شناسی کند واگر زهره بود مولود بزازی کند وعطاری یا درزی شود یا زننده
سازها موسیقی ماند یا صحبت خاتونان یا خادمان کند خاصه که برج بادی یا خاکی
بود واگر عطارد بود مولود مستوفی شود یا محرر یا نایب دیوان یا مشرف یا وکیل
خاصه که برج بادی بود یا خاکی یا نجات کند یا دبیری یا دلالی واگر قمر باشد
ولی عهد شود یا خلیفه وحاکم گردد بر عوام الناس یا نیابت خاتونان یا کودکان
کند خاصه که برج آبی یا خاکی بود اما درین انفصالات حکم مناسب تطرد وقبول
بود از مودت وعداوت وسعادت ونحوست کوکب دلیل اما اگر کواکب بیش از یکی

یاده بود استزاج دهند وحکم صنعت بیرون ارند واگر بجای صاحب طالع صاحب
این بیت ناظر بود ویکبر کبی که درین خانه باشد خاصه که نظر قبول باشد کار صنعت و
رفعت مولود قوی تر باشد واگر نظر نحس بود یا کوکب نامقبول باشد مولود مستغر
بود از اعمال و صناعت وان صنعت خسیس باشد یا مولود انرا نیک نداند مثال انست
که اگر زحل درین خانه مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این خانه بدو ناظر بود
مولود نایب خانها مذیم کرده وسرور قومی شود و در کار مزارعت و عمارت نیکو
داند واگر نامقبول باشد و صاحب طالع بدو منحوس بود مولود مزدور وکل کاران
شود یا خال واگر در هبوط بود جاه کن شود یا کاریز سازد یا گورکن شود و بر یکی
ازین عمل بطبیعت برجی تعلق دارد چنانکه اگر برج اتشی بود کارها اتش کند و مهرها
سازد و از گل واگر در برج اتش منحوس شود مولود را نیش کرده و خال کوی واگر
زحل در برج آبی بود و بد حال و صاحب ششم بدو منحوس مولود خادم گرمابه شود
واگر برج بهیمی باشد خم سازد و ابنان یا دوزنده موزه بود و مانند ان اما اگر
بجای زحل مریخ باشد و مقبول بود و صاحب ششم ازوی منحوس و برج بهیمی باشد
مولود قصاب باشد واگر برج انسی بود جلاد یا جراح بود و در بروج اتشی بریان گر شود
و در برج آبی ماهی گیر یا کشتی بانی کند و در بروج خاکی صیاد شود و قیاس کواکب
دیگر همچنین واین اصل را نیکو نگاه دارند که اگر کوکبی قوی حال بود و در نظر سعدان
حکم بنیکی مدلول او کنند و شریف بودن ان چیز واگر ضعیف بود و در نظر نحوس حکم
بر بدی مدلول کنند وجهان چیز مثال اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر
یا قاضی شود واگر ضعیف باشد مولود خادمان عالمان باشد یا وزیران یا خدمت
مسجد یا مدرسه یا خانقاه کند و بیدا کردم این ضعفها و قوتها بر یک **ثمره چهارم**
اگر میان طالع و صاحب این خانه نظر بود بمودت بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه
که بنظر قبول بود واگر نظر عداوت بود عزیزش ندارند واگر از یکدیگر ساقط باشند

ثمره پنجم مولود پیش بزرگان راه نیابد و کم نام بود مگر دلایل دیگر قوی افتاده بود
چنانکه احکام صاحب طالع با کواکب گفته شد در ثمره دهم ازین شعبه حکم قمر در صورت طالع
با کواکب و بروج چون ناظر بود همان طریق بود لیکن وجود هر علی و صنعتی بشخص دیگر
سبب شود و غیر مولود چنانکه کسی دیگر فرماید او را تا جهت دیگر کسی در ان افتد **ثمره ششم**
اگر مستولی بر سهم السلطان افتاب بود مولود از پادشاه دولت یابد و از بزرگان او
شود و حکم قمر همین باشد اگر طالع سبب بود و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل
باشد مولود فراش یا دربان پادشاه شود و امثال این واگر مستولی مشتری باشد
مولود امین و معتمد پادشاه شود و مانند این واگر مستولی مریخ باشد امیر لشکر یا سرهنگ
یا سلحی واگر زهره بود امیر مجلس شود یا جامدار و انچه مناسب زهره باشد واگر عطارد
باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی یا ندیم یا مداح پادشاه و بزرگان شود بس احوال هر
کوکبی بقدر قوت و ضعف او باشد واگر دو یا سه کوکب مستولی باشند امتزاج دهند و قوی
تر را مقدم دارند واگر سهم در وتد بود قوت او تمام باشد واگر در مایل الوتد بود در وسط بود
حکم مستولیان او هم بود **ثمره هفتم** در احکام ستر اگر کواکب هم درین خانه بود همه احوال مولود
که بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت ان کوکب بود و علم و صنعت مولود از مزاج کوکب بهتر
چیزد مثلا اگر ستر افتاب بود مولود معروف گردد و یا مالک یا حاکم یا سرور قوی شود
و در علم سیاست و ولایت داری نیکو داند و این صفات در مولود بشهرتی ظاهر بود که
بدین برج منسوبات باشد و قیاس باقی کواکب همچنین و این اصل را در شعبه اخلاق نیکو یاد
کرده ایم در همه احکام ازان غافل نباشد اما اگر در طالع کوکب بهتر نباشد و بیشتر کواکب
از طالع ساقط بوند و ضعیف مولود مجهول ماند و بی کاره و کاهل و روزگار گذارد و هیچ
وجای نرسد و بر طیع درجه طالع رود **ثمره هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود بر تثلیث اول
این خانه بنظر مودت و هر دو مسعود باشند و مقبول جاه و رفعت مولود در اول عمر پدید آید
خاصه که این کوکب سفلی باشد و مولود در حرفت و صنعت و علم نیکو افتد مناسب کوکب قوی

تر و سوقع او پس اگر این حال بارب مثلثه ثانی بود این صفات در میانه عمر پدید آید
واگر باربب مثلثه ثالث بود در اخر عمر پدید آید خاصه که کوکب علوی باشد واگر هر سه
ارباب قوی باشند احوال مولود در هم دیگر پیوندد از اول عمر تا اخر عمر بر یک نسق گذرد
وازطبیعی هر کوکبی شاثر شود اما اگر هر سه ضعیف افتاده بوند حکم برخلاف باشد اما
اگر راس درین خانه بود در پرستش خدای تعالی بکمال بود و شناسنده ذات و صفات او بود
و متعبد باشد و مستجاب الدعوه وازین سبب کار او بالا گیرد و دولت و جاه او بر ترقی
باشد و شریف النفس و حاکم بود بر ملوک و سلاطین واگر منسوب در نهم افتاده بود حضرت
باری تعالی را بخواب بیند و راست قول باشد اما اگر ذنب درین خانه بود مولود خوار و بی
قدر شود و بی وخت

شعبهٔ شانزدهم

در احکام خانهٔ
یازدهم بیع ثمره ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر
وی و سهم لاصدقا و صاحب وی مشتری و زهره را ارباب مثلثات وی و کوکبی که درین خانه
باشد پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بهم دیگر ناظر بود یا درین خانه باشند
دلیل یافتن سعادت بود و کثرت دوستان صادق و یافتن نفع ازیشان و رسیدن بهر
امیدی که دارد و اگر احوال دلایل برخلاف این بود حکم برعکس بود پس اگر صاحب طالع
تثلیث دلایل ناظر بود بمودت این همه اسباب حاصل شود باسان تر وجوه واگر بنظر عداوت
بود چیزی حاصل آید بجهد و رنج و زحمت واگر این دلایل ان نحسان دور بوند دلیل پیوستن
بود بمطلوب و بر خورداری یافتن ازان سعادتها روی نماید و مراد حاصل شود و اگر
نحسان ناظر بوند حال بخلاف افتد اما اگر صاحب طالع درین خانه بود مولود پیوسته
در طلب امیدها خود باشد و طماع بود و مطیع دوستان باشد و در دوست ورزیدن
بود واگر صاحب این خانه بود دوستان فرمان بردار مولود بوند و امیدها او بجا رنج
برآید و لهو و زینت دوست دارد و از بیت المال پادشاه و اکابر باروزی بود واگر میان
صاحب طالع و صاحب این خانه نظر مودت بود دوستان از مولود شکر گویند و بهم دیگر نفع جز

رسانند واگر نظر عداوت بود حکم برعکس باشد واگر از همدیگر ساقط افتاده باشند مولود
را دوستان کم باشد اگر صاحب طالع ازین خانه واز صاحب او ساقط بود بی وفایی از مولود
خیزد واگر صاحب این خانه در ده وازدهم بود دوستان با مولود دشمنی کنند واگر در ششم
بود قصد مولود دارند واگر در ششم بود مولود در رنج دارند واگر در دوم بود قصد
مال مولود کنند ثمرهٔ دوم در احکام جزئیات اگر سعدان درین خانه باشند مولود را
دوستان باوفا بوند و معتقدان او و او ازیشان نیکیها بیند پس اگر ان سعد مشتری
بود سعادت او از وجه امانت بود و راستی و انجه خیرات باشد و شادی یابند و دوستان
او از منسوب مشتری باشد واگر زهره بود سعادت او از وی معاشرت رسد و لهو
و طرب و زینت و عشق از کسانی که بزهره منسوب بوند اما اگر زحل درین خانه بود
مکروه از امساک دوستان رسد و کاهلی و تعویق و تقصیر ایشان و دوستان او از
منسوبات زحل باشند واگر مریخ بود اندوه ازین اعتقادی دوستان رسد و قصد
بد و جراحت و دروغ و حیلت و دوستان او از منسوبات مریخ بوند و باشد که مو
لود در مال سلطان و اکابر خیانت کند خاصه که بد حال یا نامقبول بود واگر عطارد
درین خانه بود و مسعود باشد مولود دلخوشیها بیند از دوستان و خوش سخنی و معالجت
نیکو و مکتوبات افتد در میان واگر مولود بمریخ یا بزحل نسبت دارد یا مریخ بعطارد ناظر بود
با این خانه خط مریخ باشد مولود بتقویه نویسش دوستان انگیزد و ساختن حیلت
واگر عطارد منحوس بود مولود در حیلت غلو کند و مکروه و نفاق بیند از دوستان
و تهمت کنند از منسوبات عطارد و در مال بزرگان خیانت اندیشد واگر قمر درین خانه
بود مولود غم از بی ثباتی دوستان بیند و تحرک و سفر ایشان واگر افتاب درین خانه
بود مولود را دوستان از بزرگان باشند و معروفان و توانگران او از سبب دوستان
شهرت یا بد و پیش پادشاهان معروف شود و درین صورت قبول کواکب را درین خانه عظیم
اعتبار باید کردن و نظرها هر یکی را از سعد و نحس اما اگر راس درین خانه بود و عمل

مشتری کند و در دوستان بیفزاید و بامید بار ساند و زینت فعل زحل کند و در دوستان
نقصان کند و دشوار رساند بدانچه امید دارد و جمله انک با دوستان وفا کند بی
وفایی بیند از ایشان ثمرهٔ سیم جنس دوستان مولود و صفات ایشان از منسوبات
کوکبی بود که درین خانه باشد و صاحب این خانه و قابل تدبیر وی اما جوانی و پیری
ایشان از تشریق و تغریب کواکب دانند و بودن ایشان در اول و آخر برج و اما
خوبی و زشتی و لطافت و خوش طبعی و معاشرت و مجاورت و زینت و پاکی مجالست
و امثال این از زهره و عطارد و مریخ نگرند و اگر قابل تدبیر باشد حکم از صاحب خانه کنند
پس اگر صاحب خانه در اوتاد بود دوستانش بسیار باشد و در مایل الوتد در توسط
و در زایل چیزی نباشد اما وجهی دیگر انست که صاحب هر خانه که بدین خانه نظر کند
یا بصاحب او ناظر باشد بمودت دوستان مولود از منسوبات ان کواکب باشد مثلا اگر
دلایل خانهٔ سیم ناظر باشد بدین خانه یا بصاحب وی خویشان او را دوست باشند قیاس
خانهای دیگر همین باشد بنظر مودت و عداوت اما قومی که بمثلثات این خانه موسوم باشند
مولود را دوست دارند و ان خانه هفتم است و سیم و حکم مثلثات طالع همین است و ان نهم است
پنجم ثمرهٔ چهارم اگر مستولی بر سهم الاصدقا سعدان باشد از دوستان سعادت
بینند و اگر نحسان باشند شقاوت بینند و سعادت و نحوست و نفع و ضر و خیر و شر از
طبیعت ان سعد بود یا ان نحس و بودن سهم در اوتاد دلیل بسیاری دوستان باشد
و قوت سهم و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود و دوستان مولود از منسوبات
کوکب مستولی بوند و موقع سهم و سعادت و نحوست ایشان از قوت و ضعف سهم
و صاحب او بود ثمرهٔ پنجم اگر صاحب طالع بر بیت مثلثهٔ اول این خانه ناظر بود بمودت
مولود را در اوایل عمر دوستان بسیار شوند و اگر بر بیت ثانی نظر دارد در میانهٔ عمر بسیار
شوند و اگر بر بیت ثالث نظر دارد در اخر عمرش دوستان   اگر دلایل دوستان در
برجهای منقلب باشند دوستان بسیار شوند اما زود منقطع گردند و اگر در برجهای ثابته

٩٨

باشند در دوستی وفادار باشند و در برجهای ذوجسدین کار بر توسط بود و کم
اعتقاد باشند و برود و دل بوند اما اگر قمر یا یکی از دلیل دوستان افتد دو
ستان بسیار شوند از عوام خلق و متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود و اگر
زحل یکی از دلیل دوستان افتد دوستان زیرکتر باشند و در دوستی پایدار بوند
خاصه که در برج ثابت باشد قیاس کواکب دیگر همین است شعبهٔ هفدهم
در احکام خانهٔ دوازدهم یازده ثمره ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلیل او یعنی
خانات و صاحب و مستولی بر وی و سهم الاعدا و صاحب وی و زحل و ارباب
مثلثات این خانه و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل مسعود باشند و قوی حال
دلیل سعادت حال دشمنان بود و فراغت مولود از ایشان و ایمنی و سلامتی
و اگر حال بر خلاف این باشد حکم بر عکس بود و اگر دلایل در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد
دلیل کثرت دشمنان باشد و الخرام ایشان و شدت و اگر در زایل و ساقط بوند حکم
بر ضد افتد اما اگر این دلایل بصاحب طالع یا بطالع بعداوت نگرند مولود را دشمنان
بسیار باشند و اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بوند مولود دشمن انگیز بود و اگر
صاحب طالع درین خانه بود حکم همین است و مولود بدست دشمنان گرفتار شود
و بدتر ان بود که این خانه وبال یا هبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این خانه
منحوس شود از دشمنان بدی رسد و اگر مسعود شود نیکی رسد و اگر صاحب این
خانه بصاحب طالع نحس شود مولود دشمنان ضرر رساند و اگر نحسان درین خانه
باشند مولود بسیار دشمن بود و با او بد اندیشند و خود از بدی خود در رنج و مشقت
افتد و از ایشان ایمن نباید بود و اگر سعدان بوند دشمنان کسانی باشند که
از ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق احسن دشمنی کنند و باشد که
از ایشان ضرری نرسد و توقع نفع باشد بی اختیار ایشان ثمرهٔ دوم در احکام
جزئیات بودن صاحب یازدهم درین خانه دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن

صاحب این خانه در یازدهم دلیل دوستی کردن دشمنان باشد با مولود پس اگر
کوکب مسعود مقبول بود برغبت بود واگر نامقبول ونحس بود بضرورت باشد
ثمرهٔ سیم نظر دوستی میان صاحب یازدهم وصاحب دوازدهم دلیل محبت باشد
میان دوستان ودشمنان مولود پس اگر صاحب یازدهم بدو پیوندد محبت
از طرف دوستان مولود خیزد واگر صاحب دوازدهم بصاحب یازدهم پیوندد دوستی
از جانب دشمنان باشد واگر نظر عداوت بود حکم برعکس واین حکم با صاحب هر خانه
همین واجب کند چنانک اگر این اتفاقات با صاحب پنجم افتد دوستی ودشمنی با فرزندان
مولود کند بحسب سعد ونحس ثمرهٔ چهارم هر کوکب که در خانه باشد بنگرند تا او صاحب
کدام خانه است از طالع ان قوم دشمن مولود شوند ودشمنان از منسوبات ان
کوکب وخانهٔ او باشد مثلا اگر صاحب خانهٔ سیم درین خانه بود خویشان دشمن شوند
واگر ان کوکب زحل بود پیران باشند وانان که بزحل نسبت دارند قیاس بروج
وکواکب دیگر همین است ثمرهٔ پنجم اگر بر موضع سهم الاعدا مستولی نحسان باشد از
دشمنان مضرت رسد واگر سعدان بوند مضرت نرسد واگر این دلایل در اوتاد باشد
یا مایلی الاوتاد دشمنان بسیار باشند وقوی حال بوند ودر زایل ضعیف باشند
واز مولود دور افتند ثمرهٔ ششم صاحب این خانه در هر خانه که بود دشمنان از اهل
ان خانه انگیزد چنانک اگر در خانهٔ دهم بود پادشاه وبزرگان دشمن شوند بسبب
عمل یا دولت یا ضاعت قیاس بروج دیگر همین باشد ثمرهٔ هفتم اگر صاحب و
مستولی این خانه تحت الشعاع بوند دشمنان مولود را بخت از پادشاه رسد
واگر نحس منحوس بوند شقی ورنجند باشند ورنج ومشقت ایشان از طبیعت آن
کوکب نحس واگر وبال یا هبوط بوند بدبخت باشند ودرمانده واگر در شرف یا خانهٔ
ثمرهٔ هشتم
خود بوند قوی حال وبا دولت باشند بدلایل مختلف دوستی ودشمنی را نیز از طالع
دو شخص بکنند وان چنان باشد که اگر طالع دو مولود در یک برج بود ان هر دو باهمدیگر

٩٦

دوستی دارند واگر یکی دوازدهم یکی افتد دشمن ان باشد واگر در طالع مولود را
صاحب یکی افتد باهمدیگر دوست باشند واگر خداوند دو طالع مولود باهمدیگر
بعداوت بنگرند میان ایشان دشمنی افتد واین احکام در اوایل بجزو چهارم رفته است
دهم
ثمرهٔ نهم در حبس وفرض اگر طالع ثور یا عقرب بود وصاحب طالع در دوازدهم
بود مولود محبوس ماند در دست دشمنان افتد واگر صاحب طالع بصاحب ثانی
منحوس شود بسبب کار پادشاه بود وضعیفها وعلما اکابر قیاس بروج
دیگر همین است اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم منحوس بود مال ومعاش مولود
بسبب قرض دادن ودشمنان مستهلک شود واگر مسعود باشد مال زیادت کرده
از قرض دادن ومعاش مولود از انجا حاصل آید پس اگر مریخ بدو ناظر بود یا دلیل
در خانهٔ مریخ بود مال او بوجه حرام زیادت کرده واگر این حال با مشتری افتد از وجه
رخصت شرع زیادت کرده واگر این کوکب نحس شده باشد وبا نحس بود وسعدی
بدو ناظر باشد مال حرام را در صورت حلال گیرد واگر ان نحس زحل باشد واو را در خانهٔ
دوم حظ بود یا بصاحب خانهٔ دوم بنگرد مولود از پشت دواب برستاورد ومشقت
پیش باشد وراحت کم واگر زحل مقبول بود درین خانه فایده بیش دهد ورنج کم واگر سعدی
بدو ناظر بود کار قوی تر باشد خاصه که درین برج فرح دارد ثمرهٔ دهم در حکم چهارپایان
بودن زحل دلیل چهارپایان بارکش باشد واز وحوش انچه در قید آیند ومشتری
دلیل حیوانات شریف بود چون گوسفند وانچه در منسوبات او ذکر رفته است وبودن
مریخ دلیل باشد واشتر دلیل اسبان وزهره دلیل گاو ومرغ خانگی وعطارد
دلیل اسب وطیور چنانک گفته ام وقوی تر انکه باشد که برج بهیمی بود بر این
کواکب هر کدام که درین خانه بود یا صاحب او باشد یا با صاحب ثانی متصل بود وجه مال
ومعاش مولود از ان حیوانات حاصل آید که نسبت دارد واگر نظر مودت بود خیر ونفع
بیشتر باشد وحصول وا اسانتر بود وبی رنج تر وبا برخورداری واگر نظر عداوت

بود حکم بر خلاف این باشد و اگر صاحب ثانی در وتدی باشد خیر بسیارتر بود خاصه
که مسعود باشد و مقبول و اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر باشد کار بهتر باشد
اما با فی ماندن مال را بنگرند بدین دلیلها اگر در برج ثابت بوند مال خود را نگاه
دارد و اگر در برج منقلب بوند خروج کند و تلف دهد و اگر در بروج دو جسدین باشند
کار بر توسط بود و مولود که خدا باشد و خروج دانسته کند و جهی دیگر آنست که اوتاد
دلیل باقی ماندن مال بود و مایل الاوتاد دلیل توسط حال و زایل دلیل نابودن مال
و ساقط دلیل فقر و نحس اما ماندن و ناماندن مال بکوکب سعد و نحس تعلق دارد
و [illegible] ثمرهٔ یازدهم حکم ارباب مثلثات در هر خانه رفته است پس هر کدام ازین
سه ارباب که قوی‌تر حال‌تر بوند اثر او با تمام ترتیب او ظاهرتر باشد در سعادت اما اگر رب
اول و دوم مستولی بوند بر این خانه و مسعود باشد احوال مولود از طبیعت این خانه
بر یک نسق گذرد از اول تا آخر در سعادت خاصه که هر دو یا هر سه بهم ناظر باشند و اگر
منحوس بوند بر یک نسق گذرد در شقاوت والله اعلم بالصواب شجرهٔ پنجم در
تسییرات و مدبرات و قواسم و احکام تحت زمان و اصحاب دور و فردارات
بر رای اهل فرس در پنج شعبه شعبهٔ اول در کیفیت تسییرات شش ثمره شعبهٔ دوم در
اعمال تسییرات چهار ثمره شعبهٔ سیم در تسییر اعظم سه ثمره شعبهٔ چهارم در احکام مدبرات
و قواسم شش ثمره شعبهٔ پنجم در حکم زمانها و صاحب دور و فردارات سه ثمره شعبهٔ
اول در کیفیت تسییرات شش ثمره ثمرهٔ اول در اعمال تسییرات دشوارترین علما در
علم نجوم اعمال تسییرات و حرکت او تصوریست نه حقیقی و نحوس نیست موهومست
و اگر حقیقت طلب دارند کو هم رسیدن اثر او دست بقوت با قوت امتزاج هر دو
دلیل بفعل آید مناسب موضع مثل موجودی که از تزویج دو عنصر وجود یابد و اما
تسییرات بر پنج نوعست اول تسییر اعظم است که هر یکسال یک درجه مطلع رود و هر ماه پنج
دقیقه و هر شش روز یک دقیقه بتقریب پس اوتاد طالع و هیلاج و کدخدا و دلایل

اصلی را بدین تسییر اعتبار کنند یا احوال عمر مولود از رسیدن او بدلیلها قاطع و غیره
آن دوم تسییر اکبرست که هر سال شمسی یک برج رود و هر ماه دو درجه و بیست و هشت
دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقریب پس برج انتها عبارت تسییرات و او را تسییر سنوی
نیز خوانند و حکم یکساله ازو کنند سیم تسییر اوسطست که هر سال شمسی سیزده برج
یک برج انتها و دوازده در برج طالع و بهر ماه یک برج رود و دو درجه و سی دقیقه و هر روز
یک درجه و پنج دقیقه و او را تسییر شهوری گویند و حکم هر ماه ازو و این تسییر را جدولها
ساخته اند و ما نیز در زیج عمل آورده ایم چهارم تسییر اصغرست که از درجه برج انتها رسید
هر ماه نیز ده برج و کسری و هر روز سیزده درجه و کسری پس در اول ساعت تحویل
سال درجهٔ برج انتها را مثل درجهٔ طالع کنند و حصه ماه و روز از تسییر سنوی برو افزایند
بر آن درجه و همچنین حصه ماه و روز از تسییر شهوری هر دوازده ماه را تا تمام سال را این نیز دو
تسییر هم بدان درجه و دقیقه طالع رسیده باشد در برجی که بعد ازین برج انتها بود بر
توالی مثال طالع میزانست بسیزده درجه و بیست دقیقه و سال سیزدهم انتها بطالع
رسیده بود پس بدین درجه و دقیقه طالع حصه یکماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه
زیادت کردیم و هر روز پنج دقیقه از تسییر سنوی و هم بروی زیادت کردیم حصه ماه و روز
از تسییر شهوری هر ماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه و هر یک روز یک درجه و چهار دقیقه
از زمان تحویل سال چون سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت بگذشت این هر دو
تسییر بعقرب رسیده نه بجای سیزده درجه و بیست دقیقه پس تسییر سنوی یک برج
رفته است و تسییر شهوری که برج انتها و دوازده خانه طالع بریده باشد و بر کل
دلایل اصلی و فرعی گذشته و حکم تسییر یومی همین باشد اما بسبب سرعت وی لعل
روز کار او را اکثر در عمل آرند و بر وی چندان اعتماد نکنند پنجم آنست که هر روز
او را انجا و سه دقیقه و هشت ثانیه زاید شد حرکت وسط آفتاب و طالع تحویل را بدین
تسییر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود و بر سه دلایل اصلی و فرعی گذشته و بوقت

تحویل سال دیگر بهمان جزو باز رسیده و طریق عمل همانست که گفتیم در ان دو تیر
و حصه ماه و روز او از جدول حرکه شهور و ایام افتاب برگیرند نمط دوم
در معرفت درجات نحس قاطع و کواکب قاطع اجزاء قطع کننده عمر و کوکب بر دو قسم اند
اصلی و فرعی اصلی انست که در وقت ولادت اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسین
در صورت طالع و شعاع تربیعات و مقابلات هر دو موضع افتاب و شعاع دو تر
بیع و مقابله او و مرکز وتدی که در حد نحس افتاده بود و اول حد و دخان موضع
سهم الموت و درجه هشتم و ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد و مرکز سابع و مواضع
ذوات الاذناب و درجات طلوع و درجات غروب و درجات مرکز کواکب ثابته ابخره
قواطع اند و سحابیات اما فرعی انست که بعد از ولادت واقع شود چون جزو قران
نحسین و جزو مناء اجتماعات و استقبالات و طالع ما هر یک و جزو مقارنات کواکب با نحسان
و جزو مجاسده کواکب با ذنب و جزو احتراقات کواکب و جزو کسوف و خسوف
و درجه طالع هر دو بر موضع مدبر کسوفات و جزو مجاسده نیرین با ذنب و دو تربیع
افتاب و ماه و مقابله هر دو در وقت تحویل سال مولود و همچنین مواضع شعاعات هر دو
نحس اما یک سهم هست قاطع برین دلایل قطع استخراج او چنانست که جزو بگیرند بعد از
مریخ بزحل و از طالع بیفکنند و شب برخلاف این نمط سیم در معرفت ادلاء موت
و ان سیزده است اول رسیدن تسییر هیلاج است بدان دلیلها قاطع دوم رسیدن
تسییر کدخداست بدان دلایل سیم رسیدن تسییر درجه طالع چهارم رسیدن وتد سابع
پنجم رسیدن تسییر وتد رابع ششم رسیدن تسییر انتها هشتم رسیدن تسییر صاحب برج نهم
تسییر درجه طالع تحویل دهم رسیدن تسییر صاحب او یازدهم رسیدن تسییر درجه ششم
دوازدهم رسیدن تسییر صاحب او سیزدهم رسیدن تسییر مستولی است بر طالع اصل
پس اگر ازین دلایل خاصه هیلاج یا کدخدا ضعیف افتاده باشد یا عطیت کدخدا
بثلث رسیده باشد یا بنصف یا بثلثان اما اگر سعدی ناظر باشد در وقت رسیدن

تسییر عمر بدین مواضع یا برج انتها بجایگاهی سعدی رسیده باشد از دوازده
برج طالع خاصه که در وتدی بود یا بموضع یکی از دو نیر رسیده باشد
در اصل و سالخدا را و قوی حال باشد یا طالع تحویل سعود افتاده بود
و صاحب او با سعدی در یکی از بیت سه طالع باشد یا ناظر بود بودن خاصه
اوتاد و نحوس ساقط بوند از هر سه طالع یا طالع اصل و دور از مواضع محرق
یا سعدی مستولی شده باشد بر هیلاج یا کدخدا یا بر موضع هر دو بنوعی از
انواع یا سر دلایل اصلی یا بیشتری نیرات در حدود سعود باشد یا صاحب
فردار و شریک او سعد بوند پس دفع ان فساد کنند و مانع گردند و اثر ان
سیلان بگذرد خاصه که در اصل دلایل عمر قوی افتاده باشد اما چون دلایل
دفع و مانع تمام باشد در ان وقت عارضه افتد گذرنده مناسب دلیل مفسد
و تسییر ادوار اعظم و اکبر و اوسط و دفع ان مضرت مناسب دلیل دافع باشد طبیعت
او اما اگر تسییر دلایل اصل بموضع سعود رسند و برج انتها دلایل سعد بوند
و طالع تحویل و صاحب او همچنین پاک باشد از نحوس دلیل خوشی عیش باشد
و صحت و سلامتی نفس و بر ترقی بودن قوتهای نفسانی و سعادت احوال او خا
رجی و داخلی نمط چهارم در معرفت مدبر و قواسم قول بطلمیوس است که تسییر
بحد هر کوکب که برسد ان درجه را درجه قسمت خوانند و صاحب حد را قاسم
و حکم تسییر بخیر و شر از طبیعت قاسم بود ما تسییر در حد او باشد و گفته شده است
که تسییر اعظم قوی بود در حکم اعمال و کلیات طالع و اثر تسییر اکبر کمتر از وی در احوال
عمرها و جزویات طالع و حکم هر ماه از وی کنند و حکم تسییر اصغر روز بروز باشد
و اما شرط انست که بدرجه قسمت بنگرند و قاسم سعد باشد حکم بر سعادت کنند و کیفیت
سعادت را از طبیعت او بنگرند و بدانند حالات او را از قوتهای ذاتی و عرضی
در اصل و در وقت و بنگرند برج تسییر که چه نسبت دارد بطالع اصل و برج انتها

وطالع تحویل ونسا بب اين سه احكام كنند واكر قاسم نحس باشد ذاتی ویا
عرضی وان نسبتها نیکو نباشد بس حکم نبت ان کنند واکر بعض سعد وبعضی
نحس اشاد ه باشند احکام بطریق بمزج کنند اما در تسیر سنوی حکم بالحدا
بسیج تیسیر باشد وجون سیر شعاع یا جرم کوکب بکذرد وران بسیج ان کوکب
مدبر باشد واحوال ان بسیج وحکم ازوی کنند با وقتی که بسیر از شعاع یا جرم او بکذرد
باز حکم بر سالحدا افتد بس جنانکه نصف جرمش را در اتصالات نکاه دارند
ورسیدن تیسیر را درین وقت نکاه دارند نصف شعاع یا جرم کوکب ومعات
نسبتها که کفته شد بکار برند **ثمره پنجم** در استخراج اجزار ساعات جهت مطرح شعا
عات اجزار ساعات کوکب بحسب موضع او باشد بس اکر کوکب بر درجه عاشر
بود یا بر درجه رابع اجزا ساعات او پانزده باشد راست واکر بر درجه طالع
بود یا سابع اجزا ساعات او بحسب موضع او بود اما اکر کوکب میان عاشر
وطالع افتاده باشد فضل بکیرند میان پانزده درجه واجزار ساعات درجه
ان کوکب وانرا ضرب کنند در ساعات بعد کوکب ان وتد سابع یا چهارم ویر
شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اکر فضل پانزده را بود بر اجزار سا
عات کوکب وکوکب میان عاشر وطالع بود یا در ربع مقابل او ان تعدیل
را از پانزده کم کنند واکر فضل اجزار ساعات کوکب را بود تعدیل بر پانزده
افزایند انچه حاصل آید اجزار ساعات کوکب بود بحسب موضع او **ثمره ششم**
در معرفت مطرح شعاعات کواکب شعاعات بر دو قسم است یکی بر درجه سوا
وحدان دو شدیس از تربیع وتثلیث ومقابله معلومست اما قسم دوم بدرجات
مطلعی باشد وانرا حدود بدید بیود ه بسبب عروض کواکب وجه عمل انست که
ضرب کنند اجزاء ساعات درجه ان کوکب را که خواهند در چهار انچه بر آید
انرا از مطالع درجه ان کوکب بخط استوا از اول حمل کنند انچه ماند قوس او بکیرند

بمطالع خط استوا انچه حاصل آید موقع تیر ایسر باشد وتطرا او موقع تثلیث
این بود باز ضرب کنند اجزار ساعات در شش ومضروب را کم کنند از مطالع
کوکب وقوس باقی بکیرند بمطالع خط استوا موضع تربیع ایسر حاصل آید
ونظیر او تربیع این بود باز کم کنند اجزار ساعات را از سی انچه ماند نظیر
اجزار ساعات کوکب بود بس ضرب کنند اورا در چهار ومضروب را از مطالع
خط استوا زیا ده بکیرند بمطالع خط استوا بس این حاصل آید ونظیر او تثلیث
این باشد ودرجه مقابله قوس او نظیر درجه کوکب بود والله اعلم **شعبه**
دوم در اعمال تیسیرات چهار ثمره **ثمره اول** در مقدمه این اعمال واحوال
او هر کوکب که دلیل اورا تیسیر خواهند کرد اکر بر درجه طالع بود واورا عرض نباشد
عمل بر درجه طلوع او باید کرد واکر درجه قمر او شکل درجه عاشر یا رابع بود
بر درجه تمر او عمل باید کرد واکر عرض ندارد شکل سهی از سهامات عمل بر درجه
باید کرد اما اکر دلیل میان اوتاد باشد بر درجه عمل باید کرد که میان درجه
قمر یا درجه طلوع یا غروب او بود واعتبار نکنند درجه تقویم را جنانک
جهال کنند اما معتبر در تیسیر موضع مقدم را بود نه موقع ثانی را ومتقدم انرا
می خواهیم که از افق اول
طالع شود وتالی انرا که
بعد از وی طالع کرد جنانکه
در صورت طالع وافتاب
را تیسیر میکنیم بر درجه غارب
جنانکه قول بطلیموس است
اما در حقیقت درجه غارب
را تیسیر کرفته میشود بموضع

رابع ح ا العب ح ر نو	الطالع و ط ی المح ل ه	ه ب نو دنب ... ی ط مه السعاده ...
ط ه مه	مستولی زحل شرکت زهره وعطارد	ه مه مه
زحل ... عشری ... ح ا نو الواس ل القمر ... مدم ا ب مه	الزهره ه ا ی ط ی ی	ب مه نو عطارد ه دل الشمس ...

افتاب جهت انکه اکر درجهٔ غارب متقدم است در طلوع بر درجهٔ افتاب که حمل بیش
از ثور طالع میشود اما جون دلیلی را تسییر کنند اکر بر کذران دلیل هر کروتری
بود دلیل را اول بدان مرکز براتند بر قاعده او بعد از انکه جنانکه رفتار این
مرکز بود براتند دیدیم در اعمال بعضی از معروفات این عمل که براین دقیقه
نرسیده اند **ثمرهٔ دوم** در بیتر دلیلی که مابین وتد سابع و عاشر باشد جون خواهند
یا دلیلی را میان سابع و عاشر باشد بدرجهٔ سابع تسییر کند بقول بطلیموس
وجه عمل انست که شش برج بر مرکز غارب زیادت کنند و مطالع او بکیرند ببلد
و در حقیقت ان مطالع طالع باشد و اورا مقدم کنند باز شش برج دیگر بر موضع
دلیل افزایند و مطالع او بکیرند ببلد و انرا تالی نام کنند و ان مطالع نظیر او بود
پس مقدم را از تالی کم کنند الخ مانده درجه را سالی بود و هر دقیقه شش روز
بتقریب و بیست شش برج افزون انست که مطالع هر درجه از برجی یا مغارب او
برابر است جنانکه طالع میزانست سیزده درجهٔ حمل برابر است جهت انکه هر درجه
که از فلک البروج براید نظیر او فرو رود و از معدل النهار همچنین مثال
طالع میزان ی ی غارب افتاب در ثور ح کج شش برج بر مرکز غارب افزودیم
شد این و ی ی مطالعش ببلد مصولط و این مطالع طالع بود که اورا مقدم
خواندند باز شش برج بر موضع افتاب زیادت کردیم شد این ز ح کج مطالعش
ببلد این ر ل لط و این را تالی خواندند پس مقدم را از تالی کم کردیم ماند لط ند پس
درجات او را سی و سه سال حساب کردیم و پنجاه و شش دقیقه را در شش ضرب
کردیم و بر سی قسمت کردیم شد خارج این ح کد و این ده ماه بود و بیست و جهار
روز بتقریب یعنی اینقدر مدت با تسییر بر مرکز غارب بوضع افتاب خواهد رسید
اگر جه قول بطلیموس جنانست اما خواست او در حقیقت جنینست جهت انکه عمل بعکس
اعمال دیکرست **ثمرهٔ سیم** در زیادت و نقصان عطیت کواکب اگر نحسی بکدخدا یعنی او

ناظر باشد جیزی از عطیت او نقصان کند و ان بقدر اجزاء ساعات ان نحس
باشد فوق الارض یا تحت الارض و بقدر بعد او از طالع یا غارب وجه عمل انست
که مطالع طالع ببلد از مطالع کوکب نحس کم کنند اگر تحت الارض باشد و مابین
المطالعین را بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات
بعد کوکب بود از طالع نصف سدس اتمام نقصان اصلی کم کنند الخ مانده
حصه نقصان ان نحس باشد از عطیه عمر انرا وضع کنند باقی عطیت عدل
مثال در صورت طالع موضع زحل این ح مط اجزاء ساعات او ب لط
اگر زحل بر درجهٔ طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردی جون دور افتاده
از طالع بقدر ساعات بعد او از ساعات جیزی کم شود از حصه نقصان او
جنانکه کفتیم مطالع طالع این فصولط مطالع موضع زحل این س که که تفاضل
فلرما بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع که ست لط بر قسمت کردیم شد خارج
این ح ب و این ساعات بقدر زحل است از طالع پس بقدر هر ساعتی نصف
سدس بعد از نقصان اصلی زحل که ست این ب لط کم کردیم طریق عمل
انست که ساعات بعد را در نقصان اصلی زحل ضرب کنند و بر دوازده قسمت
کنند که نصف سدس بعد است الخ خارج شود حصه نقصان باشد از نقصان
اصلی زحل کم کنند باقی که ماند نقصان زحل باشد انرا از تمام عطیت کم کنند
معدل ماند جنانکه ما را ساعات بعد ست جندین ح ب در نقصان اصلی زحل
که ست ب لط ضرب کردیم شد ٣٩٣١٤٨١ بر دوازده که نصف سدس
بعد ست قسمت کردیم شد خارج این ط ح از نقصان اصلی زحل که ست این
ب لط کم کردیم باقی ماند این ح نو و این حصه نقصان زحل است بقدر بعد
او از طالع این را از عطیت شمس کم کردیم باقی عطیت معدل ماند این لسا و این
مدت سی سال باشد و هفت ماه و بیجده روز بتقریب و در زیادت کردن سعدان

طریق تیسیرات اگر چه ذکری رفته است ازین عمل در شعبهٔ هیلاج و کدخدا این صلاح
دیدیم یاد کردن بدین وجه که مناسب است و اگر دلیل فوق الارض باشد بعد از
مرکز غارب گیرند و بر اجزای ساعات کوکب عمل کنند ثمرهٔ چهارم در عمل تسییر اوسط
چون خواهند یا بزمانی معلوم کنند که تسییر اوسط بکجا رسیده است طالع بنهند
و بعدد سالها هیج بر طالع افزایند اگر از دور زیادت شود دور از وی طرح
کنند انچه ماند موضع تسییر بود در مبدأ سال یا فصه و اگر با سالها ماه و روز
بود حصهٔ هر یکی از جدول برگیرند و با ان موضع تسییر جمع کنند انچه شود مو
ضع تسییر که بود مثال طالع این و ط ک بر طالع چهارده سال فرض کردیم که
گذشته است شش و دو ماه و ده روز پس چهارده سال ناقصه را چهارده هیج
بر طالع زیادت کردیم و دور را بینداختیم ماند این ح ط ک و این موضع
تسییر بود در مبدأ سال ناقصه حصهٔ ده ماه این ک لو حصهٔ ده روز این
مط مجموع ه مه این را بر موضع تسییر زیادت کردیم شد چندین ح مط ه
و این موضع تسییر باشد در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد و مسیر الیه معلوم
پس این عمل عکس اول بود و چون خواهند تا بدانند که بچند مدت این تسییر بدان
موضع رسد طالع وضع کنند از موضع مسیر الیه و اگر نتوانند دور بیارند انچه
ماند هر برجی سال بود و هر دو درجه و بیست و هشت دقیقه ماهی و هر هیج دقیقه
یک روز چنانکه نموده ایم انچه جمع شود مدت زمان رسیدن بود مسیر از درجهٔ
طالع بموضع معلوم مثال طالع این و ط ک موضع مسیر الیه این ا ح ک
وضع کردیم طالع از وی وقتی که دور بیاوردیم ماند این و کو ح از وی
حصهٔ ماه و سال بدادیم حاصل امد شش سال از شش هیج و از بیست و هفت
درجه و هشت دقیقه یازده ماه معلوم شد که این مدت را تسییر درجهٔ طالع
بموضع افتاب خواهد رسید

شعبهٔ سیم در تسییر اعظم

نه ثمره ثمرهٔ اول در تسییر مرکز عاشر و رابع چون خواهند که تسییر وتدی کنند ازین
دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که او را عرض نباشد و در میان هیج بود بگیرند مطالع
درجهٔ عاشر بخط استوا و ان مقدم باشد و بگیرند مطالع ان دلیل بخط استوا و
این تالی بود پس مقدم را از تالی کم کنند انچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه
شش روز و این رسیدن تسییر اول مقدم بود بتالی اما اگر تسییر یکی از دو
مرکز کنند بکوکبی که او را عرض باشد اول عرض او بدانند و درجهٔ ممر او استخراج
کنند و مطالع درجهٔ ممر بگیرند بخط استوا و این تالی باشد مطالع وتد عاشر یا رابع
که مقدم است از تالی کم کنند باقی درجات تسییر بود و هر درجه سالی و هر دقیقه
شش روز مثال فرض کردیم که مرکز عاشر این حر نه ید مطالع او بخط استوا
این قز ه که مقدم است و موضع سهم السعاده این ه ر له مطالع او
بخط استوا این قم له بالنسبه پس مقدم را از تالی کم کردیم ماند این لب نه
و این مدت رسیدن تسییر وتد عاشر است بسهم السعاده و طریق عمل مرکز رابع همین است
ثمرهٔ دوم در تسییر درجهٔ طالع و غارب چون خواهند تسییر وتدی کنند ازین دو
وتد بموضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد مطالع طالع بگیرند ببلد و ان مقدم
باشد و مطالع ان دلیل ببلد و ان تالی باشد و اگر کوکبی که او را عرض باشد
عرض او بدانند درجهٔ طالع او استخراج کنند و مطالع درجهٔ طالع او بگیرند و ان
تالی باشد پس مقدم را از تالی کم کنند انچه ماند هر درجه سالی بود چنانکه گفتیم
اما اگر تسییر درجهٔ غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد ان تالی بود و اگر مسیر
الیه را عرض بود درجهٔ غروب او استخراج کنند و مطالع نظیر ان ببلد بگیرند درجهٔ
غروب تالی باشد پس مقدم را از تالی کم کنند باقی درجات تسییر ماند ثمرهٔ سیم
در استخراج ساعات بعدد دلایل از اوتاد بیش از ان که بتقریب مطلوب کنیم مقدمه
گفته میشود و ان چنانست که معلوم است تحقیق که هر ربعی از ارباع معدل النهار

شش ساعت متبوع طالع شود ومطلعات ارباع فلکها بسروج پیش وکم این شود
بعلت عروض بلدان پس چون اجزاء دلیلی را که مقدم گفته ایم تیسیر خواهند کرد
اگر شکل اجزاء وتدی بود یعنی رحاق ان وتد باشد تیسیر او چنان کنند که تیسیر
اوتاد اما اگر مقدم از وتد دور افتاده باشد اینجا واجب کند معرفت ساعات
بعد او از ان وتد جهت این که گفته ایم که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود
اجزاء ساعات او پانزده درجه باشد راست و چون فرض کردیم که در گذشته است
لازم اید که اجزاء ساعات او تفاوت کرده بود پس ساعات متبوع از وتد یا دلیل
معلوم نباشد واز دلیل یا وتد بعد از وی کرده بود پس ساعات متبوع از وتد
یا دلیل معلوم نباشد واز دلیل یا وتد بعد از وی هم معلوم نبود پس ضروری باشد
معرفت ساعات بعد دلیل از وتد نسبت او بشش و معرفت نسبت اجزاء ساعات
او بحسب موقع با این دو نسبت مطالع دلیل که او را مقدم خوانده ایم معتدل
شود و در هر ربع که باشد ومطالع تالی که بر ایه است هم معدل کرده و بدان
ساعات بعد مقدم از وتد اما تنبیهی می نماید بدین عمل وان چنانست که اگر
مطالع مقدم را بساعات بعد از وتد معدل کنند بعلت دوری او از وتد
وتفاوت اجزاء ساعات او هر او واجب نکند مطالع تالی بدان ساعت
بعد مقدم معدل کردن چون بعد تالی از ان وتد زیادت از بعد مقدم باشد
و نسبت ساعات او بیشتر و تفاوت بسیار باشد بیان اجزاء ساعات تالی و اجزاء
ساعات مقدم لها از روی قیاس چنان بایستی که نسبت ساعات تالی هم معلوم
گشتی و نسبت اجزاء ساعات او تا مطالع تالی را بدان نسبتها معدل کردندی
اما دانستن اجزاء ساعات چنین باشد که قوس النهار دلیل را بر دوازده قسمت
کنند اجزاء ساعات او بحاصل آید چون انرا از سی کم کنند باقی اجزاء ساعات
نظیر او ماند چون این مقدمات معلوم شد و خواهند که ساعات بعد دلیل

بدانند که میان در وتد افتاده باشد بعد بگیرند از وتد یا دلیل و اجزاء ساعات
او استخراج کنند وان بعد را برین اجزا قسمت کنند خارج قسمت ساعات
بعد دلیل بود از وتد چنانک اگر دلیل از وتد عاشر در گذشته بود مطالع او
بگیرند بخط استوا از اول الحمل و مطالع عاشر هم بخط استوا از وی نقصان
کنند انچه ماند بعد او بود از وتد عاشر و چون ان بعد را از نود کم کنند باقی بعد
ماند از دلیل با وتد طالع پس ان بعد از وتد عاشر را بر اجزاء ساعات موضع دلیل
قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد او بود از وتد عاشر یا دلیل متبوع چون این
ساعات بعد را از شش کم کنند ساعات ماند از دلیل با وتد طالع اما اگر دلیل
ما بین رابع و سابع افتاده بود مطالع وتد رابع بخط استوا از مطالع دلیل کم کنند
باقی بعد دلیل ماند تا وتد سابع انرا اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج
قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد رابع اما اگر دلیل ما بین طالع و رابع افتاده
بود مطالع طالع بلد از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وتد طالع انرا
بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بود از دلیل و وتد طالع
اما اگر دلیل میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر وتد سابع بلد یعنی مطالع
طالع از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بود از وتد سابع انرا بر اجزاء ساعات
دلیل قسمت کنند ساعات بعد دلیل حاصل آید از وتد سابع ثمره چهارم در تیسیر دلیلی
که میان عاشر و طالع افتاده بود هم بدلیلی که در ربع بود گفته شده است که ما دلیل
را که تسییر میکنیم مقدم میخوانیم و مسیر الیه را تالی پس چون مقدم میان عاشر و طالع
افتاده بود و تالی هم درین ربع بود بگیرند مطالع مقدم بخط استوا و بلد و تفاضل
بدانند میان هر دو مطالع وانرا در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش
قسمت کنند انچه حاصل آید تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع خط استوا را بر دیگر
مطالع بلد تعدیل از مطالع خط استوا کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل

بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا در هر دو حال مطالع خط استوا معدل گردد
و همچنین مطالع تالی بگیرند بخط استوا و بلد و تفاضل بدانند و هم در ساعات بعد
مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه خارج شود تعدیل بود پس اگر فضل
مطالع خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل
بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا بدین هر دو عمل مطالع خط استوا معدل گردد پس
مطالع مقدم بخط استوا از مطالع معدل تالی بخط استوا کم کنند آنچه باقی ماند هر
درجه را سالی حساب کنند و هر دقیقه را شش روز یعنی این مدت را تسییر مقدم سالی
رسد و این عمل تسییر جز معلوم است بجزو معلوم **ثمره پنجم** در تسییر دلایل که مابین رابع
و سابع افتاده بوند و تالی نیز درین ربع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط استوا و بلد
و تفاضل میان دو مطالع را در ساعات بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش
قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع نظیر خط استوا را بود تعدیل از وی
کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل بر مطالع نظیر خط استوا افزایند تا مطالع
خط استوا معدل شود پس مطالع نظیر تالی بخط استوا و بلد بگیرند و تفاضل مابین
دو مطالع را هم در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل بیرون
آید چنانکه گفتیم از مطالع نظیر تالی بخط استوا کم کنند اگر فضل او را بود و یا بر وی زیادت
کنند اگر فضل مطالع را بود و از مطالع نظیر مقدم بخط استوا وضع کنند باقی درجات
تسییر باشد **ثمره ششم** در تسییر دلیل که میان طالع و رابع بود و دلیل دیگر هم درین ربع
بود و اگر مقدم میان وتد طالع و رابع باشد و تالی هم درین ربع بود بگیرند مطالع دلیل
ببلد و بخط استوا و تفاضل میان هر دو را در ساعات بعد مقدم از وتد طالع ضرب
کنند و بر شش قسمت کنند و تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع بلد را بود بر مطالع
خط استوا تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل بر مطالع
افزایند تا مطالع بلد معدل گردد و با مطالع تالی همین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم

بلد از مطالع معدل تالی بلد کم کنند باقی درجات تسییر باشد **ثمره هفتم** در تسییر دلیلی
دلیلی که مابین سابع و عاشر افتاده بود بدلیلی که هم درین ربع بود اگر مقدم میان
سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر او بگیرند ببلد بخط استوا و تفاضل هر دو را
در ساعات بعد مقدم از وتد سابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید
پس اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل از او کم کنند و الا بر وی افزایند با مطالع
نظیر بلد معدل گردد و با مطالع نظیر تالی همین عمل کنند پس مطالع نظیر مقدم بلد از
مطالع معدل نظیر تالی بلد کم کنند باقی درجات تسییر باشد **ثمره هشتم** در تسییر اوتاد اربعه
علی که پیش ازین کردیم تسییر جزو معلوم و این تسییر جزو معلوم است بجزو مجهول و چه
عمل آنست که اگر تسییر وتد طالع کنند و یا دلیلی که بر حقیقت وتد باشد بعدد هر یکی سال
یکی درجه بر مطالع طالع زیادت کنند یا بر مطالع دلیلی که بر درجه طالع باشد و آن را
مطالع معدل خوانند و قوس او بگیرند بمطالع بلد موضع تسییر درجه طالع تا موضع
تسییران دلیل حاصل آید پس صاحب حداق درجه را قاسم خوانند و حکم او را از طبیعت
قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و نظیر آن تسییر نظیر درجه غارب بود و صاحب حد
او قاسم باشد اما اگر مولود سالها گذشته باشد و خواهند که در وقت معین بدانند که تسییر
درجه طالع بکجا رسیده است مثلا خواهند تا موضع تسییر درجه طالع بدانند سالهای
گذشته را بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه و روز بود حصه هر یکی بدانجا
افزایند تا مطالع معدل شود قوس او بگیرند با مطالع بلد موضع تسییر وتد معلوم شود
و نظایر او موضع تسییر وتد غارب باشد اما همین مطالع معدل را قوس کنند در جدول
مطالع خط استوا از اول جدی موضع تسییر وتد عاشر حاصل آید و نظیر او موضع
تسییر وتد رابع بر احکام هر یکی از قاسم کنند و حکم دلیل که بر اوتاد باشد همین است
در تسییر دلیل که مابین الوتدین افتاده باشد بجزو مجهول هم بر عمل تسییر جزو معلوم
اینده است و آن چنانست که ما هر دلیل را که میان دو وتد است بجزو معلوم تسییر میکنیم و ایجا

مطالع او را معدل کردن بساعات بعد از وتد چنانکه در پیش رفت اینجا این عمل
حاجتست باسب چون تیر او بجزو معلوم رانده نمیشود اما از روی قیاس آنست
که معدل کردن مطالع دلیل جهة بعد اوست از وتد نه جهت تیر اویه که تعدیل سیر اویه
تبع اوست وذکر رفته است که تعدیل طالع متقدم مناسب ساعات بعد بود از وتد و
مناسب اجزا ساعات او بحسب موقع واین هردو علت اینجا موجود است پس واجب
کند مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد اگر سیر اویه مجهولست کوباش
چون مطالع دلیل معدل کنند تسییر او بحسب ربع او راست چنانکه هریک را نمودیم

شعبهٔ چهارم در احکام مدبرات و قوام شش ثمره — ثمرهٔ اول

در احکام مدبرات در پیش گفته‌ایم که مدبر آن کوکب باشد که تیر شعاع یا بجرم او رسد
وحکم آن بیچ از مدبر کنند یا تیر در شعاع او بود یا با جرام او پس اگر مدبر سعد بود و در
اصل مسعود بوده و او را در طالع حظی باشد یا در موقع شعاع خود دلیل کند بر
سعادت نفس تأثر روحانی مولود صحت بدن و دور بودن از مکروهات و عوارض ظاهری
و باطنی واگر مدبر در بیت المال حظی دارد دلیل حصول مال بود و فراخی معاش و معا
ونت هرکس ومساعدی او در کارها واگر در بیت السلطان حظی دارد دلیل سعادت بود
از قبل سلطان و بزرگان و بودن شغل و عمل نیک و پیش رفتن صناعات و رواج کارها
و قوت جاه و رفعت باشد و شهره در شهره و ناحیت و سعادت حال مادر بود و آنچه
بدین خانه متعلق دارد واگر در بیت السابع حظی دارد دلیل مناکحت بود و سعادت از روی
زنان و ضدان و خصمان و شریکان و موضعی که مولود مقصد آنجا دارد واگر در رابع
حظی دارد دلیل نیکی احوال اموال باشد و ارتفاعات و آبادانی جایها و خوش عیش
در مسکن و قرارگاه خود و سعادت حال پدران و مادران و عواقب کارها قیاس
هر دوازده بروج همین است اما اگر مدبر نحس باشد یا درین وقت نحس بود حکم
بر عکس افتد هر خانه را و فسادی که افتد از طبیعت نحس باشد یا منحوس بود و بسبب

در اصل یا محترق یا منحوس بکسوف و خسوف و مانند این اما اگر مدبر نحس یا منحوس
شده صاحب دوازدهم باشد دلیل پریشانی باشد و درماندن و حبس و قید و
فساد و درد و آب و اندوه از فرض واگر مدبر نحس یا منحوس شده صاحب ششم باشد دلیل
بیماری بود و گرانی اندام و دشواری حرکت و نقصان اشتها خاصه در ایام کهولت
و پیری و مکروه رسیدن از بنده و خدمتکار و مردم فرومایه امثال آنست که اگر مدبر زهره بود
و منحوس شده در اصل یا در وقت پس مضرت از بسیاری خوردن طعام و شراب بود
و راندن شهوت و عشق و طرب و مانند این واگر زهره و مریخ منحوس بود مضرت او از فسق
و فجور باشد و لواطه و طلب حرام و شهوت راندن بلید و خیانت با زنان و خواهران و مادران
و ضربه و قتل و بیماریها از مادهٔ صفرا و بلغم و خصومتها و مکروه از بزرگان و لشکریان
و مردم مفسد و دروغگوی و مانند این واگر زهره و زحل منحوس بود مضرت از شهوت
زنان پیر بود و زشتان و تنگی معاش و سختی و تهمت و فضیحت شدن زنان بکارها نا
ستوده و بند و زندان و دست تنگی و فقر و رنجوری از مادهٔ برودت و مکروه از مشایخ
و بندگان و خدمتکاران و زنان و مانند این اما اگر مدبر مشتری بود و منحوس مریخ
در اصل یا در وقت پس مضرت از غذاها چرب و شیرین باشد و گوشت خاصه گوشت
شکار و طلب مال حرام برخصت شرع و سالوسی و مراعات دروغ و نفاق و زرق و سوگند
خوردن و مکروه رسیدن از قاضیان و حاکمان و رنجوری بود از سبب حرارت و دویدن
چیزها بر اعضا واگر بزحل منحوس بود مضرت از دعویها کهن باشد شرعی بر کارها
قدیم و اهل صحرا و بندگان و خدمتکاران و مکروه رسد از مشایخ و درویشان و زاهدان
بازیادتی علم و مردم منافق و اندرون دار و بیماریها بود از سبب فکر و اندیشه و معالجات
وسا اثر خیر و شر بدین تا وقتی بود که تیر در شعاع او باشد یا با جرام او بود چنانکه
یاد کرده‌ایم اما اگر مدبر عطارد بود یا هر کوکب که باشد فعل او کند از سعد و نحس یا در
خانه هر کدام کواکب که بود اما اگر بجان مسعود دلیل را قوت و تدبیر باشد و ساحت

معاملات و بسیاری بیع و شری و کتابت کردن و اسو خش علم و صحبت داشتن با اهل قلم
و اهل فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست اوردن کتاب و نامه و اگر منحوس
باشد دلیل کند طبعی بود و ضعف قرار تدبیر و کید و مکر ساختن و دروغ کفتن بسیار
و هذیان و لجاج و مکروه رسد از جور و جفا مردم فرومایه و ساقط و عاجز شدن بسبب
تهمت و افترا و نفاق کردن ایشان و بی حاجت کفتن اما وجه دیکر انست که مدبر
در هر خانه که باشد چون نحس شود در وقت تدبیر فساد و مضرت بموضع او رسد
از طبیعت ان نحس و منسوبات او بصاحب طالع وارست نحس بطالع مثال طالع ثور
باشد و زهره در یازدهم بحوت و مدبر بود در وی و زحل در ششم سنبله و زهره
در مقابله او مولود از دوستانی که دل بسته بود بجال ایشان خاصه که زنان شریف
باشند و اهل بیت مکروه رسد با چنین کسان راه مضرت رسد از بزرکان مولود
یا از سفر مولود یا از ان مولود و ان قوم مردم حکیم باشند یا از خاندان قدیم و مشایخ و
ناهیتی باشند یا از فرزند مولود مضرت رسد یا فرزند مولود بسبب فساد شود یا عشق
و با طرب یا اخبار و مولود در بخوری بدید آید از ماده بلغم یا از طرب یا عشق یا از سودای
فاسد اما اگر مدبر بسعدی مسعود شود حکم بر سعادت باشد از طبیعت ان سعد بموضع
خانه او و ان سعادت مناسب ان سعد باشد با طالع چنانک اکر ان سعد مشتری باشد
و او صاحب بیت المال باشد سعادت مالی دهد و اکر در خانه پنجم باشد مال از وجه بیه رسد یا از
کذر فرزند یا از طرب و این طریق توجیه دقیق است و در عبارت جنس ان مفهوم نیافته
تامل نیکو واجب باید داشت و موضع مدبر و نظرها بقبول و رد و مودت و عداوت اعتبار کند
در احکام نیر اعظم اول مقدمه کفته میشود که در شرح اول یاد کرده ایم که نیر
اعظم جهت هیلاج و کدخدات و اوتاد ادلیه و ایخز دلایل اصلی است بمواضع سعود و
نحوس و دلایل قاطع تا از انجا استدلال کند و فنا موالید و سعادت و شقاوت او را پس چون
نیر دلایل عمر بمواضع مخوف رسید از انجه نموده ایم دلیل قطع عمر باشد از طبیعت ان قاطع

و موضع او نسبت نیر و نیر ابیه با طالع اصل و تحویل و بیج انتها و حکم کلیات
اعمار بدین اصول باشد و حکم کلیات سعادت و نحوست قوتها ظاهری و باطنی
اما اگر تسییر او تا دیا تسییر ندس تا تسییر تلع سرد و با تسییر دلیل دیکر که بر درجه وتدی
افتاده بود و یا مایل الوتد باشد بموضع نحسی رسد دلیل فساد مزاج او بود و نقصان
حواس ظاهر و حواس باطن و قوتهای نفسانی بحسب دلیل موضع نیر و موضع نیر ابیه
اما اگر تسییر دلایل که نموده ایم بموضع سعدی رسد استدلال کنند بسعادت حال و قوتها
که کفته ایم و صحت نفس و سلامتی و قوت سعادتها داخلی و خارجی اما اگر تسییر بعضی
از ان دلایل بسعود و بعضی بنحوس رسد حکم بر غلبه و قوت دلیل کنند و قبول و رد دیکر
در اصل و در وقت اعتبار نظرها کنند چنانکه کفته ایم و تیز کنند میان مانع و مسعطی عکس
تمام و ذهن صافی پس ما چیزی از احکام هر یکی یاد کنیم بحسب قاسم سفرو تا از انجا
قیاس کنند اما اگر قاسم درجات تسییرات از دلایل کلیات سعد باشد خاصه در اصل
مسعود بوده دلیل طول عمر بود و خوشی عیش و سعادتها تمام مولود از خارجی
و داخلی و اگر قاسم نحس باشد خاصه منحوس بود حکم بر ضد افتد اما اگر بموضع نیر
درجه طالع قاسم مشتری باشد دلالت کند بر پاکی مولود و راستی و امانت کذاری و مشغول
بودن بطاعات و خیرات و رغبت کردن بامور آخرت و طلب مال و توانکری و تحصیل
علوم دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و اتفاق و رزق بوجه احسن و بمجالست امرا و وزرا
و ایمه و قضاه و مردم ستوده و معروف و شهرت یافتن بنام نیک و نمودن کرم و پوشیدن
لباسها نیکو و علامات و اعتدال مزاج مایل بحرارت و سلامتی قوتها و صحت بدن و بهه احوال
مناسب سال عمر باشد و این اصل را نیکو اعتبار کنند و ضایع نکذارند در جمیع احکام
اگر قاسم زهره باشد دلالت کند بر طلب لذت و شاکت و غذاهای چرب و شیرین و راندن
شهوت و صحبت خوبان و اصحاب طرب و غزل و لعب و مردم معاشر و زنان و کودکان
و جنس مؤانست با صوات و الحان و مزامیر و بویهای خوش و پوشیدن لباسهای سفید

ورزانه ولطیف ونازک وساختن زینت واعتدال مزاج مایل برطوبت وصحت تن
درستی واکر قاسم زحل باشد دلالت کند بر کرانی اندام وکسلانی سستی در کارها ودشواری
حرکات نسبت بسال عمر دلالت کند بر سختی وفقر وتنکدستی وعجز وبی حلمی وکم همتی وطمع
داشتن نومید زیستن وکشیدن ظلم وجور از مردم فرومایه ودون وپریشانی خاطر وافتادن
بترس وبیم وشکسته دل شدن وپوشیدن لباسها کهن وبی قیمت وخوردن غذاهای بد و
کنده وناکوارنده وشور ومواتت حستن با مردم جاهل وعمر ضایع کردن ومایل شدن
مزاج ببرودت وبدید آمدن امراض مزمنه وسنده وسحر واکر قاسم مریخ باشد دلالت کند
بر تندی ودلیری وشتاب زدکی وجباری وسرکشی ودلیری وشجاعت وکزاف
کاری وظفر جستن وراندن امر ونهی وکوشیدن در آزار خلق ونابخشودن بر زیردستان
وضعیفان وتلف کردن مال ومنال واختلاط جستن با ارباب سلاح وترکان ورندان
وعیاربیشکان وبی باکان وحرب وخصومت کردن وکاربستن انواع سلاحها ومفسد
شدن در امور اخرتی وپیش رفتن فسق وفجور وریختن خون حیوانات وپوشیدن
لباسهای سرخ وجامهای حرب ومیل مزاج بصفرا ویبوست وبیماریها دموی مناسب سال عمر
واکر قاسم عطارد باشد دلالت کند بر قوت رای وتدبیر وتیزی خاطر وفصاحت وبلاغت
وعقل وتمیز وخواندن اخبار وطلب صحبت اهل قلم واصحاب هنر ومردم عالم وحکیم ومیل
بعلوم دقیق وتجارت وبیع وشری غلامان ومصنوعات ودلیل دلخوشیها بود واز مستو
فیان ودبیران ووکیلان ومتصرفان ودلیل خوشی زفاف باشد ولطیف کفتن ورغبت
نماید بشعر ودبیری ومعلمی وساختن نفایس ونقاشی ولعب ولباسها ملون پوشیده
وعمامه دارد ومزاج او مایل باشد بمزاج برج عطارد و در جهت تتمه عمر بسیم در احکام سیر
اکر وتد رابع وتد رابع قاسم مشتری باشد دلالت کند بر زیادتی اسباب واملاک وسرای وآبادان کردن
جایها وعمارت مساجد وصوامع وزیارت خانها ومدارس وخانقاه ونیکی عواقب امور و
ساکن شدن در مقامهای عالی وجایها پاک وخوش ویافتن مال خاصه مدفون ونیکی ارتفاعات

والمعه وفراخ دستی وتوانکری ونیکی احوال پدران ومادران وقوت حرص مولود و
اختلاط او با علما وقضاة ویافتن سعادات از بزرکان ومعارف ومشاهیر واکر قاسم
زهره باشد دلیل کند بر کرم واحسان وبیرون آوردن نام نیک ومیل بصحبت اهل طرب
وخاتونان وخادمان ولذت ورغبت نماید بطعامها وشرابها وغذاهای خوش ولطیف
وشهرت یابد در شهر وناحیت بحسن سیرت واخلاق پسندیده وعمارت باغ وبستان و
سردابه وحوض خانها وابهاروان وجایها بانزهت ودلیل سعادت احوال پدران ومادران
باشد وتنکی دخل وارتفاعات وانواع میوها وکلستانها وسرتها وانچه بنقل سازند واکر
قاسم زحل باشد دلالت کند بر سفر وانتقالات از مسکن مالوف ورفتن از شهر بشهر
واز وطن بوطن ومتشکی بودن از پدران ومادران ودلیل انقلاب احوال این جماعت
باشد وبیماری وموت ایشان ومیل کند بزراعت ومرمت جایها وعمارت کردن کورخانه
وزاویه ورباط وکاروانسرای ونیکی یابد از ارتفاعات واز حیوانات وشدت بیند
از کارد دهقنت وخلاف بندکان ودوستان ویاران وطلب عزلت دارد وعاجز ودلتنک
باشد ورفو ودوستی وترش رویی کند وبیجارکی ودر مقامها ساکن شود که راحتی نبود در آن
جایها وعاقبت اندیش باشد تا حدی که خود را از آن بزیان آرد واکر قاسم مریخ بود دلالت
کند بر خرابی خان ومان وپریشانی اوطان واملاک وضیاع وعقار وساختن مسکن
در میان لشکریان وترکان وکریختن وخوف از بند وزندان وضرب وقتل ومایل
شدن بشر وفتنه وقتل وعوانی راه زدن ودزدی وجنایات ومکر وحیلت ودروغ کفتن
وآزار پدران ومادران ومستولی شدن بیماریها خونی بدین جماعت وقصد ایشان
کند ودلیل سوختن خانها باشد وبی دادی کردن وبی عاقبتی شغف کارها خاصه در
کارهای آن جهانی واکر قاسم عطارد بود دلالت کند بر نقاشی تا بخانها وباد خانها یا
آتشکده ودرهم پیوسته وکوشکها ومستغلات وخان ورباط وکاروانها ودکانها و
بیع وشری املاک ومعماری کردن وبزرک شدن بر اصحاب حرف وصناعان واهل

بازار وانتقال از وطن بتجارت وبیاعی و وکیلی ونیابت وامیختن با اهل دیوان
و منجمان واهل فضل و دبیران ورغبت او بعلم مساحت ریاضی و دل قوت تدبیرها
مادران وبرادران **ثمرهٔ چهارم** در احکام تیر وتد سابع اگر بر وتد سابع قاسم مشتری
باشد دلالت کند بر ایمنی و فراغت از قبل خصمان و ضدان و مصالحه جستن این قوم
و دلیل تن درستی مولود وصحت نفس وخوشی عیش ونیکی رای وتدبیر ومصیبت بودن از
و عدو ومخنثان وصلاح اهل خانه ویافتن منفعت از شرکا واهل عیال و فخر کردن
این طایفه بدو وبالا دستی جستن وسلیطگی کردن ایشان وافتادن کارهای شرعی و دعویها
ورسیدن بمال توانگری خاصه مال بی رنج بود وساختن معاملات و داد وستد
وبیع وشری نیک وبودن فرزندان خاصه پسران ومبارکی عقد ونکاح و شرکت
وسفر وحضور غایب باشد وگشاده و دزدیده واگر قاسم زهره باشد دلالت کند
بر قبولت وعزت و شرف از قبل زنان و شریکان وخادمان وضدان وخصمان
ویافتن شهره ونام نیک ومعرفت از گذر این قوم وافزونی محبت با اهل خانه و دوستی کردن
با اصحاب طرب وزنان وعشق وراندن شهوت ویافتن نشاط ولذات ورغبت
بنکاح وتزویج وشرکت وحصول جفت خوبصورت ولطیف طبع وبسیاری فرح از روی
زنان وبرادایشان رغبت وتسلط ایشان وقوت وشادمانی کردن وافتادن سفر
با خیر ونفع ویافتن مال خاصه از اهل وعیال ونیکی شرکت ومناکحت وزیادتی شدن
دوستان و فرزندان خاصه دختران ورای ایشان صایب ورایت رغبت مخنثان وصحت
وسلامتی مولود واهل خانه ویافتن لذت از زندگانی واگر قاسم زحل باشد دلالت
کند بر شدت وکدورت میان مولود وضدان وخصمان وشریکان وطمع کردن دزد
بخانه ومال وقصد خصمان ورسیدن ضرر وزیان وخوف از دعویهای کهن وناسازگاری
وبدخویی اهل خانه وانباز ونمودن خیانت ایشان وافتادن تعزیت ورنج ومشقت
وتنگ دستی ایشان وبیماری یا موت اهل وعیال وضدان وافتادن طلاق وفراق ودلیل

توانگری بود از مال زنان ویا باشد که مأمور زنان وخصمان شود واز خوف مولود را
بیم بود از بیماری مزمن وسوداها رید وضعف قوت شهوانی ونشاط باشد وبدی
مناکحت و شرکت وخوف موت آرد واهل خانه یا خصمان قصد کشتن وحیلت وکید
واندیشه وبدی پیند از قول خود وبد باشد سفر ومعالجت را واگر قاسم مریخ
باشد دلیل خیانت زن وانباز بود وافتادن خصومت وخصمی از نو بدید آید شاید
درین وقت امانت نهادن وراز گفتن وسفر کردن وزن خواستن وانبازی کردن
و دوستی با لشکریان وترکان داشتن و دلیل ساختن اهل خانه باشد با عزیزی و
افتادن خصومت وبخشم رفتن او وچیزی دزدیدن یا مردم دادن وقصد کردن
وخیانت اندیشیدن ونیز باشد که بر دست مولود خطایی رود ویا خوفی او اندیشها
خطا کند وتدبیرهای ناصواب وبد رفتن وخصومت کننده شود وزنان بر وی غضب
دارند واو به بدی ونحس وراندن شهوت بلید ولواطه مشهور شود وخود را
در فتنها اندازد از بدرایی وبی اعتقادی خاصه در دین ومذهب واگر قاسم
عطارد بود دلالت بر بسیاری بیع وشری ومعامله کردن وافتادن تعزیت تجارت
واموختن علم از طب ونجوم واحکام و دلیل قوت رای وتدبیر بود در معیشت وموجب
گردد مصنع وحیلت سازد ودلیل قوت ذات باشد وشناختن خراج مردم ومایل
شدن بغلامان وامردان واگر نکاح کند زن زیرک وفاضله بدست افتد و عاقله
وکدبانو وزبان آور ومولود بسیار متهم شود و در حق او بد گویند و در زبانی گشتن باوی
خاصه زن وانباز وبزودی نفاق غلبه کند واورا بسبب زنان خصومت افتد ومال او
بطراری برند وبزرق وفسوس واو بنوشتن مغویه ومکر وحیل در فتد اند
ثمرهٔ پنجم در احکام تیر وتد عاشر اگر بر موضع تیر قاسم مشتری باشد دلالت کند
بر شغل وعمل خیر وپیش آمدن کارهای نیک وبا نفع و دلیل تواضع بودن وراست
کاری وقبولت بزرگان وخداوندان دولت ومعارف ملک ودلیل با مور آخرت وکارها

دینی و طلب صحبت ملوک و وزرا و حجاب و نواب و ایمه و قضاة و دلیل راندن حکم
بود و افزونی جاه و رفعت و منزلت و پیش رفتن بازرگانیها با سود و نمودن کرم
و شفقت و توانگر شدن و شهرت یافتن بنام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و زهد
و علما و رغبت کردن بعلوم دینی و توبه و ندامت و پوشیده داشتن اسرار و ناموس
کردن و انفاق و دلیل سعادت احوال مادر بود و بسیاری و صحت و سلامتی و حرص
مولود بمال و منال و جاه و منزلت و اگر زهره قاسم باشد دلالت کند بر عمل بزازی و
جامه فروشی و عطاری و امیر مطربان و زینت سازی و بیع و شری و انواع پیرایه
و حیلها و ملازمت خاتونان و خادمان و جوانان و معامله با این طبقه مردم و افزودن
جاه و زینت و حظی از کدر [?] اصحاب طرب و پیش رفتن امور و زدن مزامیر و اوتار
و مشهور شدن بعاشقی و یافتن منفعت از طبقات زهره و از مردم خوب صورت
و نیکو سیرت و لطف طبع و تازه رویی و دلیل دیدن سعادتها بود و لذتها و نشاط
و خوشی زندگانی و تلطف با مادران و خواهران و دوستان و توانگر شدن و عشرت
کردن و بمراد رسیدن بهر جه لذات این جهانی باشد و اگر قاسم زحل باشد دلالت
کند بر بسته شدن کارها و خوف از سلطان و نزدیکان و نزدیکان سلطان بسبب
کارهای کهن و گذشته و دعاوی دیرینه و تعویق و افتادن از چشم بزرگان و از
شغل و عمل و منزلت و حرمت و در بیم و هراس ماندن و در اندیشهای محال و معزول شدن
از شغلهای دیرینه و پیش آمدن کارهای درشت و سخت و خوفناک و رسانیدن شدت
بمردم و رسیدن ظلم و جور و خوض کردن بکارهای دشوار و بیم افتادن از بلندی
و خوف از جایهای تاریک و صحراهای هولناک و مشغول شدن بکارهای زراعت و عمارت
و آبادانیها از منیها [?] و توانگر شدن و شهرت یافتن بنسب و خوف موت مادر بود یا
بیماری صحت و اگر قاسم مریخ بود دلالت کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت سلطان
و امرا و لشکریان و طلب داشتن جاه و حکومت و امر و نهی و جستن حرب و مکر و خدیعت

و خصومت کارها و خوف و بیم باشد از زخم و جراحت و مایل شدن بضرب و قتل و رنجانیدن
خلایق و خیانت کردن و بدکاری و ظلم و خلاف و عواقی [?] و هر بدی که کند زود بدو باز
گردد و سبب هلاک او گردد و از در افتادن و باتش بیم بود و دلیل بود بر ساختن
انواع سلاحها و کار بستن آن و دلیل دزدی بود و یار شدن با دزدان و رندان و مادر
او را خوف باشد از قتل یا از بیماری و اگر قاسم عطارد باشد دلالت کند بر طلب صحبت
سلطان و اکابر از کدر [?] دبیری و فضل و شعر و وعظ و فصاحت و بلاغت و تکلم و یافتن
شغل و عمل جون نیابت یا وکالت یا منجمی یا طبیبی یا کارهای دیوانی یا اصناف یا سبب
کفایت یا ندیمی و خواندن کتب و دلیل شهرت باشد در شهر و ناحیت و دلیل توانگری
و تصرف خانها و چیزها باشد که بازرگانی کند و بیاع بیع و شری و تماشاهای نفیس و برده
و رغبت کند باختلاط ارباب عقل و تمیز و اهل فضل اما حکم نیر [?] آنست که اگر در اصل
یا در وقت بد بود یا قاسم که سعد باشد یا ناظر باشد بود زیادت کند طلب صحبت ملوک
و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت عقل و عزیزی و پیش رفتن کارهای آخرت و نیکی
راه و برسد بسروری و حکومت و اثر او مانند اثر مشتری باشد اما اگر مدبر
یا قاسم که نحس باشد ناظر بود بد بود از نحوست او کم کند و مانند سعادت او شود
اما اگر این احوال قمر را بود بدولت بمخالف اشها کند اما که از آفتاب و زیادت
کند قوت عقل بکتب و کارهای این جهانی پیش رود و بزرگی یابد بر عوام و اقربا اما
اگر مدبر یا قاسم که نحس باشد ناظر بود بکاهد از نحوست او بقدر قوت و قبولیت
اما اگر تنظر مع نیرین بعداوت بود مضرت رسد و فساد مزاج باشد جنانکه گردیم
در شرح دوم از شعبه اول و اگر محترق باشد خوف مرگ بود اما استیلا کواکب
با بودن ایشان در اوتاد خاصه بر عین وتد سین [?] باشد و بارها گفته ایم که احکام صاحب
شخص باشد و شرف و وخت [بخت] او و مناسب سال عمر او و مقبول و رد و مدبر قاسم
و احوال شعبه ششم در ترجیح قاسم با دلایل اصل بوقت احکام شرط درین صنعت

انست که بقوت احکام بنکرند قاسم یا در اصل قوی بوده است بقوتها ذاتی یا عرضی
یا ضعیف بوده اگر قوی بوده است بقدر قوت در رسانیدن سعادت زیادت
کند ازانچه کیمم واز سعادت او بکاهد واگر ضعیف بوده است از سعادت کم کند و در
شقاوت بیفزاید اما در سعادت و شقاوت قاسم را با دلایل طالع در اصل نسبت
دهند بدان طریق که بنکرند که قاسم را و برج پیبر را با طالع چه نسبت دارد یعنی
قاسم صاحب چندم خانه است از طالع و برج تسییر همچنین و قاسم در موضع تسییر
غیر حد هیچ خط دیگر دارد یا له برج او جایگاه بدانست و باندازه شهادت
و قوت و قبول ورد او احکام کنند و در امیزند قاسم را با دلایل اصلی و اتصالات
و انصرافات بنکرند و قبول ورد هریک را در موضع خود در اصل و در وقت همچنین
که در تسییرات اعتبارانست سیر کواکب و حالات را اعتبارست که هریک بد وقتی
در وی تمام کند در دوازده خانهٔ طالع پس واجب باشد نیز کواکب و نظرهار
هریک را با قاسم امتزاج دادن و هیچ طرق را ضایع بگذاشتن و بسر حد رسیدن
بقدر قدرت و احکام بر دلیلها قوی تر نهادن که اثر ان ظاهر تر بود اما کل
دلایل اصلی را از کوکب اگر بیوت و سهام را تسییر اعظم را هر سال که طالع تحویل
کنند و برج انتها بدانستند تا معلوم شود که تسییر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است
و حکم سعادت و نحوست مدلول از انجا کنند و نسبت دهند قاسم و برج را با طالع
چنانکه نموده ایم اما رسیدن تسییر طالع سنوی و شهوری و تسییر طالع تحویل بسعود
و نحوس و شعاعات هریک را از و فرع حکم ان سال و شهور و ایام کنند که این تسییرات
با تسییرات دلایل اصلی موافق اند یا مخالف در قوت و ضعف و سعادت و نحوست
و احکام بر مقتضای ان کنند پس اگر تسییر اعظم از حد سعدی بحد نحس نقل کند
اگر قطع عمر نکند مضرت او سالها بر دارد اما اگر تسییر سنوی از حد سعدی و
نحس نقل کند فساد او ماهها بود و اگر تسییر شهوری یا تسییر طالع تحویل از حد

سعد بحد نحس نقل کند زحمت او روزها بود اما اگر تسییرات از حدود نحسات
بحدود سعدان نقل کند مضرت هریک بمنفعت بدل شود چنانکه از رنج براحت
پیوندد و از بیماری بصحت و از غم بشادی و مانند اینها و کیفیت و منفعت و مضرت
مناسب طبیعت تسییر و موضع او و قاسم بود و مناسب موضع قاسم بر خانها
او

شعبهٔ پنجم

در حکم زمانها و صاحب دور و فرداراتِ سه شمره

شمرهٔ اول در حکم زمانها حکمای یونان احکام نجومی را بر فرداراتِ اشارت کفته اند و اهل
بابل ایران رموز جزو دادند و اهل فارس و هند شرح ان اخبار کرده اند و ارکان
جمله یکی زمانها مولودیست و این عمل را با اهل بابل نسبت کنند و فردار مفرد خوانند
و اصل این عمل بر عطیت کبری افتاب نهاده اند که صد و بیست سال است و انرا بر هفت
کوکب قسمت کرده مختلف چنانکه قسم قمر از وقت ولادت است تا مدت چهار سال
شمس و بعد از ان قسم عطارد است ده سال و قسم زهره است هشت سال و قسم
افتاب نوزده سال و قسم مریخ است پانزده سال و قسم مشتری است دوازده سال
و باقی قسم زحل است تا اخر عمر پس هرکدام کوکب که در صورت طالع قوی تر بود و
مولود در سنان استیلا او نیکو حال و با دولت و سعادت بود مناسب کواکب
با طالع اما در چهار سال و ترتیب قمر مولود روز افزای بود و هر لحظه از حالی بحالی
کردد چنانکه قمر را عدا او سه تر باشد و میل او بچیزها ابی بود و چون انواع میوها
و نباتات و امثال ان بعد از چهار سال عطارد مستولی شود با تمام چهارده سال
قوت فهم در وی روی بترقی نهد و آغاز کند دانستن چیزها و دریافتن معانی و
تعلیم در وی متاثر باشد و پدید آید قوت اخلاق و خاصیتها اعمال و دانستن ادب
و علم نیک و بد و بعد از چهارده سال زهره مستولی کرده با تمام بیست و دو سال اغاز کند
در وی حرکت منی و جنبیدن شهوت و آرزو بردن بجفت و طلب لذت و خوردن و پوشیدن
و فریفتن مردم و فریفته شدن و انچه تفرقات حیوانیست و بی عاقبتی کردن بعد از

بیست و دو سال آفتاب مستولی گردد با تمام چهل و یک سال مزاج مولود قوت
گیرد و استیلا جوید و قدرت بر چیزها و از چیزهای عیب روی برتابد و خیانت
آرد و میل کند بخیرات و امور آن جهانی و ترحم و کرم پیش گیرد و سروری طلب دارد
و بعد از چهل و یک سال با تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود آغاز کند به پدید
آمدن قوت بخل و حرص و سخت کوشیدن و درشتی کردن و آزار خلایق و کسب مال
و معاش و اندیشه بسیار کردن در امور و آگاه شدن بضعف و فتور اعضاء بدنی و
حواس و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت اندیشی و کمی شهوت و لذت بعد از پنجاه و
شش سال تا شصت و هشت سال مشتری مستولی گردد و طلب نام نیک دارد و جهد
در کارهای دینی کند و فرو ماندن گیرد از کارهای تن خود و کثرت رنج و مشقت کند در کا
رهای دنیاوی و خود معتقد امور پسندیده گرداند و خیرات و طاعات پیش رود بعد از
شصت و هشت سال تا تمام آخر عمر زحل مستولی گردد و پدید آید کسلانی و دشواری
حرکات در وی و شهوات و لذت نماند و مزاج سرد گردد و اندکی و سستی خواب بود و از
مردم ملول شود و تنهایی جوید و از این جهان روی بدان جهان آرد و اسباب بقا
رسد و سخت کوشش و معلول شود و چاره طلبد قسم دوم در قسمت فرداریات علم
فرداریات فردیت و او منسوب باهل فارس و آغاز این فردار در طالع روزی از
آفتاب است و در طالع شبی آغاز از ماه باشد و اصل این علم بر هفتاد سال شمسی نهاده اند
بدان طریق که قسمت کرده اند هفتاد را بر هفت کوکب مخالف چنانکه آفتاب را ده سال
و ماه را نه سال است و زحل را یازده سال و مشتری را دوازده سال و مریخ را
هفت سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت ولادت با تمام ده سال مولود در
تربیت آفتاب بود و چون ده سال بر هفت کوکب قسمت کنند نصیب هر یکی سال و پنج ماه
و چهار روز و هفت ساعت رسد پس نصیب خود را بعد از ولادت آفتاب تنها تربیت
کند بعد از این مدت شریک آفتاب زهره شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب زهره نیز تمام گردد

و بعد از زهره عطارد شریک آفتاب شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب
عطارد نیز بگذرد و بعد از عطارد قمر شود و بعد از قمر زحل و باز مشتری
باز مریخ بر شرکت مریخ ده سال فرداریه آفتاب تمام شود بعد از ده سال نوبت
فرداریه بزهره رسد از اول سال یازدهم یا کسور نصیب خود تنها تربیت کند
بعد از آن شریک زهره عطارد شود و هر دو تربیت کنند و بعد از آن شریک او قمر شود
و بعد از قمر زحل باز مشتری باز مریخ و فرداریه زهره بشرکت آفتاب تمام شود
بعد از زهره نوبت فرداریه بعطارد رسد چون نوبت او با شریکان تمام شود
نوبت بقمر رسد بر همین قیاس تا تمام هفتاد سال اما اگر طالع شبی بود از وقت
ولادت تا مدت نه سال صاحب فرداریه قمر باشد و چون نه را بر هفت کوکب
قسمت کنند نصیب هر یکی سالی رسد و سه ماه و دوازده روز و بیست و یک ساعت پس
از این مدت زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از آن مشتری شریک شود
و باز مریخ و باز آفتاب و زهره و بر شرکت عطارد تمام شود فرداریه قمر بعد از
نه سال نوبت فرداریه بزحل رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد و نوبت بمشتری
بگذرد و نوبت بمشتری رسد با شریکان باز مریخ همچنین تا هفتاد سال بر عطارد
تمام شود و ما جدولی نهادیم و مدت فرداریه هر کوکب را بر هفت قسمت کردیم و
نصیب هر یکی در وی نهاده تا وقت عمل محتاج نشود بقسمت کردن پس از این کوکب
هر کدام که قوی حال تر بوند در اصل چون نوبت فرداریه با شرکت بدو رسد سعادت
دهد از طبیعت و شریک مناسب خانه خود با طالع و جدول این است



کواکب	[illegible]	سال	ماه	روز	ساعت
شمس	ی	ا	ه	ک	د
زهره	ح	ا	کا	کا	د
عطارد	لـ	ا	ح	ید	ید
قمر	ط	ا	ب	کا	کا
زحل	یا	ا	ک	کو	ح
مشتری	ب	ا	و	ید	ح
مریخ	ز	ا	ج	ج	ج

والا کر ضعیف افتاده بود اثری نکند
اما اگر صاحب فردارتیه قوی بود و شریک
دران مدت سعادت بیفزاید از خود و اگر
شریک ضعیف بود چیزی نکند اما صاحب
دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع
در سال اول بعد از ولادت و صاحب دور
سال دوم از کوکب که فلک او تحت فلک صاحب
طالع بود و سال سیم هم برین قیاس تا
سال هشتم صاحب دور باز صاحب طالع
و همچنین سال یازدهم تا تمام عمر دور میکند برین ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول
صاحب دور صاحب ساعت ولادت بود از ساعات معوجه و سال دوم کوکبی که صاحب
ساعت دوم بود از ولادت هم برین قیاس که گفته شد پس هرکدام کوکب که قوی
تر بود در تربیت دور او احوال مولود نیکو باشد مناسب طبیعت ان کوکب چنانک
بارها یاد کرده ایم ثمره بسیم در ختم کتاب پیشوا اهل احکام بطلمیوس این علم را لقط
سعیب خوانده است جهت انکه احکام هر طالعی علی حده باید ساختن که هیچ طالعی دا
ضاع دلایل او بدیگری نماید پس واجب ان کند که در صورت طالع تفکر و تامل نیکو بجا
ارند و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازند و اصول و قوانین این صنعت را نگاه
داشته باشند و شرایطی که در دیباچه مذکورست از سر اعتقاد و امانت بکار
دارند و اما انچه فقیر درین کتاب یاد کرده است که اقاویل استادان رحمهم الله بود در سنین
بود باکلا چند از محصول و تجارت خود چون پیوسته صورت طالعها سلاطین و اکابر
و نحادیم در نظر بود و همچنین صورت طالع والدین و فرزندان و خویش و قبیله از هر
یکی نمایده و تجربه حاصل بود بقدر حال و شخص و طالع او پس جهد دران نمود

تا انچه مبتدی را دانستن ان اسان تر بود و بفهم نزدیکتر باشد ثبت شود و در عبارت
سهل اورده و در شرح تطویل کرد انچه دور تر بود ترک ان واجب دید
و در خاطر بود که این کتاب هفت شجره باشد ششم او در
طالع تحویل و پنج انتها و هفتم در طالع وقت
و انواع ضمیرها اما برین ختم کردیم
والحمد لله رب العالمین تم
الکتاب بعون الله
الملک الوهاب

باب در استخراج درجهٔ طالع تخمین فصل است **فصل اول** در درست کردن ساعات شبانروز و ساعات ولادت اگرچه در مقدمه رفته است کیفیت استخراج ساعات اما طریق اینجا موافق نمودیاد کردن چون خواهند که ساعات روزی معین بدانند بدرجهٔ آفتاب درآیند و بگیرند مطالع او ببلد و بفلک مستقیم و کم از بیشتر بروند آنچه ماند تعدیل النهار آن درجه بود آنرا در هشت دقیقه ضرب کنند و دو ازو کم کنند تا تعدیل حاصل آید پس اگر میل آفتاب شمالی باشد تعدیل بر دوازده افزایند و اگر جنوبی باشد کم کنند آنچه شود یا ماند ساعت تمام روز بود آنرا از بیست و چهار نقصان کنند ساعات تمام شب ماند و اگر در تعدیل النهار در دو ضرب کنند و مضروب را بر یازده افزایند اجزاء ساعات زمانی حاصل آید در آن روز چون آنرا از سی کم کنند اجزاء ساعات زمانی شب حاصل آید اما اگر تعدیل النهار را بگذارند افزایند در برجهای شمالی و کم کنند در برجهای جنوبی نصف قوس النهار حاصل آید اما اگر این عمل شبی باشد بنظیر جزو آفتاب مطالع برگیرند و تعدیل النهار چنانکه گفته شد باقی اعمال بکنند **فصل دوم** در استخراج درجهٔ طالع تخمین است که منجم را خبر دهند که در فلان وقت بچه بزاد یا بقول الکسان تخمین کنند آن روز یا شب که چند گذشته باشد یا بگویند که آن روز یا شب چندین زمان و ساعات بگذشته بود که بزاد پس منجم آنرا تخمین و حزر کنند که ساعت ولادت چندی بود و آن ساعت را در پانزده ضرب کنند و اگر با ساعات دقایق باشد آنرا بر چهار قسمت کنند درجات حاصل آید یا هم در پانزده ضرب کنند مرفوع او درجات باشد آنچه جمع آید دایره بود از وقت طلوع آفتاب تا وقت تخمین پس مطالع جزو آفتاب بگیرند بدان طریق که بدرجهٔ آفتاب درآیند بجدول مطالع بلد ولادت و از ازا او اجزاء و دقایق بگیرند بتعدیل ما بین السطرین و هما دار جمع کنند اگر از دور زیادت شود دور ازو طرح کنند مطالع طالع ماند قوس او بگیرند از جدول بلد ولادت و آن طالع تخمین باشد بعد از آن مطالع طالع را قوس کنند در جدول مطالع فلک مستقیم از اول الجدی

تا مرکز عاشر حاصل آید و چهار وتد معین کرده اول درجهٔ طالع و نظیر او و درجهٔ سابع و سیم مرکز عاشر و نظیر او درجهٔ رابع اما اگر طالع شبی باشد ساعات ولادت را دلیل کنند و مطالع نظیر جزو آفتاب بر وی افزایند یعنی مطالع درجهٔ هفتم که در مقابل درجهٔ آفتاب باشد آنچه شود مطالع طالع باشد قوس او بگیرند اما اگر مطالع بلد مبسوط بود و اورده شد مطالعات به هر عرض مقسوم بوده درجهٔ سوا چون خواهند که در آن جدولها قوس کنند بجویند در هر درجه که مطالع خود را بیابند مطالع جدول از مطالع خود کم کنند آنچه ماند مبسوط آنرا در ده ضرب کنند بر تفاضل بگیرند هر ده درجه و آن مضروب را بر تفاضل قسمت کنند خارج او درجه باشد و آنچه ماند در شصت ضرب کنند و بر همان تفاضل قسمت کنند دقایق حاصل آید بر درجهٔ طالع افزایند هیچ درجه و دقیقه بود اما اگر خواهند که مطالع برگیرند بدرجهٔ طالع درآیند و آنچه مطالع اول ده درجه باشد برگیرند و چیزی که زیادت بود آنرا در تفاضل که میان هر ده درجه باشد ضرب کنند و بر ده قسمت کنند و با آنچه گرفته اند جمع کنند مطالع حاصل آید برعکس عمل اول و حقیقت این هر دو عمل است که قوس میکنند در یکی درجه تفاوت است که اینجا یک درجه قوس میکنند و مطالع بر میگیرند و در عمل بده درجه میکنند پس هر وجه که عمل کنند حاصل آید از قوس آن طالع مولود تخمین و حزر اما محتمل باشد خطا و صواب را از آن جهت که ساعت ولادت محقق نباشد بر این طالع اعتماد نتوان کرد اما بزرگان این صنعت چون هرمس و بطلمیوس و غیر ایشان اصل نهاده اند هرکس و تجربه و رای خود عملی که بدان عمل تخمین را بتحقیق برند و آن اصل عمل را نمودار خوانند **فصل سیم** در اعمال نمودار هرمس نمودارات بسیار است آنچه بر وی اعتماد است اول نمودار هرمس است و در بیشتر روایات اورا ادریس پیغمبر علیه السلام است دوم نمودار بطلیموس است سیم زردشت چهارم نمودار والیس اسکندرانی پنجم نمودار ماشاءالله مصری مثال اول نمودار هرمس را نمودار سقوط نطفه خوانند قول او درین معنی است که میگویند موضع قمر بوقت سقوط

نطفه طالع ولادت کردد و موضع قمر در وقت ولادت طالع مسقط نطفه بوده
باشد البته و شک نیست که این معنی جز بوحی والهام ربانی معلوم شده باشد و در تجربه
عین اینست و هیچ خطا نیست پس اصل انست که بچه بی هیچ علتی امده باشد و در هفت
ماه نزاید که ان هم از علتی خالی نیست پس بچه که بی علتی زاید در سه زمان باشد اقل
ان دویست و پنجاه و نه روز است و سیزده ساعت و زمان اوسط ان دویست و هشتاد
و سه روز است و پنج ساعت و زمان اکثر از دویست و هشتاد و شش روز است
و بیست و یکساعت و هر بچه که مکث او بیش از زمان اکثر و کم از زمان اقل باشد بران طالع
عو دار نیست اما چون ولادت در میان این سه زمان باشد طریق عمل انست که در طالع
تحیین بنکرند اکر قمر در طالع باشد مکث مولود در رحم ده دور قمر بوده باشد و اکر فوق
الارض بود مکث او که در رحم میان مکث اقل و اوسط بوده باشد و اکر تحت الارض
بود میان مکث اوسط و اکثر بوده باشد پس هر چه چنین اتفاق افتد محتاج بود
بتعدیل مکث پس اکر قمر فوق الارض بود در طالع تحیین تعدیل بکیرند از درجهٔ
قمر با جزو طالع تحیین در حرکت وسط شبانروز ماه که مدت این ی ز ه پس قسمت
کنند خارج قسمت ایام بود و انچه کسر مانده بود از اد در شصت و چهار ضرب کنند
و بر همان مقسوم قسمت کنند ساعات بیرون آید و اکر چیزی نمانده باشد و در شصت
ضرب کنند و هم بران قسمت کنند دقایق حاصل آید پس ان محصول را ایام تعدیل
خوانند چون قمر فوق الارض است معلوم شد که مکث او از مکث اوسط کمتر است
و تعدیل از مکث اوسط کم کنند انچه ماند مدت مکث مولود بود معدل در رحم اما
اکر قمر تحت الارض بود مولود میان مکث اوسط و اکثر زاید بود اینجا بعد بکیرند
میان طالع و موضع ماه و همان عملها بکنند و محصول را بر مکث اوسط زیاده کنند
انچه شود مکث مولود بود معدل چون مکث معدل کرده انرا از تاریخ ولادت طرح کنند
انجا که برسد مبدأ کون مولود پس اکر ماه ما دران روز در طالع ولادت یابند

فیها والا روزی از پیش یا از پس بنکرند و ان علت بسبب کسور ساعات افتد پس تحقیق
کنند که قمر بوقت ولادت بروز طالع میشود یا بشب اکر بروز طالع شود افتاب
را در نصف النهار روز مسقط نطفه تقویم کنند و مطالع او بیلد از مطالع قمر ببلد
بوقت ولادت کم کنند انچه باقی ماند دایر بود از وقت طلوع افتاب ماوقت
مسقط نطفه و اکر قمر بوقت ولادت بشب طالع شود افتاب در نصف اللیل مسقط
مسقط نطفه تقویم کنند و مطالع نظیر او از مطالع ماه بوقت ولادت کم کنند
انچه ماند دایر بود از وقت غروب افتاب تا وقت مسقط نطفه پس چون دایر حاصل
آید بیک وجه ازین دو وجه انرا بر پانزده و کسور تعدیل الایام لیلیا بیا قسمت
کنند ساعات حاصل آید از وقت طلوع افتاب تا وقت مسقط نطفه انرا چنانک
مقتضاء وقت بود ساعات بعد کنند و ماه را بدان ساعات بعد تقویم کنند مقوم ان
طالع ولادت بود و موضع قمر در وقت ولادت طالع مسقط نطفه باشد پس برد
طالع حاصل آید اما طریق دیکر انست که چون طلوع ماه بروز یا بشب در ولادت
محقق شود افتاب را تقویم کنند پس اکر بروز تقویم کنند مطالع او بفلک مستقیم من اول
الجدی از مطالع جزو ماه بیلد کم کنند انچه ماند دایر بود از نصف النهار ماضی تا وقت مسقط
نطفه و اکر بشب طالع شود مطالع نظیر افتاب بفلک مستقیم از مطالع ماه ببلد در وقت
ولادت کم کنند دایر ماند از نصف اللیل را وقت مسقط نطفه انرا ساعات بر تند و سا
عات بعد بدانند و قمر را بدان ساعات تقویم کنند مقوم او طالع مولود باشد تحقیق
مثال یافته شد طالع مولود تحیین ه ک ر تقویم قمر بوقت تحیین این ر ا م از طالع
قمر فوق الارض بعد او تا درجهٔ طالع چندین بو کر این را بر سیر یک شبانروز قمر که
مشت این قسمت کرده شد کشت خارج چندین ی د ب واین ایام تعدیل
است این را از مکث اوسط کم کرده شد باقی ماند این ر ح کا که واین ایام و ساعات
و دقایق است یعنی مولود چندین مدت در مکث یافته است در رحم پس ان مدت را از تاریخ

ولادت کم کرده شد برسید کرانه مکث بروزی که تقویم افتاب بود چندین که
جون قمر بوقت ولادت بروز طالع می شد درجهٔ افتاب کرفته شد چندین
بیلد واز مطالع موضع ماه که هست چندین کط کم کرده شد باقی ماند این سه بر
واین دایر بود از وقت طلوع افتاب تا وقت مسقط نطفه این را بساعات نقل کرده
شد حاصل آمد چندین رکا واین ساعت مسقط نطفه است درین روز ساعات
نصف النهار رد کم از بیش رفته شد باقی ماند چندین واین ساعات
بعد است از وقت مسقط نطفه با نصف النهار بس ما را برین ساعت تقویم کرده شد
کشت چندین ه که نز واین موضع قمرست در مسقط نطفه که طالع ولادت بود
ومحقق اما طریق دیکر انست که جون قمر بوقت ولادت بروز طالع میشود مطالع افتاب
در نصف النهار مسقط کرفته شد بفلک مستقیم من اول الجدی چندین نط به واز مطالع
موضع قمر ببلد در وقت ولادت کم کرده شد باقی ماند چندین شط یه این را بساعات
برده شد حاصل کشت چندین کا نر واین ساعات بعد است از نصف النهار ماضی
تا وقت مسقط نطفه بس اکر خواهند قمر را برین ساعات تقویم کنند چنانکه اصول او
از نصف النهار ماضی کیرند وحصهٔ این ساعات بعد بران افزایند وتقویم کرده اند واکر
خواهند این ساعات بعد را از بیست وچهار کم کنند همان ساعات بعد حاصل آید که در
بیش رفته است اینست مثال روشن وشرح کرده است سخت خوب واین نیک معروفست
وآسان بس هر نمودار که هست با حکامی باشد یا قیاسی یا حسابی ودرین نمودار سه
اصل هست بس اعتماد بر وی بیشترست فصل ششم در نمودار والیس اسکندرانی
قول او چنانست که بدین نمودار باب ساعات تقویم درست کنند وجه عمل انست که چون
ساعات ولادت تخمین شنوند افتاب وماه را تقویم کنند دران وقت وبعد بکیرند از
درجهٔ شمس با درجهٔ قمر بمطالع بلد وان را دلیل افتاب نام کنند بس اکر ولادت بروز
بود قوس النهار را در ساعات تخمین ضرب کنند واکر ولادت بشب بود قوس اللیل را ضرب
ضرب کنند واکر مضروب از دوز یادت باشد دوازده طرح کنند وان باقی را دلیل طالع
نام کنند بس اکر دلیل افتاب زیادت طالع باشد ساعات تخمین زاید بود بر ساعات
ولادت واکر کمتر بود ناقص باشد جون معلوم کردد زایدست یا ناقص بکیرند بعد مابین
بدرجات سوا اکر این مابین کمتر از صد وهشتاد درجه بود صد وهشتاد از و
طرح کنند وباقی را بر بانزده قسمت کنند خارج قسمت اجزا باشد ازانک هر بانزده
از وی ساعات نام کنند بس بنکرند اکر ساعات تخمین زیادت افتاده بود این تعدیل
ساعات از وی کم کنند والا بروی افزایند انج ماند باشد ساعات ولادت بود محقق بی
ساعات طالع استخراج کنند مثال در طالع روزی ساعات تخمین انبی ح له تقویم
افتاب چندین ح ما مه تقویم ماه این یا د بعد ما بین النیرین مطلع این شط
کا واین دلیل افتابست باز قوس النهار این قفول در ساعات تخمین ضرب کرده شد
حاصل امد مرفوع اواین صح یه واین دلیل طالع است جون دلایل افتاب زایدست
بر دلیل طالع معلوم شد که ساعات تخمین بیشترست باز کرفته شد بعد بینهما بدرجات
سوا این شمح کا صد وهشتاد از وی کم کرده شد باقی ماند این صح کا این را بر
بانزده قسمت کرده شد سخط وکسر اورا در ج ضرب کرده آمد کسب مبلغ چندین یا د
واین تعدیلست جون دلیل افتاب زایدست از دلیل طالع تعدیل از ساعات تخمین کم
کرده شد باقی ماند چندین وان ساعات ولادت باشد محقق بحکم ان نمودار فصل
هفتم در نمودار ماشاءالله مصری اعمال ان نمودار بر حسابست قول او چنانست که برهان
هندسی ثابت است که بیوسته جزو معدل بیان دو جزو با معدل باشد واین را حکما
خطایی خوانند واین نمودار بر قیتی عمل کنند که یک نمودار دیکر کرده باشد وا درجهٔ
طالع دور افتاده باشد بس بعد بکیرند میان طالع تخمین وطالع نموداری بدرجات
سوا وان را تضعیف کنند ویک نیمه را بر جزو کمتر افزایند واز جزو بیشتر نقصان کنند
انچ از زیادت ونقصان حاصل اید درجهٔ طالع باشد ازان جهت که جون طالع نموداری

از طالع تخمین دور بود در دو طالع خطا باشد چون مابین بگیرند آن طالع بود
بحکم این نمودار اما بعضی گفته اند که بعد مابین مطلق گیرند و نصف او بر طالع
کرد افزایند یا از مطالع بیشتر نقصان کنند تا مطالع طالع بود قوس او بگیرند
طالع حاصل آید محقق والله اعلم فصل ششم در تصحیح کردن
ساعات ولادت جهت تقویمات کواکب و دیگر اعمال چون ساعات ولادت محقق باشد
نمودار حاجت نیفتد و چون درجهٔ طالع نمودار درست شود از آن بگردد پس ساعات
ولادت واجب کند بتحقیق بردن تا تقویمات کواکب معلوم شود و دانستن این
باستقرا باشد از آن جهت که دور افتد مثلا چون چنانکه تا مواضع آفتاب داشته
شود ساعات ولادت حاصل نیاید و یا ساعات ولادت درست نشود موضع آفتاب
معلوم نکرده پس باضطرار یکی را بتقریب باید اعتبار کرد و دیگری را از وی معلوم کرد و
طریق عمل آنست که موضع آفتاب بنصف النهار نزدیکتر معلوم کنند و مطالع او بگیرند
بفلک مستقیم من اول الحمل از مطالع بنصف النهار ما قبل یا ما بعد آن بگیرند و فضل
ما بین این دو مطالع را بر دو افزایند و بر بیست و چهار قسمت کنند تا از آن یکساعة
حقیقی بیرون آید در آن شبانروز پس مطالع آفتاب قبل الولادة از مطالع عاشر کم کنند
الخ مانده از زمان ما بین وقت ولادة از نصف النهار قبل الولادة باشد بر مقدار زمان
یکساعة حقیقی قسمت کنند الخ بیرون آید ساعات بعد باشد از نصف النهار قبل الولادة
تا وقت ولاده چون ساعات بعد بتحقیق بدانند و ساعات نصف النهار ساعات ولادة مقرر
گردد و این عمل بروز و شب تفاوت کند و آن بچهار وجه افتد پس یک وجه را مثال نمود
شد تا وجهی دیگر از اینجا قیاس کنند مثال ولادتی بود بعد از نیم و تقویمات آفتاب در نیم
روز بعد الولادة ثلث ط کو یه مطالع او بفلک مستقیم این رحط مط ع باز تقویم
آفتاب در نیم روز قبل الولادة این ط کو مه مطالع او بفلک مستقیم این رصح سـ ح
فضل ما بین المطالعین این ا ره این را بر دو زیادت کرد و شد گشت چندین شاره

بر بیست و چهار قسمت کرده شد گشت چندین که سـ م و این از زمان یکساعة حقیقی
این شبانه روز است مطالع جزو آفتاب در نیم روز قبل الولادة از مطالع عاشر کم کرده است
چندین رسـ کو ما کم کرده شد باقی ماند چندین رسـ ح ک و این از زمان بین نصف
النهار قبل الولادة است تا وقت ولادة این را بر آن زمان یکساعة حقیقی قسمت کرده شد
گشت خارج این ـ کـه ل و این ساعات بعد است از نصف النهار قبل الولادة تا وقت
ولادت ساعات نصف النهار ماضی این ده ل و این را از ساعات بعد کم کرده شد باقی
ماند این ـ کـه کو و این ساعات ولادت باشد از اول گذشته محقق پس بدان سا
عات بعد تقویم کواکب کرده شد اما جماعتی که مطالع درجهٔ طالع بگیرند بدیله و مطالع
آفتاب بروز و بشب مطالع نظیر آفتاب از او کم کنند و باقی را بر پانزده قسمت کنند الخ
بیرون آید از آن ساعات ولادت دانند و این سخت دور از کار باشد و ذکر تسویه البیوت
و تقویمات کواکب رفته است و ساختن زایچه طالع و کواکب در وی و کان آنست که دیگر اعمال
هیچ موارده و کتاب دیگر حاجت نشود والله اعلم و اگر ولادت قبل از نصف النهار باشد
مطالع آفتاب در نصف النهار قبل الولادة از مطالع عاشر کم کنند و بر از مان یکساعة حقیقی
قسمت کنند ساعات بعد ماضی حاصل آید ساعات نصف النهار ماضی ساعات شب از آن
کم کنند ساعات ولادت محقق و چون آن ساعات بعد را از بیست و چهار کم کنند سا
عات بعد ماند بدین ساعات کواکب معلوم کنند والله اعلم فصل نهم
در استخراج درجهٔ طالع بعمل امتحان التی هست آنرا امتحان خوانند و بدو رصد کنند در
اوقات شبانه روز بدانند و آن چنان باشد که طاسی بود و در زیر او ثقبهٔ فرو ایند در
آب صافی نهند و اعتبار کنند که از نصف النهار تا نصف النهار دیگر چند کرت بزیر همی
رود و چون دور شبانه روز معلوم کرده و حقهٔ هر ساعتی از او بدانند و در خراسان
آب کار نیز بدین طریق قسمت کنند چنانکه بدانند که هر شخص را چند ار قسمت آ
از دور شبانه روز پس از طلوع تا غروب آفتاب تا نیم روز آنجه اصطلاح ایشان بود فنجان

دران نهند ان مقدار که حصهٔ او بود بر شود شخص دیگر که بعد از و بود ابتدا کند و این
این الت را طشتیه خوانند چون ولادتی اتفاق افتد ایشان فنجان بر آب نهند تا وقتی
معین یا از وقتی معین فنجان بر آب نهند تا وقت ولادت بدان عدد فنجان معلوم
کرده و این از ولادت یا بعد از ولادت انرا در بیست و چهار ضرب کنند و بر دور تمام
شبانروزی قسمت کنند انچ بیرون آید ساعات صحیح بود اگر چیزی مانده از و دقایق
و ثوانی بدانند مثال شبانروزی فنجان لو نه شده بود و بعد از طلوع افتاب انرا
در بیست و چهار ضرب کرده شد گشت چندین کا ۳۱ بر دور شبانروزی که فنجان لو نه
بود قسمت کرده آمد گشت خارج این اه ته و این ساعات دقایق و ثوانی است
حصهٔ ان شبانروز فنجان اما وقت باشد که فنجانات بود و با کسور طریق انست که اگر
نیم بود صحاح را نیز نصف کنند تا مبلغ نیمها شود و اگر ثلث یا ربع یا خمس بود تجنیس
کنند و در بیست و چهار ضرب کنند و بر مخرج کسر قسمت کنند و خارج قسمت را بر دور
قسمت کنند و ساعات بیرون آید مثال شبانروز فنجان و نیم بود ۱۶ تجنیس کرده شد
گشت چندین ۳۳ این را در بیست و چهار ضرب کرده شد مضروب ان ۷۹۲ بر مخرج که
ست این ۳۳ قسمت کرده شد حاصل امد این ۳۹۶ بر دور شبانروز قسمت کرده
شد بیرون آمد چندین ۱۲ ۴ و این ساعات است از حصهٔ شبانروز و هم فنجان و
این تمام است باب معرفت سمت قبله در اقالیم سبعه بطریق دایرهٔ هندی
چهار فصل است فصل اول در دانستن خط زوال و اوقات دیگر شناختن
قبله واجب بر هر مسلمان جهت انکه رکن اعظم از پنج رکن اسلام یکی نماز است و از
اصل که بیرون نماز است یکی شناختن قبله است و درین علم چیزها گفته اند اما انچه بروی
اعتماد کرده اند این طریق است چون خواهند که سمت قبله بدانند اول باید که خط
زوال در شهر مطلوب معلوم کنند بعد از ان که طول و عرض شهر تحقیق شده باشد باره
از زمین را راست کنند چنانکه اگر آب بر میان او ریزند به اطراف زمین برابر رود

یک سو میل بیشتر نکند و بر انجا دایره بکشند و بمقیاس مرکز دایره در نشانند چنانکه
بمقیاس بقدر ربعی از قطر این دایره بالا زمین باشد و در راستی مقیاس عظیم احتیاط
کنند بدان طریق که مهره ثقیل از سر چوبی در آویزند و بدان چوب خطی کشند بر عرض ولی
خط را بر سر مقیاس ببندند و بر یک طرف او بنگرند اگر مهره تا مقیاس جندی بعد است از مقیاس
سازند و سه طرف دیگر را همین شرط بجا آرند و احتیاط کنند مثلاً چنانکه بنائ را مرد بنا و راست
بر آورده باشد ان مقیاس را نیز چنان راست کنند و سر مقیاس را باریکتر از میانهٔ مقیاس
کنند پس ظل مقیاس را نگاه دارند تا کجا از کنار دایره در خواهد امد انجا علامتی
بکنند و چون زوال بگذرد ظل منعکس کرده گوش دارند تا وقت بیرون رفتن سر ظل
با دایره کجا تقاطع میکنند علامت دیگر بر انجا کنند این قوس که حاصل امده باشد از طرف
شمالی انرا تنصیف کنند و خطی مستقیم بکشند از نصف ان قوس که چنانکه بر مرکز دایره بگذرد
پس این را خط زوال خوانند بدان سر خط که از سوی شمال است علامت شمالی کنند و بر سر
دیگر علامت جنوب باز خطی مستقیم بکشند ان علامت ظل اول بظل ثانی و بر سر ظل اول علامت
مغرب و بر سر ظل ثانی علامت شرق تا هر چهار جهت تعین کرده اما طریق دیگر انست که
چون مقیاس راست کنند ارتفاع افتاب شرعی بگیرند و در ان وقت بر سر ظل نشان کنند
و همان روز ارتفاع غربی بگیرند چون مقدار عدد ارتفاع شرقی رسد بر سر سایه هم نشان
کنند و قوسی که ازین دو نشان پدید امده باشد انرا تنصیف کنند چنانکه گفته شد و ارباع پیدا
کنند پس هر گاه که ظل بخط استوار رسد نیم روز باشد چون از ان خط بگذرد اول وقت نماز پیشین
در اید و چون بقدر طول مقیاس از سایهٔ نصف النهار یکبار زیادت شود اول وقت
نماز دیگر در اید بقول بعضی فقها و چون دو بار زیادت شود وقت
مستحب باشد بقول بعضی فقها و این طریق جهت انست تا دایرهٔ ثابت
کنند در موضعی که خواهند و دایم اوقات نماز آنجا معلوم کنند مثال
اینست

بباید دانستن که خط ارن حما
یعنی از مغرب تا مشرق از جهت
شناختن طول بلداست
و خط ازین ر تا ب جهت
شناختن عرض بلداست
و این مرکز دایره است
موقع بلد و شکل چنین
که تسویة القبله یکسان نباشد
بهر شهری جهت انکه طول و عرض
شهرها مخالفست پس بباید شناختن

شمال
خط زوال
مخرج ظل
مشرق ا خط
درصیف
مدخل ظل
د مغرب
مخرج ظل
درشتا
مدخل ظل
جنوب

سمت قبله و طول و عرض مکه است و طول مکه
بر رصد متقدمان چندین عز ، است از جزایر خالدات و عرض او این کام از خط استوا
بطرف شمال

فصل دوم در دانستن سمت قبله هشت وجه است
وجه اول انست که عرض شهری که با عرض مکه مساوی بود بر دو طول او کمتر از طول
مکه قبله اهل ان شهر بر خط راست بود بسوی مشرق جهت انکه شهر بمغرب نزدیکتر باشد
از مکه و مکه در مشرق او بود پس اهل ان شهر روی بمشرق ارند تا بر مکه افتد وجه دوم
انست که عرض شهری با عرض مکه مساوی بود و طول او بیشتر از طول مکه قبله ان شهر
بر خط راست بود از مشرق بسوی مغرب جهت انکه ان شهر بمشرق نزدیکترست از مکه
پس اهل ان شهر روی بمغرب ارند تا بر مکه افتد وجه سیم که طول او با طول مکه مساوی بود
و عرض او کمتر از عرض مکه بود پس قبله این شهر بر خط زوال بود و روی این شهر بر خط شمال
افتد جهت انکه در طول با مکه مساوی است و عرض او بخط استوا نزدیکترست لابد بر قطب
شمالی افتد وجه چهارم انست که طول شهری با طول مکه مساوی باشد و عرض او زیادت

از عرض مکه بود پس قبلهٔ این شهر بر خط زوال باشد و روی اهل این شهر بقطب
جنوبی بود جهت انکه در طول با مکه برابر است و در عرض بیشتر پس این شهر بقطب
شمالی نزدیکتر بود لابد روی اهل این شهر بر قطب جنوبی افتد وجه پنجم که
طول و عرض شهری کمتر از طول و عرض مکه باشد پس درین شهرها حاجت افتد باستخراج
سمت قبله از ان جهت که روی اهل این شهر بسوی ربعی افتد از دایرهٔ فلک که میان مشرق
و شمالست چون این شهر بخط استوا و مغرب نزدیکترست لابد روی اهل این شهر بسوی
مشرقی شمالی افتد وجه ششم انست که طول شهری زیادت از طول مکه بود و عرض کمتر
از عرض مکه درین شهر هم حاجت افتد باستخراج سمت قبله از ان جهت که روی اهل این شهر
بسوی ربعی افتد از فلک که میان شمالیست وجه هفتم انست که طول شهر کمتر از طول
مکه بود و عرض او بیشتر از عرض مکه بود و این شهر مغربی بود از مکه و روی اهل این شهر
بسوی ربعی افتد از دایرهٔ فلک که میان جنوب و مشرقست وجه هشتم انست که طول
و عرض شهری زیادت از طول و عرض مکه بود چنانکه معلومست لابد روی اهل این شهر
بسوی ربعی افتد از دایرهٔ فلک که میان قطب جنوب و مغربست پس درین شهر حاجت
افتد باستخراج سمت قبله طریق عمل انست که دایرهٔ خط زوال و افاق و ارباع پیدا کند
چنانکه گفته شد و چون طول این ناحیت بیشتر از طول مکه باشد این ناحیت را مشرقی خوانند
پس قسمت ان قوس را که میان جنوب و مغربست از دایره یعنی از ح تا ث ر
بنود درجه شمارست و خط جنوب را که از ان ر تا این ه یعنی از جنوب تا مرکز
دایره که بموضع بلداست هم قسمت کند بنود بعد از ان بنگرند که مابین طول این شهر
و مکه چندست پس بشمرند بعد دان درجات از مرکز دایره که این داست تا این جز
بسوی مغرب انجا که برسد علامت طول کنند باز بنگرند که مابین عرض این شهر و عرض مکه
چندست پس بشمرند بعد دان درجات از مرکز دایره که این داست تا این ر بسوی
جنوب و این خط را زوال داشتند انجا که برسد علامت عرض کنند انگاه از علامت طول

خطی مستقیم بکشند بسوی ربع درجات جنوب با بقوس دایره باز از علامت عرض همچنین
خطی بکشند مستقیم بسوی ناحیت مغرب تا بقوس دایره پس هرجا که این دو خط تقاطع کنند
آن نقطه موضع مکه باشد بدانجا این و علامت بکشند باز از آن که مرکز دایره است
و موضع بلد این و خط مستقیم بکشند چنانکه بر اقسام دایره بگذرد انجا که تقاطع کنند رقم
آن نقطه علامت سمت قبله باشد از طرق جنوب شمال او روشن نموده شد بر طول و عرض
همدان شمال اما خط زوال از این ب تا این د و خط استوا از این ا تا ج
و بعرض همدان ه که مرکز دایره است و قوس مقسوم از این د تا ج بنود درجه و خط
این ه تا ج مقسوم بنود درجه اما تفاوت میان طول مکه و همدان این ط ک و علامت
طول نوشته بسرخی و تفاوت میان عرض مکه و همدان این به ک و علامتها نوشته
بسرخی آنگاه خطی کشیده از علامت طول در زیر خط زوال با قوس دایره و خطی دیگر
کشیده از علامت عرض برابر خط استوا تا قوس دایره پس آنجا که هر دو خط بهم رسیده اند مکه است
و علامت او این و از مرکز دایره تا بدانجا که هر دو خط بهم رسید دایه بعد مسافتست از شهر همدان
تا مکه و آن خط مستقیم که از مرکز دایره که موضع شهر ست بر تقاطع دو خط گذشته همین بر موضع
مکه و برابر دایره رسیده است سمت قبله است و آن عدد که خط بر وی گذشته است سمت
بچندان درجات از دایره و آن قریب چهل درجات جنوبی و این صفات در سفر
همدان جنوبی کان چنانست که این روشن نزد کسی نگفته است و نیاورده در استخراج
سمت قبله دایره هندی نیست در شمال والله اعلم

فصل سیم

در دانستن بعد مسافت میان شهر مطلوب و مکه چون خواهند که بدانند که از شهر مطلوب
تا مکه چند است بفرسنگ و میل و گز و اصابع و جو طریق آنست که یکبار پرگار بر مرکز نهند
که بجای شهر مطلوبست و پای دیگرش بسر چیزی که بگذرد آن عدد را با مرکز دایره بشمرند که
چند است و آنرا جذر مجموع مربع ما بین الطولین والعرضین کنند و آنرا در شانزده و چهار دانگ و نیم
ضرب کنند آنچه حاصل آید فرسنگ باشد میان شهر مطلوب و مکه بشرط آنکه خطرات فرض کنند فرازی

و نشیبی و خم شمال درین دایره پای بر مرکز نهاده شد و پای دیگرش بر موضع مکه و بر خط
مقسوم بر نود که آید و کسی بکذشت بر نوزده عدد پس آن نوزده عدد جذر مجموع مربع
ما بین الطولین والعرضین باشد آنرا در شانزده و چهار دانگ و نیم ضرب کرده شد و بر دوازده
قسمت کرده آمد از آنجهت که دوازده و نیم دانگ دیناری باشد حاصل آمد این ۱۸۱۳ و این
سیصد و بیده فرسنگاست و ثلث پس این مقدارست بعد مسافت از بقعه همدان تا مکه بی
فراز و نشیب و در کشها

فصل چهارم

در دانستن اجزاء فرسنگ و مساحت زمین بطلیموس
رصد کرده است بارتفاع قطب معدل النهار و چنان یافته که هر فرسنگی میلی است و هر میل هزار
گز و هر گزی سی و دو اصبع و هر اصبعی شش جو بپهلو بهم نهاده پس اگر خواهند که فرسنگها را
میل کنند در سه ضرب کنند مضروب میلها باشد و اگر میلها را در سه هزار ضرب کنند مضروب
گز باشد و گز را در سی و دو ضرب کنند مضروب اصابع باشد و اصبع را در شش ضرب
مضروب جو باشد و حصه یک درجه از معدل النهار شصت و شش میل است و چهار دانگ
پس اگر میلها حصه یک درجه را در سیصد و شصت ضرب کنند حاصل آید بیست و چهار
هزار میل و این مقدار دور روی زمین است اما بقول متاخران دور روی زمین
بیست هزار و چهارصد میل است بشرط آنکه هیچ فراز و نشیب حساب نکنند اما از فلک
البروج حصه یک درجه نود هزار و پانصد و چهل و دو فرسنگ است و چهار دانگ فرسنگ
و حصه یک دقیقه شش هزار و پانصد و چهل و دو فرسنگ است و نیم و حصه یک ثانیه صد و
سه فرسنگ و کسری اما از روی زمین حصه یک درجه نوزده فرسنگ است و کسری و بقول
متاخران شانزده فرسنگ است و چهار دانگ و نیم پس قطر زمین را هر کسی معیار ساخته اند
و دور افلاک و کواکب مساحت کردند و مقدار هر یک پدید آورده مختصران هدایت که نموده
اما بعضی گفته اند که آنچه در عالم معمورست آنرا بهفت قسم کرده اند و هر قسمی را اقلیمی را خوانند
و درین هفت اقلیم صد و نود و نه کوهستان ۱۱۴ و سیصد و پنجاه شارستان نامدارست
و هفت دریاست و صد و سی و هشت رود است و سی و سه جزایرست حوق نیاک و کوه

عمارت زمین بر دو قسم است سد و روم و بردم برد و جنس اند سیاه و سفید و
باقی انواع خلایق

باب

در شرح کواکب ثابته اصحاب ارصاد آنچه برصد
دریافته اند از کواکب غرایب هفت کانه هزار و بیست و دو اند وایشانرا کواکب ثابته خوانند
وایشانرا در شش مرتبه اند آنچه بزرگتر اند در مرتبهٔ اول وان پانزده است وآنچه در مرتبهٔ
دوم اند چهل و پنج اند وآنچه در مرتبهٔ سیم اند دویست و هشت اند وآنچه در مرتبهٔ چهارم اند
صد و هشتاد و چهار اند وانچ در مرتبهٔ پنجم است دویست و شانزده اند و باقی در مرتبهٔ
ششم اند واین مرتبه را قدر نیز خوانند و معظم گویند اما ازین مبلغ پنج کوکب برشمال
غیم اند و شش بر شبه ابر اند که آنها سحابی خوانند و هشت تاریک اند که آنها مظلمه خوانند
پانزده کوکب که عظم اول اند آنها را بر اصطرلاب رسم کنند اول کوکبی روشن که بر آخر صورت
[illegible] یک سهیل گذرد و او در حمل است و اول تاریخ این زیج دوم کوکبی سرخ است که او را
دبران خوانند در آخر ثور است سیم زحل سیری است در جوزا چهارم عیوق است کوکبی
روشن سرخ در جوزا پنجم منکب الجوزا است کوکبی روشن و سرخ در جوزا ششم شعری یمانی
کوکبی روشن در سرطان هفتم سهیل یمانی کوکبی است روشن که بسرخی زند بگرد قطب جنوبی
گردد در سرطان هشتم شعری شامی نیست و او کوکبیست بنود کمتر از شعری یمانی نیست و سفید است
وگذشتن او بر بالای شعری یمانی تحت باشد در سرطان نهم قلب الاسد منطقهٔ فلک البروج واو در
اسد است دهم صرفه کوکبی سفید بر بالای سماک اعزل در میزان سیزدهم قنطورس نزدیک
سهیل گذرد در میزان چهاردهم نسر واقع گذشتن او بر برابر [illegible] در جدی پانزدهم
دهم فم الحوت روشن در دلو این پانزده کوکب اند که از همه کواکب بزرگتر اند و در
عظم اول اند اگر بر درجهٔ طالع شخصی افتد عطیت عظمی دهد یا در درجهٔ وسط السما افتد یا
در درجهٔ سهم السعادة سعادتها عظیم دهند از مال و جاه و اگر در ابتدای کاری یا عمارتی
در یک درجهٔ اوتاد افتد آن کار و آن عمارت پایدار و با برخورداری بود اما آن نیز دو
کوکب دیگر که در عظم دوم اند از مبلغ چهل و پنج که گفته شد اول رأس الغول سرخ رنگ در

ثور دوم منکب الاین است در جوزا سیم منطقة الجوزا است در جوزا چهارم مسک
العنانست در جوزا پنجم رأس القوام است در سرطان ششم یمین الحبة است در اسد هفتم
ذنب الاسد است در اسد هشتم قلب العقرب است در عقرب نهم رأس الحوا است در قوس دهم
عرقوب الرامح است در جدی یازدهم نسر الطایر است در جدی دوازدهم ردفات
در حوت سیزدهم منکب الفرس است رسیده در حمل بس ان بیست و هشت ستاره که بیل بوستی
دارند موثر عظیم بوند در احوال عالم و عالیان وآنچه مثل ایشان سپیدی باشد سعد اند
وآنچه بسرخی زند نحس اند واما کواکب که در عرض شمالی باشند پیش از درجه خود برآیند
وبعد از درجه خود فرو روند وآنچه در عرض جنوبی باشند بعد از درجه خود برآیند و پیش
از درجه خود فرو شوند اما حکم کواکبی که بر درجهٔ طالع افتند یا بدرجهٔ طالع یا بدرجات
دیگر نه آنچنانست که درجهٔ تقویم ایشان موافق درجهٔ طالع یا عاشر افتد اگر ایشانرا عرض
باشد که اگر کسی چنین داند سهو باشد بلکه مقصود درجهٔ طلوع او بود موافق درجهٔ طالع باشد
واگر در اختیاری نگاه دارند درجهٔ طلوع کواکب را درجهٔ طالع دارند واگر درجهٔ عاشر باشد
درجهٔ ممر او را باید که درجهٔ عاشر کنند یا کوکب در عاشر افتد واگر درجهٔ ممر کوکب درجهٔ
عاشر مولود اتفاق افتد عطایای عظیم دهد واگر نه چنین است در اعمال بیشتر است چه اتفاق
حادث بر درجات ممر را اعتبار میکنند معلوم شد که حق اینست

فصل

در استخراج سهامات سهم عبارت از بعد دو دلیل بر یکی جز در صورت طالع پس نتیجه آن
دو دلیل باشد و دلیل سیم بود بران مدلول و سهمها بسیارست و در ان اختلاف بی
شمار اما آنچه ضروریست و دانستنی تقویم را طالع در مولود و طالع سال عالم آورده شد
پس طریق استخراج سهم آنست که بعد بگیرند از دلیل بدلیلی چنانکه برج و درجه و دقیقه
یک دلیل از دوم کم کنند و اگر نتوانند دور بیارند آنچ باقی ماند بعد باشد آنرا بر طالع
افزایند آنچ شود موضع سهم باشد اما دو سهم است یکی سهم السعادة دوم سهم الغیب که از زین
استخراج کنند وجه عالی آنست که چون طالعی باشد روزی آفتاب و ماه را تقویم کنند

بوقت مفروض وتقویم آفتاب از تقویم ماه کم کنند آنچه ماند بعد بود و بیان مردوان را
بر مطالع افزایند آنچ شود موضع سهم السعاده باشد باز همین بعد را از طالع کم کنند
بر عکس اول آنچه ماند سهم الغیب باشد اما اگر طالع شبی باشد بعد از ماه گیرند با آفتاب
و بر مطالع افزایند سهم السعاده حاصل آید و همان بعد را از طالع کم کنند سهم الغیب
حاصل آید مثال طالع این ب ک ط روزی تقویم آفتاب این ا ز کا تقویم ماه این یا
ید م تقویم آفتاب از ماه کم کرده شد باقی ماند چندین ی ز ط این تعدیل است بیان آنک
و ماه این را بر مطالع افزوده شد برج برج و درجه بدرجه و دقیقه بدقیقه چون
برج از دوازده زیادت شد دوازده ازو طرح کنند باقی ماند چندین ز ب که واین موضع
سهم السعاده باشد باز همان بعد را از طالع کم کرده شد و برج از شش برج سوا نست
دخش دوازده که دورست آورده شد با ضافت طالع وبعد ازو کم کرده شد باقی ماند چندین
ح ط ه واین موضع سهم الغیب است پس هر سهمی که استخراج کنند طریق عمل همین است
تفاوت در طالع شبی و روزی باشد سهم المال بروز و شب از خداوند خانهٔ مال بعد
گیرند یا درجهٔ خانهٔ مال بر توالی و بر طالع افزایند موضع سهم المال حاصل آید سهم الاب
بروز آفتاب بعد گیرند تا زحل و شب و شب از زحل با آفتاب و بر طالع افزایند سهم
الام بروز از زهره بقمر گیرند و شب از قمر بزهره سهم التزویج مردرا بروز و شب از آفتاب
تا زهره گیرند و زن را بروز و شب از زهره تا آفتاب گیرند و بر مطالع می افزایند موضع
آن سهم حاصل آید اما سهم اقربا و فرزند و بیماری و سفر و عمل و دوستان و دشمنان این همه
مانند سهم المال است چنانک بروز و شب از صاحب خانه یا درجهٔ خانهٔ مطلوب بعد گیرند
و بر مطالع افزایند سهم الملک بروز از مریخ با قمر گیرند و شب از قمر بمریخ و بر طالع افزایند
سهم العاهه بروز آفتاب تا زحل گیرند و شب از زحل تا آفتاب سهم الشرف بروز آفتاب
نوزده درجه حمل بعد گیرند و شب از ماه تا سه درجهٔ ثور بر طالع افزایند سهم العقل بروز از
مشتری تا زحل گیرند و شب از زحل با مشتری سهم عقل بروز از عطارد با مریخ گیرند و شب

از مریخ تا عطارد سهم بندگان بروز و شب از عطارد با قمر گیرند سهم سباع بروز و شب از زحل
با قمر گیرند سهم رجا بروز از زحل تا زهره گیرند و بشب از زهره تا زحل سهم الموت از صاحب خانهٔ هشتم
گیرند تا درجهٔ هشتم و بر طالع افزایند بروز و شب اما بقول دیگر از قمر تا درجهٔ هشتم گیرند و بر تقویم
زحل افزایند بروز و شب تا موضع سهم حاصل آید والله اعلم بالصواب

فصل

در دانستن تسویة البیوت بشش طریق اول در دانستن مرکز عاشر تسویة البیوت عبارت از راست
کردن درجات یازده خانهٔ دیگر است بعد از آن و در درجهٔ طالع محقق شده باشد بعضی از
متقدمان چندان درین عمل مساوی بجا آید و اقسام بروج بر نظم طبیعی رانده اما متاخران سخت
کوشیده اند درین عمل و راه‌ها باریک زده چنانک چون تسویة البیوت کنند اقسام بروج از نظم
طبیعی نکرده با حدی که دو مرکز در یک برج افتند و باشد که مرکز برج دوم در برج سیم افتد
سبب آنکه این عمل نه بر فلک مستقیم است و درین بسیار طریقها گفته اند آنچ بصواب نزدیکتر است
آورده شد پس چون درجهٔ طالع محقق شود درجهٔ عاشر استخراج کنند و آنرا دو وجه است
اول آنست که مطالع طالع را قوس کنند در جدول مطالع فلک مستقیم من اول الجدی آنچ حاصل
آید درجهٔ عاشر بود دوم آنست که نود درجه از مطالع طالع کم کنند آنچ ماند قوس او بگیرند
از جدول مطالع فلک مستقیم من اول الحمل مرکز عاشر حاصل آید پس مرکز غارب نظیر درجهٔ طالع بود
مرکز رابع نظیر مرکز درجهٔ عاشر و این چهار مرکز را ازین چهار راست چهار برج اوتاد طالع خوانند
چون مراکز چهار خانه معلوم شود مراکز هشت خانهٔ دیگر بباید دانستن طریق دوم آنست در تسویة
البیوت که یک معرفت مطالع طالع بگیرند بفلک مستقیم من اول الجدی و مطالع طالع ببلد از و
کم کنند آنچ ماند ثلث او بگیرند و آنرا تعدیل اول نام کنند تا آن فضل را در بیست دقیقه
ضرب کنند مرفوع ثلث او باشد پس تعدیل را از شصت نقصان کنند آنچ ماند تعدیل
ثانی باشد چون تعدیل اول بر مطالع عاشر زیادت کنند مطالع حادی عشر گردد
بار دیگر زیادت کنند مطالع ثانی عشر گردد بار سیم زیادت کنند مطالع طالع حاصل آید بفلک
مستقیم پس یکی میزان این عمل آنست که چون قوس آن مطالع بگیرند بفلک مستقیم تا قوس مطالع

طالع بلد موافق آید پس بر مطالع طالع تعدیل ثانی زیادت کنند مطالع بیت ثانی حاصل
آید بار دیگر زیادت کنند مطالع ثالث شود بار سیم برافزاید مطالع بیت رابع شود میزان
او آنست که دقایق مطالع بیت رابع با دقایق مطالع موافق بود و میزان دیگر آنست که درجات
ما بین مطالع طالع و مطالع رابع را صد و هشتاد درجه باشد راست و اگر خلاف این باشد
عمل باز کنند پس این مطالعات را قوس کنند در آن جدول مطالع فلک مستقیم که درجهٔ عاشر
از و استخراج کرده باشند تا درجات این چهار بیت دیگر معلوم شود و این چهار بیت دیگر که
در مقابله چهار باشد درجات ایشان همین بود طریق سیم آنست قوس النهار درجهٔ طالع
استخراج کنند چنانکه گفته شده است و آنرا بر دوازده قسمت کنند اجزا ساعات درجهٔ
حاصل آید از مضاعف او تعدیل او بود آنرا از شصت کم کنند تعدیل ثانی باقی ماند اعمال
مانند طریق چهارم آنست که مطالع طالع بگیرند و بفلک مستقیم من اول الحمل فصل بردارند
تا مطالع طالع بلد و آن تعدیل النهار درجهٔ طالع باشد آنرا در دوازده ضرب کنند و اربع
کنند جزو تعدیل النهار باشد پس اگر طالع برج جنوبی باشد جزو تعدیل را از پانزده
کم کنند و اگر برج شمالی بود بر پانزده زیادت کنند آنچ شود یا ماند اجزا ساعات درجهٔ
طالع باشد مضاعف او تعدیل اول بود از شصت کم کنند تعدیل ثانی ماند پس تعدیل
اول را بر مطالع عاشر افزاید چنانکه گفته شده است مطالع حادی عشر گردد بار دیگر برافزاید
مطالع ثانی عشر گردد اما تعدیل ثانی را از مطالع عاشر کم کنند مطالع بیت تاسع گردد و بار
دیگر کم کنند مطالع بیت ثامن گردد پس قوس کنند این مطالعات را تا مرکز شش خانه که فوق
الارض است حاصل آید درجات شش خانهٔ دیگر در مقابلهٔ این شش خانه باشد طریق پنجم آنست که
نیک آسانست که بعد از مرکز عاشر و درجهٔ طالع بگیرند بدرایات سوا و ثلث او را بر مرکز عاشر
زیادت کنند مرکز حادی عشر باشد بار دیگر زیادت کنند مرکز ثانی عشر باز شش درجه بر مرکز
ثانی عشر افزاید مرکز ثالث عشر باشد و چون صد و بیست درجه بر مرکز حادی عشر افزاید
مرکز ثالث بود و این عمل تقریب بود طریق ششم آنست که قوس النهار درجهٔ طالع را بر شش

قسمت کنند خارج قسمت تعدیل اول باشد تعدیل ثانی را از و بدانند باقی عمل مانند
که گفته شد **فصل** در دانستن صورت طالعها که اتفاق افتد صورت طالع
را زایچه خوانند و هر صورت طالع که اتفاق افتد از سه قسم بیرون نباشد یا قایم باشد
یا مایل یا زایل اما قسم اول که قایم است آنست که طالع برجی اتفاق افتد و مرکز
برج دوم از دوم و سیم از سیم همچنین تا دوازده اما قسم دوم که مایل است آنست که طالع
برجی اتفاق افتد و مرکز برج دوم از برج سیم باشد پس مرکز عاشر او از برج یازدهم
بود همچنین تا دوازدهم خانه اما قسم سیم که زایلست آنست که طالع برجی اتفاق افتد
و مرکز دوم سیم از و باشد پس مرکز عاشر او از برج نهم بود و همچنین تا دوازده اما
طالع قایم را چون بنویسند البیوت کنند مرکز هر خانه سه دروی باشد پس چنانکه بود بنویسند
اما طالع مایل را چون مرکز دوم در برج سیم افتاده باشد با برج دوم بنویسند و اشارت
ببرج سیم کنند مثال آنست که طالع از برجی جدی اتفاق افتد اما مرکز دوم او که از برج
دلو می آید در برج حوت آید پس در صورت طالع چندین نویسند که اشارتی دلو من حوت
و برج سیم اثاث حوت من الحمل و باشد که لفظا رقم یاد کنند همچنین تا آخر دوازده خانه اما
طالع زایل را چون مرکز دوم سیم از وی باشد نام برج دوم برند و اشارت بر طالع کنند
مثال آنست که طالع اول سرطان باشد و مرکز دوم هم در سرطان افتد پس در صورت طالع بنویسند
که اثاث اسد من سرطان و برج سیم را اثاث نبشند من الاسد همچنین تا دوازده خانه پس طالع از درجهٔ
طالع بود یا مرکز دوم هرجا که افتاده بود و دوم از مرکز دوم باشد تا بدانجا که افتاده باشد
همچنین تا دوازده اما بعض گفته اند که قوت طالع از برج طالع بود تا آخر برج طالع و برج دوم
و سیم را حکم همچنین باشد تا دوازده خانه اما بعض بزرگان که قوت طالع از درجهٔ طالع بود
تا درجهٔ دوم و از درجهٔ دوم قوت دوم باشد تا درجهٔ سیم علی هذا اما جمهور برآنند که قوت
طالع از درجهٔ طالع است تا بجدی که پنج درجه ماند با مرکز قوت دوم طالع از درجهٔ طالع است
تا بجدی که پنج درجه ماند با مرکز سیم رسد بنا برین قضیه پنج درجه را پیش از هیچ درجهٔ طالع و پیش

از مرکز هر برجی ضعیف شمرند واورا درجات سنه خوانند و درجات حشو از انجهت که کوکب
بدین درجه رسد در هر کوکب که فرض کنند ان کوکب بی بهره باشد و کوکب بدین مرکز دیگر رسیده
بود یا بیخ از وقت کرده و بهره یابد پس این پنج درجه را از هر خانه اعتبار پانزده آید اما
بعضی گفته اند اعتبار قوت از اول پنج درجات و غایت قوت مرکز و نهایت قوت از درجه که پیش
از پنج درجات و اصحاب احکام تسویة البیوت را اعتبار کنند نه بر جهت و حکم میل ازان
بیت کنند که از تسویه در اینجا اشاره باشد اما اغلب جایها که دیده شد بر جهت را اعتبار
کرده آید اما بعضی از متاخران اساس دیگر نهاده اند و ان خیانت که گفته اند اما از مرکز
رابع تا مرکز طالع و عاشر شرقی اند و مایل واز مرکز عاشر تا درجه سابع ربع مونث و جنوبی
اند و زایل واز مرکز سابع تا مرکز رابع مذکرات و جنوبی و مایل واز مرکز سابع تا درجه طالع
ربع مونثات و شمالی و زایل **فصل** در تقویمات کواکب بوقت مطلوب چون
خواهند که تقویم کواکب کنند بوقت تحویل تا بوقت ولادت بگیرند ساعات بعد از وقت تحویل
تا نصف النهار تا وقت مطلوب وانرا در بهت کوکب ضرب کنند و بر بیست و چهار قسمت تا
ربح قسمت حصه ساعات بعد سوانرا از تقویم نصف النهار کوکب کم کنند اگر تحویل پیش از
نصف النهار بود و بر تقویم کوکب افزایند اگر بعد از نصف النهار بود انچه ماند یا شود تقویم
کوکب بود بوقت مطلوب **فصل** در تعدیل کردن عطیت کدخدا بر حاق وتد
بود و عطیت کبری خود تمام بدهد و اگر در مایل الوتد بود عطیت وسطی خود تمام بدهد و اگر زایل
الوتد بود عطیت صغری خود دهد اما اگر از مرکز او مرکز وتد در گذشته باشد جزئی از عطیت
خود کم کنند بنسبت انچه از مرکز در گذشته بود پس بباید دانستن که ان درجات از تمام عطیت چه نسبت
دارد وان قدر از عطیت کم کردن تا انچه ماند عطیت معدل باشد و وجه عمل انست اگر کدخدا میان وتد
و مایل الوتد افتاده باشد مرکز وتد را از درجه کوکب کم کنند وانچه ماند انرا اول نام کنند باز درجات حاق
وتد را از درجات مایل الوتد کم کنند انچه ماند انرا دوم نام کنند باز عطیت وسطی کوکب را از عطیت
کبری او کم کنند انچ ماند انرا سیم نام کنند پس اول را در سیم ضرب کنند و بر دوم قسمت کنند انچه خارج

شود باشد که بر دوازده قسمت کنند سالها صحاح حاصل آید و کسر که مانده باشد
اما انچ کسر از قسمت اول مانده باشد انرا ۳۶۵ ضرب کنند و هم بباقی مقسوم اول
قسمت کنند روزها حاصل آید و انچ کسر ماند انرا در بیست و چهار ضرب کنند و بار قسمت
کنند ساعات بیرون آید و اگر کسر ماند در شصت ضرب کنند دقایق و مبلغ را از عطیت
کبری کم کنند انچه ماند عطیت معدل باشد معدل بحسب کدخداه از وتد اما اگر کدخدا
مایل الوتد و زایل الوتد افتاده باشد مرکز مایل الوتد را از درجات کوکب کم کنند وانچ ماند اول
نام کنند و درجات مایل الوتد از درجات زایل الوتد کم کنند و دوم نام کنند و عطیت
صغری از عطیت وسطی کم کنند وانرا سیم نام کنند پس اول را در سیم ضرب
کنند و بر دوم قسمت کنند چهارم بود همچنان سالها و روزها و ساعات بیرون
آید از عطیت وسطی کوکب کم کنند انچ ماند عطیت وسطی معدل بود بحسب
بعد کدخدا از مایل الوتد اما اگر کدخدا میان زایل الوتد و وتد افتاده باشد
درجات زایل الوتد را از درجه کوکب کم کنند انچه ماند اول نام کنند باز درجات
زایل الوتد را از درجات وتد بعد از وکم کنند انچ ماند دوم نام کنند و عطیت
صغری او از عطیت کبری کم کنند انچه ماند انرا سیم نام کنند پس اول را در سیم
ضرب کنند و بر دوم قسمت کنند انچ بیرون آید سالها و روزها او بدانند و بر عطیت
صغری افزایند تا عطیت صغری معدل گردد **فصل** در استخراج
ساعات مستوی چون خواهند که ساعات مستوی استخراج کنند اول قوس النهار
بدانند بدان طریق که نقصان کنند مطالع ان درجه را که خواهند از مطالع نظیر
او بیله واگر نتوانند دور بیارند انچ ماند قوس النهار ان درجه بود وجه دیگر
انست که اگر میل آفتاب تا بعد کوکب از معدل النهار شمالی بود بر نود
افزایند واگر میل یا بعد جنوبی بود کم کنند حاصل نصف قوس النهار باشد
مضاعف کنند قوس النهار حاصل آید انرا بر پانزده قسمت کنند یا در چهار دقیقه

[illegible]	در اسماء مزاج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	او و معدل	[illegible]	ارتفاع	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	شوشتر	[illegible]	اصفهان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جوی	[illegible]	هرات
[illegible]	[illegible]		[illegible]										
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ضرب کنند مرفوع او ساعات مستوی باشد و چون قوس النهار
از دور ربعینی ۳۶۰ کم کنند باقی قوس النهار باشد بر پانزدهم
قسمت کنند یا در چهار دقیقه ضرب کنند ساعات مستوی
بود درست و چون ساعات تمام روز را از بیست
و چهار کم کنند باقی ساعات شب بود
و چون ساعات تمام شب را از
بیست و چهار کم کنند باقی سا
عات روز ماند تم الکتاب
بعون الله الملک
الوهاب

جدول مطالع البروج بفلك المستقيم من اول الجدی ... بدء ابتدا برکت ...

درجات	جدی	تفاضل	دلو	تفاضل	حوت	تفاضل	حمل	تفاضل	ثور	تفاضل	جوزا	تفاضل
	ادراج		ادراج				ادراج		ادراج			
ا	ا ه		لب ه		سج ی		صد ن		قنح ک		قمح ن	
ب	ب ی		لج ید		سد ی		صا ک		قنط ع		قمط خ	
ج	ج یه		لد ط		سد یو		صب صه		قس سو		قنه نو	
د	د کد		له کا		سه لا		صج م		قسا ید		قنا نط	
ه	ه کر		لو کو		سو نه		صد له		قسب —		قنب —	
و	و لب		لز کح		سز یح		صه ل		قسج م		قنج ه	
ز	ز لز		لح کو		سح سه		صو که		قسد یح		قند ط	
ح	ح مب		م کو		سط ا		صز ی		قسه لو		قنه یح	
ط	ط مح		ما یح		ع له		صح نو		قسو له		قنو لب	
ی	ی نج		مب کط		عا لح		صط ا		قسز له		قنز سه	
یا	یا نح		مج کط		عب کط		ق و		قسح لح		قنح کا	
یب	یج ج		مد ل		عج که		قا ا		قسط لـ		قنط که	
یج	ید ح		مه ل		عد کا		قب یو		قع لا		قس کط	
ید	یه یج		مو ل		عه نو		قج ن		قعا لا		قسا له	
یه	یو یح		مز ل		عو —		قد یح		قعب ل		قسب لو	
یو	یز کج		مح ل		عز ج		قه ح		قعج ل		قسج سه	
یز	یح کح		مط که		عح د		قو ید		قعد ل		قسد مح	
یح	یط لج		ن کد		عط نط		قز له		قعه ل		قسه نه	
یط	ک لح		نا کو		عط نو		قح لا		قعو ل		قسو نو	
ک	کا مج		نب کو		فا مط		قط لا		قعز لا		قسز —	
کا	کب مح		نج کو		فب مد		قی کح		قعح لا		قسح نو	
کب	کج نج		ند که		فج م		قیا کو		قعط له		قسط —	
کج	کد نح		نه که		فد ل		قیب نط		قف لح		قع نا	
کد	که نا		نو کو		فه ل		قیج ل		قفا ل		قعا کو	
که	کو ا		نز ی		فو ی		قید —		قفب له		قعب ید	
کو	کح ی		نح یو		فز ی		قیه ح		قفج له		قعج له	
کز	کط ط		نط یح		فح ی		قیو ی		قفد لا		قعد مد	
کح	ل د		س —		فط —		قیز نط		قفه ما		قعه صد	
کط	لا ی		سا —		فط ه		قیح نو		قفو مح		قعو ه	
ل	لب د		سب د		ص ح		قیط لح		قفز نز		قعز نه	

درجات	سرطان	تفاضل	اسد	تفاضل	سنبله	تفاضل	میزان	تفاضل	عقرب	تفاضل	قوس	تفاضل
ا	ادراج		ادراج		ادراج		ادراج		ادراج		ادراج	
ا	تغا ه	سه	دلح نه	سه	دو ر	سه	دع ن	ن	دصح ن	نه	شلح ن	نه
ب	تغب یا		دمد سه		دمد ا		دعا ن		دصط نو		شلط نو	نه
ج	تقج نو	سو	دنه نط		دمد یح		دعب نه		ش سو		شلا نو	نه
د	تقد کـ	سه	دنو کا	سه	دمه نه	نو	دعج م	نه	شا مه		شلب نط	
ه	تقه کو	سه	دس کو		دمو نه	نو	دعد له		شب —		شلج ب	نه
و	تقو لب		دسا کو	سه	دمز یح	نو	دعه ل		شج م	سا	شلد ه	سه
ز	تقز لح		دسب لو	سا	دمح نه	نو	دعو که		شد یح		شله ط	سه
ح	تقح مح		دسج کو	سا	دمط ما		دعز ی	نه	شه لد	ن	شلو لد	
ط	تقط مح		دسد یح	سا	دن لد	نو	ه		شو له	نط	شلز سه	
ی	قص نح		دسه کط	سو	دنا لح	نو	عط نه		شز له		شلح که	سه
یا	قصا نح	سه	دسو کط	سه	دنب کط		ف و		شح لح	نط	شلط که	سه
یب	قصب د	سو	دسز ل	سو	دنج که		دفا ا	نه	شط لد	نط	شم کا	
یج	قصج د		دسح ل	سو	دند کا	نو	دفا سه	نو	شی لا	نط	شما لـ	
ید	قصد لح		دسط ل	سه	دنه سه	نه	قـ نه	نه	شیا ل	سه	شمب لد	سه
یه	قصه یح		دع ل		دنو سه	نو	دفج یح	نه	شیب ل	سه	شمج مد	
یو	قصو کح	سه	دعا ل	نط	دنز ج	نه	دفد ی		شیج ل	سا	شمد مو	
یز	قصز کو	سه	دعب لط	نط	دنح ح	نه	دفه لط		شید ل	سا	شمه نو	سه
یح	قصح لا		دعج یح	نط	دنط نط	نو	دفو له		شیه ل	سا	شمو نو	
یط	رج له		دعد کو	نط	دس نه	نه	دفز لا		شیو لا		شمز —	
ک	را لط		دعه کو	نط	دسا مط		دفح کو	فو	شیز لا	سا	شمح د	سه
کا	رب مج		دعو که	نط	دسب مد		دفط لح		شیح ل	سا	شمط سه	سه
کب	رج مو		دعز کد	نـ	دسج م		دصا نط	نو	شیط لح		شنا سه	
کج	رد نا		دعح کد	نـ	دسد له		صا —		شک له	سا	شنب که	
کد	ره نه		دعط یح	نـ	دسه لـ		دصب سه	نو	شکا له		شنج یح	
که	رو ا	سح	دف نو	نـ	دسو که		دصج ح	نو	شکب لو		شند له	
کو	رز ه		دفا نو		دسز ی	نه	دصد ه	نو	شکج لط	نو	شنه لط	
کز	رح ط		دفب ید	نـ	دسح نه		دصه —	نو	شکد ما	نو	شنو نه	
کح	رط ی		دفج سه		دسط ی		دصو نط	نو	شکه مح	نو	شنز ک	سه
کط	ری ید		دفد ی	یح	دع ه	نو	دصز	نو	شکو یح	نو	شنح نه	
ل	رب ط	سح	دفه د	نو	دعا یح	نه	دصح یح	نو	شکز مو	نو	شنط ح	سه

جدول مطالع البروج بفلك المستقيم من اول الحمل

درجه	حمل	فضل	ثور	فضل	جوزا	فضل	سرطان	فضل	اسد	فضل	سنبله	فضل
ا	ح نه	ه	كح ط	نح	نح له	ح	صا ه	سو	قكح يه	—	قنح د	
ب	ا	ه	كط مط	نح	نط نح		صب ا	سو	قكه ب	—	قند ا	
ج	— مه		ل مو	نح	س لو		صج نو	سه	قكه ط		قند نح	
د	د م		لا مد	نح	سا نح		صد كا	سه	قكو كا	—	قنه نه	
ه	ر له		لب مم		سح —	ح	صه كو	سه	قكو لح		قنو نا	
و	ه ل	ه	لح		سد يه	ح	صو له		قكح كه		قنر ح	
ز	و كه		له لط	نط	سه ل	سه	صر نح		قكه كو	سا	قنح يه	
ح	ر ك	ه	لو لو	نح	سو ل		صح نح		قل كو	سا	قنط ح	
ط	ح يه	ه	لر لو	—	سر يه		صط مط		قلا كه		قس لو	
ي	ط يه		لح لو		سح كا		ق نه		قلب ل		قسا لب	
يا	— و	ه	لط لح	سه	سط كه		قا نح		قلح كا	سا	قسب كط	
يب	يا ا	نو	م ل	سه	ع كط	سه	قب ا		قلد ل	سا	قسح كه	
يج	يب نه		ما لا	—	عا لح		قح ط	سه	قله ل	—	قسد كا	
يد	يح نح	نو	مب لا	سا	عب ل	سه	قد مد	سه	قلو مط	سا	قسه نه	
يه	يد مد		مح لا	—	عح —	سه	قه نح	سه	قلر كط	—	قسو —	
يو	يه لط		مد ل	سا	عد سو	سه	قو كه	سه	قلح كط	—	قسر ه	
يز	يو له	نو	مه ل	—	عه ا	سه	قر كه	سا	قلط نح	—	قسح نه	
يح	يز ل	نو	مو لا	سا	عو نه	سو	قح لا		قم نح	سا	قسط نط	
يط	يح له		مر ل	سا	عر نح	سه	قط له		قما كو	سا	قع نه	
ك	يط له		مح ل	سا	عح د	سو	قي لط		قمب كو	نط	قعا مط	
كا	ك ط	نو	مط ل		عط ا	سه	قيا ه	سا	قمج كه	نط	قعب مه	
كب	كا ه	نو	ن لح	سا	ف ا	سه	قيب مح	سه	قمد نح	نط	قعج م	
كج	كا لو		نا له	سا	فا لو	سه	قيح نا		قمه كا	نح	قعد لو	
كد	كب —		نب له		فب كه	سو	قيد نه		قمو ك	نط	قعه ل	
كه	كج ط	نو	نج لو	سه	فج ط	سه	قيه نح	ح	قمر نح	نح	قعو كه	
كو	كد ه		نح نط		فد لا	سه	قيو نح	ح	قمح نو	نح	قعر ك	
كز	كه —	نو	ند ما	سه	فه لح		قير ه		قمط مه	نح	قعح ه	
كح	كه نط		نه مح		فو مط	سه	قيح ه		قن ا		قعط	
كط	كو س		نو مه	سه	فر		قيط ه				قف	
ل	كو نح	نو	نر مه	سه	فح نح	سه	قك ه					

درجه	ميزان	فضل	عقرب	فضل	قوس	فضل	جدى	فضل	دلو	فضل	حوت	فضل
	قف نه / قفا ك	ه	احراو		احراو		احراو		احراو		احراو	
ا	قفب مه	ه	رح ا	نح	رنح ك	ح	رعا ه	سو	شج يه	—	شلو ر	ر
ب	قفج م		رط مط	نح	رلا نح		رعب ا	سو	شد ب		شله ا	ر
ج	قفد له	ه	رى مو	نر	رم نو	ح	رعج نو	سه	شه ط		شله نح	ر
د	قفه لو		ربا مد	نر	ربا ط		رعد كا	سه	شو كا	—	شله نه	ر
ه	قفو كه	ه	ربب —	نح	رنح —	ح	رعه كو	سو	شر لح		شلو نا	ر
و	قفر ك		رنح م	نح	ربد ه		رعو ل	سه	شح كه	—	شلر نح	نو
ز	قفح يه		ربه لا	نح	ربه ط	ح	رعر نح	سو	شط كو	سا	شلح مه	ر
ح	قفط ا	نو	ربه لو	نح	رنو ر		رعح مح	سه	شى كو		شلط م	نو
ط	قص و		رنو لو	نط	[illegible]	سه	رعط مط	سه	شيا لح		شم لو	
ي	قصا ا	سو	رنر له	نط	رنح كا		رف نه	سو	شيب لح	سا	شما ل	نو
يا	قصا نو		رنح لح	نح	رنط كه	سه	رفا نح		شيج كط		شمب كط	
يب	قصب نح	نو	رنط ل	نط	رنى كط		رفب ه		شيد ل	سا	شمج كه	نو
يج	قصج نح		رك ل	سه	رسا لح	سه	رفد ط	سه	شيه ل	—	شمد كا	ر
يد	قصد مد		رك لا	نط	رسب لح		رفه يد	سه	شيو كا	—	شمه نو	نو
يه	قصه لط		ركب لا	نط	رسج مه	سه	رفو نح		شير كه	سا	شمو —	ر
يو	قصو ل	نو	ركح لا	سه	رسد مو	سه	رفر كه	سه	شيح كط	سا	شمر ه	نو
يز	قصر لا	سو	ركه ل	نط	رسه نا	سه	رفح كو		شيط لح	—	شمح ه	
يح	قصح لح		ركه ل	سه	رسو نه	سه	رفط لا	سه	شك لح	—	شمط نط	نه
يط	قصط كا	ر	ركو لا	سا	رسح نح	سه	رصا ل		شكا كو	—	شن نه	
ك	رق ك		ركر له		رسط و	سو	رصب لط	سه	شكب كو		شنا مط	
كا	را لو	—	ركح ل	سا	رع ا	سه	رصج مح		شكج كه		شنب مه	
كب	رب —		ركط لح		رعا ه	—	رصد كو	سه	شكد ك		شنج م	نه
كج	رح ط		رل له	سا	رعب كو		رصه نا		شكه كا	سه	شند لو	
كد	رد —		رلا له		رعج نح	سه	رصو نه	سه	شكو ك	سه	شنه ل	
كه	ره —	نو	رلب لو	—	رعد ط	سه	رصر نح	ح	شكر نح		شنو كط	
كو	ره نط		رلح لا		رعه لا	سه	رصح ا	سه	شكح سه		شنر كط	نه
كز	ره نو		رله ما		رعو سو	سه	رصط ر	سه	شكط له		شنح —	
كح			رلو مح	—	رعر كه	سه	رق ل		شل ا		شنط ا	
كط			رلو مه		رعح نه	سه	رسا		شلا ط		شس ه	
ل	رو ح	نو	رلر م	—	رعط نح	سه	رب لح	ح	شلب ه	نح	شس نا	نه

جدول معرفة تقويم العشر عند الولادة بحيث البعد والبعث									
بعث	ا ج	سا ل	ـ ج	ـ ل	لـ ج	لـ ل	يد ج	يد ل	يه ج
ساعات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ج كر ل	ج ع يه	ج ل ج	ج لا ك	ج ل ل	ج لد يه	ج له ج	ج لو ـ	ج لز ل
ب	ج نه ج	ج نز ل	ا ج ج	ا ـ ل	ا ه ج	ا ز ل	ا ـ	ا ـ ل	ا ه ج
ج	الـ ل	اكو يه	ال	الح يه	الز ل	ا ما ـ	ا يه	اكح يه	ا ـ ل
د	او ج	ا نه ج	ـ ج	ـ ه ج	ـ ز ج	ـ له ج	ـ ك	ـ ـ ج	ـ ل ج
ه	ـ ر ل	ـ كح يه	ـ ل	ـ لو يه	ـ ـ ل	ـ مر يه	ـ يه	ح ا يه	ح د ل
و	ـ يه ج	ـ ـ ل	ح ج	ح ز ل	ح يه ج	ح كا ل	ح ل	ح لو ل	ح يه ج
ز	حم ل	حكا يه	ح ل	حع يه	ر و ل	ح نه يه	ر ه	ح ا ه	ر كـ ل
ح	حم ج	ح و ر	ج	رد ج	ر ك ج	ر كط ج	رم	ح لو ل	ه ج ج
ط	ر ر ل	ر ع يه	ر ل	ر ما ـ	ر ت ل	ه ـ ـ	ه ه ج	ر طه	ه ع ل
ي	ر له ج	ر مو ل	ه ج	ه ـ ل	ه كه ج	ه لو ل	ه ك	ر ته ر	و ـ ج
يا	ه نر ل	نو يه	ه ل	ه ع يه	ه نر ل	و ح يه	و كه	ه كو يه	و ح ل
يب	وكر ج	ه يه ج	و ج ج	و ـ ج	و ل ج	و يه ج	ر ج	و ـ ل	ر ل ج
يج	و ت ل	ه ط يه	و ل	و سو ـ	ر ـ ل	ر ـ يه	ر له	و ع يه	ح ر ل
يد	و كـ ج	و ـ ل	ر ج	ر ـ ل	ر له ج	ر نا ل	ح ح	ر ـ ل	ح يه ج
يه	و نـ ل	و ا ـ	ر ل	ح ع يه	ح ر ل	ح كيه	ح يه	ر نا يه	ط ط ل
يو	ر ك ج	ر م ـ	ح ج	ح ك ج	ح م ج	ح ط ج	ط ك	ح كر ل	ل ج ج
يز	ـ ر ل	ح ح ـ	ح ل	ح لا ـ	ط ـ ل	ط ل ـ	ط ح ج	ط م ج	ل ع ل
يح	ح يه ج	ح ل ل	ط ج	ط ك	ط يه ج	ط ز ل	ل ـ	ط م ج	ا ه ج
يط	ح ـ ل	ط و ـ	ط ل	ط ع يه	ـ ر ل	ـ م ط	ه ا	ـ نو ـ	ا ق ل
ك	ط ـ ج	ط له ج	ـ ج	ـ ا ج	ـ ك ج	ـ ا ج	ا م	ـ ش ل	ـ ـ ل ج
كا	ط ل ل	ـ ح يه	ـ ل	ـ نو يه	ـ ا يه	ا م يه	ـ يه	ا ع يه	ح ح ل
كب	ـ ه ج	ـ ل ل	ا ج	ا ل ل	ا ـ	ـ ـ ج	ـ ه ج	ـ يه ج	ح نه ج
كج	ـ ل ل	ا ا يه	ا ل	ا ع يه	نو ل	ـ نه يه	ح كو	ـ نسه	يه طو ل
كد	ا ج ج	ا ل ج	ـ ج ج	ـ ل ج	ح ج ج	ح ل ج	ط ج ج	ط ل ج	ه ج
كه									
كو									
كز									
كح									

جدول ساعات النهار رض لو

عرض	ج	ا	ـ	د	ك	ه	و	و	ح	ط	ـ	ا	مستقيم
ساعات	[illegible]	[illegible]											
ا	ـ ج	لو	يه ح	يه لو	يه ر	لو ـ	لو ـ	ما ـ	ـ ـ	لد لد	لا لا	ر ك	ا يه
ب	ـ	ح	ه		و	ـ	ا	ـ	ـ	ط	ا	يه	ا ح
ج	ه	ـ	و		ه	ح	ط	ح	ح	ل	لح	ك	ا
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	كا	كه	يه	كر	كر	نه	نه	لو	نو	لو	طا	ـ	[illegible]
يا	كو	كو	سو	كو	نو	نه	ـ	نو نه	نه			ا	ـ
يب	كط	كو	نو	ـ	نه	ـ	ـ	نو	ـ	ـ	لو	ه	ر
يج	كو	كو	ر	كو	ه	ه	نو	له	ه	لو	لو	ر	و
يد	ـ	لو	ع	لو	ع	ع	ع	ع	ع	لو	لو	ح	ح
يه	له	لو	لو	كه	سو	سو	مو	مو	كر	لو	لو	ـ	ـ
يو	له	لو	ـ	كه	يه	يه	ما	يه	يه	لو	لو	ـ	ـ
يز	لو	لا	كو	كا	ع	ـ	ـ	ـ	يد	لو	لو	يه	يه
يح	لا	لو	كو	كو	ما	م	م	ـ	ـ	لو	لو	نو	نو
يط	ـ	لو	كا	كا	لا	ع	ع	ع	ع	لو	لو	ـ	ـ
ك	ـ	ح	كه	كه	لو	لو	لو	لو	م	لو	نط	ـ	ـ
كا	كا	كه	كه	ـ	ر	له	له	لو	ع	ـ	ـ	كا	كه
كب	كو	نو	سو	نط	له	له	له	ـ	ـ	ـ	لا	لا	كه
كج	كو	ـ	ع	كو	ع	ع	ـ	ـ	ـ	ع	م	كه	كو
كد	كو	ـ	ف	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	م	كو	كو
كه	كه	يه	ـ	كو	نو	كو	كو	كو	ـ	ـ	كو	كو	كه
كو	كو	نو	نو	كا	كه	لو	لو	لو	ـ	نو	ـ	ـ	ـ
كز	كو	كو	نو	كو	كو	كو	كو	كه	ـ	كه	ـ	ـ	ـ
كح	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	لو	ـ	ـ	ـ	ـ
كط	كو	ـ	ـ	ـ	ـ	لو	لو	ـ	ـ	لو	سو	لو	لا
ل	لو	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	ـ	لو	ـ	سو	لو	ما
	ح	ـ	يه ا	ح	ط	ح	ح	سا يه	يه	يد	ح	ـ ا ا	ح ا

جدول مطالع العرض لو

لو	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبلة	ميزان	عقرب	قوس	جدي	دلو	حوت
[illegible]	ه ه	نط ـ	ما لح	و لح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ه نر	نط مح	مب كط	عا لح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	ا مه	ك كه	مح ك	عه نط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	ا نا	كا ك	مه لح	عه و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	ـ ل	كا مو	مه و	عه لح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	ح ه	كب كه	مه نه	عو ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	ح مه	كح لح	مو لح	عه ع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	ر كط	لح ـ	مر سه	ع لو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	ر نو	كه له	لح ـ	عط مه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	ه لح	كه سر	مط له	ف لح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	و ح	كو نا	لا له	فه ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	و ع	كو ك	نا لا	فح ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	ر كه	كر كر	نه كه	فه كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	ح ر	كع نا	لح كه	فه له	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	ح م	لا نه	نك ك	فو مح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	ط ع	كط م	نه ع	فر نه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	ط نو	ل كه	نو نو	فط ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	ر له	لا ر	نو مه	صه نو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	ما ـ	لا نو	ع	صا ع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	يا لا	لب ـ	نط مه	صه لط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	ـ لا	لح كط	سه نو	صح نا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	لح ر	له نو	سا سه	صه ر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	لح نو	له ح	سه ع	صو نو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	مه كه	له ما	سح ك	صر لط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	مه ر	لو لط	سه لا	صح مه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	مه مح	لو لط	سه كو	صط نه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	نو كه	ع مه	سو كط	قا ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	حه ـ	لط ر	سر لح	قه كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	ر ـ	لا نر	سع ع	قح له	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	ع كه	م مو	سط مه	قد سط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قال افضل المتأخرين نصير الملة والدين الطوسي قدس الله سره هذا مختصر في معرفة التقاويم مشتمل على ثلثين فصلا
الفصل الاول في حساب الجمل وهو على ترتيب ابجد هوز حطي كلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ
هكذا واحد اثنان ثلثة اربعة خمسة ستة سبعة ثمانية تسعة عشرة
عشرون ثلثون اربعون خمسون ستون سبعون ثمانون تسعون
مائة مايتان ثلثمائة اربعمائة خمسمائة ستمائة سبعمائة ثمانمائة تسعمائة الف
وهذه ثمانية وعشرون عدد التسعة احاد وتسعة عشرات وتسعة مئات وواحد الف ويركب الباقي
من هذه الحروف فيتقدم الاكثر على الاقل مثلا احد عشر اثنان وعشرون ثلثة وثلثون مائة
وخمسة واربعون الف وسبعمائة وتسعة وثمانون واذا تضاعف عدد الالوف قدم عددها
على حروف الغين هكذا الفان مائة الف ستمائة وخمسة وثلثون الف
وسبعمائة وثلثة وثلثون الفا وثلثمائة واربعة وستون وقس على ذلك الى ما لا نهاية له ويوضع
في كل موضع لا يكون عدد صفر على هذه الصورة [illegible] الفصل الثاني في ايام الجمعات وهي ايام الاسابيع
وعلاماتها هكذا الاحد الاثنين الثلثا الاربعا الخميس الجمعة السبت

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و سپاس بی قیاس خداوند تبارک و تعالی و درود نامعدود
و بر رسول و اصحاب او چنین گوید العبد المحتاج محمود سراج که این مختصریست
در معرفت تقویم مشتمل و بر سه قسم اول در معرفت بروج و کواکب بدانکه حق
سبحانه و تعالی افلاک را نه آفریده است بر فلک اول ماه و بر دوم عطارد و بر
سیم زهره و بر چهارم آفتاب و بر پنجم مریخ و بر ششم مشتری و بر هفتم زحل
و بر هشتم ثابتان و فلک نهم را فلک الافلاک و فلک الاطلس میخوانند
پس حکما فلک هشتم را بدوازده قسمت کرده اند و هر قسمی را برج نام نهاده اند
اسماء بروج اینست حمل و ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان
عقرب قوس جدی دلو حوت و این دوازده برج را به نسبت اعتبار
نموده اند اول آنکه هر برج را علی الترتیب بفصل از فصول سنه داده
اند چنانچه گویند حمل ثور و جوزا بروج بهاراند و سرطان و اسد و سنبله
تابستانی و میزان و عقرب و قوس خزانی و جدی و دلو و حوت
زمستانی و دوم آنکه بعضی از بروج را منقلب و بعضی ثابت و بعضی
را ذوجسدین گرفته اند و بروج منقلب بروج اوایل فصول است
یعنی حمل و سرطان و میزان و جدی و بروج ثابته بروج اوسط است
و آن ثور است و اسد و عقرب و دلو است و بروج ذوجسدین بروج
اواخر است جوزا و سنبله و قوس و حوت است سیم آنکه هر سه برج را
بعنصری بازخوانند چنانچه حمل و اسد و قوس را مثلثه آتشی خوانند

و ثور و سنبله و جدی را مثلثه خاکی و جوزا و میزان و دلو مثلثه هوائی
خوانند و سرطان و عقرب و حوت را مثلثه آبی چهارم آنکه بروج را مذکر
و مونث اعتبار کرده اند و ابتدا بحمل نموده اند و ثور را مونث همچنین تا
آخر یکی مذکر و یکی مونث پنجم آنکه بروج را نهاری و لیلی گرفته اند
و گویند که هر برج که مذکر باشد روزیست و هر چه ماده باشد شبی است پس حمل
نهاری باشد و ثور لیلی تا آخر بروج مذکر نهاری شد و بروج مونث لیلی
ششم بدانکه هر یکی ازین بروج دوازده گانه که یاد کرده شد سی بخش
کرده اند و هر بخشی را درجه نام نهاده اند و هر درجه را شصت قسم کرده اند
و هر قسمی را دقیقه نامند و هر دقیقه را شصت قسم کرده اند و هر قسمی را ثانیه
خوانند و نیز باید دانست که بروج را بر کواکب هفتگانه انواع قسمتها کرده اند
از آن جمله اول قسمت خانه است و آن چنانست که گویند اسد خانهٔ زحل
و قوس و حوت خانهٔ مشتری و حمل و عقرب خانهٔ مریخ و ثور و میزان
خانهٔ زهره و جوزا و سنبله خانهٔ عطارد و هفتم خانهٔ هر کوکبی وبال
آن کوکب باشد پس وبال آفتاب در دلو بود و وبال ماه در جدی و هم برین
قیاس تا آخر دوم قسمت شرف است و آن چنانست که هر کوکبی در درجه
از بروج معین شرف اعتبار کرده اند و گویند که شرف آفتاب در
نوزدهم درجه حمل است و شرف ماه در [illegible] ثور و شرف زحل در بیست
و یکم میزان و شرف مشتری در پانزدهم سرطان و شرف مریخ در
بیست و هشتم جدی و شرف زهره در بیست و هفتم حوت و شرف عطارد

دریانزدهم سنبله و در مقابله شرف هر کواکبی هبوط وی باشد پس
هبوط آفتاب در نوزدهم درجهٔ میزان بود و هبوط ماه در سیم درجهٔ عقرب
وباقی برین قیاس باشد دیگر قسمت کواکب است بر مثلثات چنانچه آفتاب
ومشتری و زحل را بروز صاحب مثلثهٔ ناری باشند و زحل و عطارد و مشتری را
صاحب مثلثهٔ هوائی و زهره و قمر و مریخ را صاحب مثلثهٔ خاکی و زهره
و مریخ و قمر را صاحب مثلثهٔ آبی اما در شب کوکب دوم مقدم باشد بر ارباب
مثلثهٔ بادی در شب مشتری و شمس و زحل باشند و کواکب وقتی قوی
حال باشند که در خانهٔ خود یا شرف یا مثلثهٔ خود باشند و لطائف معنی
بسیارست فاما آنچه اصل است اینست که ذکر کرده شد و هرگاه که دو
کوکب یا بیشتر در یک درجه و دقیقه باشند ایشان قران خوانند و اگر
این حالت میان ماه و آفتاب بود آنرا اجتماع گویند و اگر میان آفتاب
و کوکبی دیگر باشد احتراق آن کوکب نامند و چون میان دو کوکب
شصت درجه دوری باشد یعنی دو برج از ایشان تسدیس خوانند و چون ۷
صد و بیست درجه شود تثلیث گویند و چون صد و هشتاد درجه شود یعنی
شش برج فاصله شود آنرا مقابله گویند و این پنج نوع باشند و ازین چهار دو نظر
سعد گویند و آن تسدیس و تثلیث است و قران با کواکب سعد سعد
باشد و با کواکب نحس نحس باشند و ازین کواکب مشتری و زهره سعد اند
مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر و زحل و مریخ نحس اند زحل نحس
اکبر و مریخ نحس اصغر و آفتاب و ماه قران و تربیع و مقابله نحس اند

برج

نود درجه بود تربیع خوانند و چون صح

خوانند پس انتظاری که میان کواکب واقع صح

۱۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم در باب کتاب احکام کسوف و خسوف

اگر در ماه محرم آفتاب بگیرد دلیل کند که در آن سال نعمت ارزان بود
و مردم در راحت باشند و ایمنی بود و اگر ماه بگیرد دلیل کند که در آن
مردی بزرگ از جانب مغرب بمیرد و بیماری و مرگ بسیار باشد و میوه را
آفت رسد و مردم را ریش و جرب و درد چشم بسیار بود و ملکی بدست
دشمن گرفتار گردد و در زمین بابل قحط و تنگی بود و وبا در گوسفندان
افتد اگر در ماه صفر آفتاب بگیرد دلیل کند در آن سال قحط و تنگی بود
و بناحیت شام و شامات و عرب را فتنه و آشوب و حرب بسیار بود و اگر ماه
بگیرد دلیل کند در آن سال در همه جایگاه قحط و تنگی و بیماری سخت بود
و ملک بابل را رنج و علت پدید آید و بدان علت بمیرد و باران بسیار بود
و نباتات زمین همه نیکو بود و مرغ آبی بسیار بود و آب چشمه بیفزاید اگر ماه
ربیع الاول آفتاب بگیرد دلیل کند که در آن سال مردمان اهل صلاح را کار نیکو
بود و در همه جایگاه مردم آسوده خاطر باشند اما گاو و گوسفند عزیز بود
و خرید و فروخت با رونق بود اگر ماه بگیرد دلیل کند که در آن سال توانگران
محتاج درویشان گردند و حال درویشان و مسکینان نیکو بود و بیماری و سرسام
و سرفه و زکام بسیار بود و مرغ و ماهی کم بود اگر ماه ربیع الآخر آفتاب
بگیرد دلیل کند که در آن سال کهتران با مهتران غلبه کنند و حکم کنند
و امیری بزرگ بشمشیر داوری بیرون آید و خون ریزش پیدا شود
و بیم آن بود که ملک بدست گرفتار آید و در آن سال مرگ بسیار بود و اگر ماه
بگیرد دلیل کند که در آن سال ابر و باران بسیار بود و نباتات و طعام ارزان بود

واکر در ماه جمادی الاول افتاب بکیرد دلیل کند که دران سال مردمان
با همدیکر شفقت کنند وایمنی واسایش بسر برند اکر ماه بکیرد دلیل
کند که دران سال تا چار ماه باران کم بود وخون زیرش بسیار بود
ومهتران را مصیبت بود ودر زمین بابل قحط وتنکی بود وملک بابل
بجانب مغرب بیرون شود وبسیار سرهنکان بمیرند اکر در ماه جمادی
الاخر افتاب بکیرد دلیل کند که دران سال در ولایت عرب مرک افتد
ومصیبت بسیار رسد وپادشاه بزرک بمیرد وقحط وتنکی واشوب
پیدا شود اکر ماه بکیرد دلیل کند دران سال برف وباران بسیار بود
واشوب وفتنه وخون ریزش بسیار بود وقحط وتنکی پیدا شود خاصه
در زمین فارس ومردم در سختی ومحنت افتند ومهتران را مرک بود و
ملک عرب بمیرد ملکی از بابل بیرون اید وبسیار هلاک کردند اکر در ماه رجب
افتاب بکیرد دلیل کند که دران سال غم واندوه بسیار بود وفتنه پیدا
شود ودر همه جایکاه قحط وتنکی پدید اید وباران کم بود وملخ بسیار
بود وسرما در زمستان سخت بود بوقت غله باران نبود واکر ماه بکیرد
دلیل کند دران سال بر زمین مازندران قحط وتنکی بود وبیماری ومرک
در زمین بابل پیدا شود سرما وبرف وباران بسیار شود درد سر ودرد چشم
بسیار بود اکر در ماه شعبان افتاب بکیرد دلیل کند که دران سال
همه کارها نیکو بود ودر اخر سال بهار سخت بود اکر ماه بکیرد دلیل
کند که دران سال در میان مردم خون ریزش بسیار بود وسختی وشدت
بود

١٤٠

بود ومال توانکران بستم بستانند ودرویشان توانکر شود اکر در ماه رمضان
افتاب بکیرد دلیل کند که دران سال مهتران مطیع کهتران شوند ومردمان
پارس را نیکو بود واز جانب مغرب حرب وخون ریزش بسیار بود ودر میان
با عرب مکر وحیلت کنند میان ایشان حرب وفتنه بسیار بود ودر مغرب برف وباران
بسیار بود واکر ماه بکیرد دلیل کند که دران سال برف وباران وبادها سخت
ومرک بسیار بود والسلام اکر در ماه شوال افتاب بکیرد دلیل که دران
در حد کوهستان فتنه وخون ریزش بسیار بود بزرکی با ملک بدست
ایشان کشته شود واهل عراق را عداوت با مردمان پدید اید وملک
عراق بدست دشمنان هلاک شود ونباتات زمین نیکو بود اکر ماه بکیرد
دلیل کند که دران سال پادشاه بمیرد پادشاهی نکنند وسپاه او پادشاهی نکنند
وعدل کند وطعامها کم بود ورنج بسیار بود وسرما وبادها سخت بود
اکر ماه ذو القعده افتاب بکیرد دلیل کند که دران سال آب فراوان بود و
آفت رسد ودد ودام بسیار بود ولیکن زیانی نکنند ونباتات زمین نیکو بود
اکر ماه بکیرد دلیل کند که دران سال همه احوالها نیکو بود ومردم از همه چیزها
خوشدل باشند وابر وباران بسیار بود وپادشاهان عدل کنند وایمنی پدید اید
اکر در ماه ذو الحجه افتاب بکیرد دلیل کند که دران سال برف وباران بسیار بود
وملخ زیانی غله کند وافت ورنج وخصومت وسختی بسیار بود ونرخ ارزان
بود خاصه در حد فارس وکرمان مردم رعیتها با پادشاه کینه وخصومت کنند
وخونشان را در سختی افکنند وپادشاهان برایشان جبر کردند دران

احکام نوروز نامه کودی اگر نوروز در شنبه درآید خداوند سال
زحل و طالع او دلو دلیل کند که دران سال غم و اندوه و گفت و گوی مردمان
بسیار بود و مردم با یکدیگر در آویزند و فتنه و قتل و حرب بسیار بود و
راهها نا امن بود و بیماری و نزله و زکام و درد سر بسیار بود و ملخ و مار
و کیک و زنبور و کژدم بسیار بود و آنچه بدان ماند و حال هوا میانه بود و غله
و پنبه و گندم نیکو بود و قحط و بیماری سخت بود و انجیر و سنجد بسیار بود
و زمستان زود درآید و کشت و زراعت نیکو بود اگر نوروز بیکشنبه درآید
خداوند سال آفتاب بود و طالع اسد دلیل کند که کاری پادشاهان نیکو بود
و نعمتها بسیار بود و نرخ ارزان شود و درین سال آشفتگی و فتنه و غم
کم بود سپاه و لشکر را قوت بود و کنجد و گندم و جو و پنبه و نفع بسیار بود
و پالیز نیکو بود و حال شریفان نیکو بود و کومار کم بود و زمستان نیکو گذرد
اگر نوروز بدوشنبه درآید خداوند سال قمر بود و طالع سرطان دلیل کند که
ملوک را حال نیکو بود و در همه کارها مردم را نیک بود و کشت و زرع نیکو بود
و فتنه و آشوب و حرب کم بود و آب چشمها بیفزاید و غله نیکو بود اما در کیله
و وزن کم کنند پنبه میانه بود کنجد نیکو بود و سرما سخت بود و در زمستان برف
و باران بسیار بود و پالیز نیکو بود و درد و بیماری و کیک و زنبور و مار و کژدم
بسیار بود و بیماری کودکان و زنان بسیار بود تابستان کومار کم بود والسلام
اگر نوروز بسه شنبه درآید خداوند سال مریخ بود و طالع حمل دلیل کند که دران
سال حال سلطانان بقوت بود و دزدان و راه داران را حال نیکو گذرد و کارها ر
مردم اهل دین را حال بسته بود و دلهای ایشان پر غم و اندوه بود و باران
نبود و نرخها گران بود و فتنه و آشوب و گفت و گوی بسیار بود و تابستان
کومار کم بود و بیماری و مرگ و دروغ و حیلت در میان مردم بسیار باشد

و

